

۱  
۲  
۳  
۴  
۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱  
۲۲  
۲۳  
۲۴  
۲۵  
۲۶  
۲۷  
۲۸  
۲۹  
۳۰  
۳۱  
۳۲  
۳۳  
۳۴  
۳۵  
۳۶  
۳۷  
۳۸  
۳۹  
۴۰  
۴۱  
۴۲  
۴۳  
۴۴  
۴۵  
۴۶  
۴۷  
۴۸  
۴۹  
۵۰  
۵۱  
۵۲  
۵۳  
۵۴  
۵۵  
۵۶  
۵۷  
۵۸  
۵۹  
۶۰  
۶۱  
۶۲  
۶۳  
۶۴  
۶۵  
۶۶  
۶۷  
۶۸  
۶۹  
۷۰  
۷۱  
۷۲  
۷۳  
۷۴  
۷۵  
۷۶  
۷۷  
۷۸  
۷۹  
۸۰  
۸۱  
۸۲  
۸۳  
۸۴  
۸۵  
۸۶  
۸۷  
۸۸  
۸۹  
۹۰  
۹۱  
۹۲  
۹۳  
۹۴  
۹۵  
۹۶  
۹۷  
۹۸  
۹۹  
۱۰۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
۴۴۶۸  
شماره ثبت کتاب ۲

**کتابخانه مجلس شورای ملی**

کتاب: عمود المیزان (ترجم: میزان السریع)

مؤلف: شیخ عبدالوهاب بن احمد الشترانی

موضوع: ترجم، فقه الکواشیفی ابن حجر علی الشهیر بن زوزنا

شماره اختصاصی: ۲۱۰ (از کتب خطی) اهدائی

تیمار سر لشکر مجید نیروز (ناصر الموله) کتابخانه مجلس شورای ملی

شماره ثبت کتاب

۴۴۵۷۴

۹۳۳۱

کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی

خطی اهدائی

۲۱۰





کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: عمود المیزان (ترجم: میزان الشریع)

مؤلف: شیخ عبدالوهاب بن احمد الشیرازی

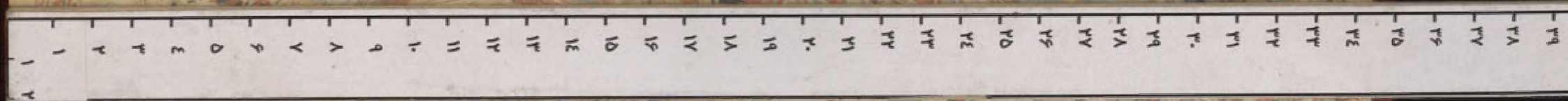
موضوع: ترمیم، قواعد و اشکال ابن حجر علی الشیراز و درستی

شماره اختصاصی: ۲۱۰ (از کتب خطی) (اهدائی)

تیمار سر لشکر معین دیوبند (ناصر الدوله) بکتابخانه مجلس شورای ملی

شماره ثبت کتاب: ۴۴۵۷۴

۹۳۳۱



کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی

خطی اهدائی

۲۱۰







از بیج کلام فارسی زبانان لغوی و عربی دانان بدو و ردی و بیضا و خزاعه  
و بلخای فراره و خطان خود را چون هیچ از خندیدن و صحران تابیدن و صحابیان بخاوند  
از طراوت و دوری معشوران رقصا و دل عاشقان اذونا باز نواز داشت و شاهد حال  
آنکه کتاب میزان التوحید که از مؤلفات فاضل بخر بر شیخ عبد الوهاب ابن احمد الغزالی  
از علمای عامه و جامع حریفه و شریفات و در اخلاص احوال ائمه اربعه در مایل  
جمع کرده بود و ردی نظیر ایشان رسد و چون منبری بر پائیل نفیقه و محوی و حق  
مطلب غایت بود و نفهم و نفهم جمع بین المبینین برای تمیز از غلطی و ارباب کمال  
بود و خاطر و فادشان چنان رسد که مطلب ضمیمه است و سخن شد مختصر کرد  
و از کلام نا اول شده و الثانی مخفف با بالعکس تا فرج الامر الی آخر که امام خود  
منزله باشد که تحسید مائیل ضمیمه و تمسید بان سهل و آسان شود و ما بر این  
بجای اینجا بنصاب مائیل بنیاب ملا لطف الله ابن الاسلام شده که اصول مائیل  
ضمیمه اثر اضبط کرده کتاب ملحق شود و اسم او را مختصر المیزان گذاشت و بعد از این  
در نظر نقادان چنین آمده که آن کتاب ترجمه فارسی شد و احوال علما آمده است  
هم قسم احوال ائمه اربعه شود و نامعلوم کرد و اختلاف و اتفاق مذکور در هر یک از  
نفیقه و انجام این و ما بر این بنا می دوام دولت و روز افزون نامه اهل اللام محمد  
اگر ما شایان این محرم علی الشیخ بنوری علی الهی و جوی فرمودند و مغرور شد  
افوال علمای امامیه و قول مجرم محو حلی صاحب شریع را اختیار نموده و در ذیل هر چند  
مذکور نماید و حلی الاثر و در واسطه سال هزار و دویست هشتاد و هفت شروع نموده  
ان کتاب شد آید از مثل لایحه که در شریع مرسوم بود و بعد از چند مسئله از احوال علما  
از بعد ذکر شد و آنچه در شریع بود و تمسید آن کتاب مذکور علامه حلی و شیخ ابن کاتب  
لمعه استخراج شد و در چند مسئله بود که در این سه فیض هر یک از بجهت ضمیمه  
استخراج

استخراج کرده و اینک که شهر رمضان المبارک است که هر یک از بجهت خداوند و مقام  
و بجهت مطایع عبود المیزان موسوم کرده که میزان بی محمود نمودند و در او وید  
ماه زحمت با دوت و جوی و جوی ترجمه کتاب مجیده اینک من محریف و غیر و بند علی  
منیرم زود از حقه غایت خفا و در مائیل بنیاب عواد و معارف است و شیخ محمد بن  
که منقذ هب اشعارند و در چند و دکن و اینده و امیاد که مطبوع خاطر عاظمی کان  
اشرف و الا باشد و اگر بر مهور با خلافی و است کردند نظیر عضو و اما حق و دکن و دکن  
آن بگوشت چون اصل نسخه منصرف و بار مغلوب بود و در کتابخانه و در ضمیمه شیخ  
بنود که حدیث با مائیل از اذن شیخ غلام با وجود این سعی و دقت بسیار در توضیح حدیث  
شده که بر مطالعه کنندگان اردو و دقت و اضافان معلوم خواهد شد و لایحه و اینست  
کتاب برین خیال بنوده که احوال ائمه اربعه را ضبط نماید و علامه شریف در این باب  
سبقت از همگان و در حدیث و آنچه را که ذکر کرده و بجهت شیخ خود منقذ علی ائمه اربعه  
ذاتند است و اینک خاطر بنده کان اشرف و الا رسیده نور علی نور شد که این کتاب  
شده نفع اوعام باشد و اما آنکه احوال ائمه اربعه هم ضمیمه او کرده و بد که مطالعه  
بصیرت تمام حاصل شود و این کتاب بنام نای ایشان مکتوب و الا نادر و در حدیث و در حدیث  
خواهد ماند و چون بنای بود که در وی و بیای از احوالات ائمه اربعه در د پیاپی شود  
لذا در د پیاپی که مختصر از احوالات ائمه اربعه از کتاب و فایان الاعیان احمد بن خلکان و حلیان  
احوال محقق حلی و علامه حلی از کتاب لؤلؤة النجین علامه بحران شیخ نویسنده  
حدیث ترجمه میشود که مطالعه کنندگان بی خبر نباشند و بعد از ترجمه احوال علما  
سه صفو از اصطلاحات حدیث نیز مناسب بود که ذکر شود چون شیخ شریف بن  
احمد بن خلکان که با عشا اختلاف فساد و ائمه اربعه شده است و هر یک از او را کتاب  
نقل نموده و بنا بر این همان رئیس بعد از خانه شروع ترجمه میشود و الله اعلم















مسح و مسح خود با خنک یا گرم بعد از آنکه که کوفه بود برای مسح سربار و از حمله آن احادیث  
 از منند و روایت نموده که گذشت فرمود خداوند تعالی واد منو مسکوفه فی سلام بنور  
 پس جواب سلام او را در حضور خود سلام کنند و اینجا از خطورات دور و نزدیک گرفته  
 که بجهت علت و سلام مراغز بود چون مانع شد حدیث از وضوء خود فرمود منع نکرد از چیزی  
 و سلام فرمود که اگر است داشتیم از ذکر است خدا بدون طهاره و از حمله حدیث سلام  
 از عابد روایت نموده که گفت حدیث پیغمبر تم در کعبه اندر راه ده اوقات میفرمود  
 آن احادیث حدیث بخاری و غیره است که گفته اند حدیث رسول تم قول میفرمود و سال  
 نشد خود فرمود بعین الخطاب ایماه قبل من یقول تکبر و ایماه بعد از آن  
 شد و از حمله آن احادیث حدیث پیغمبر است پس در مع روایت میکنند که استخفا کنند  
 بکتاب باید سنن استخفاء اوقات باشد و نیز حدیث پیغمبر است که اگر یکبار شما استخفا  
 نماید باید لبه ستم باشد و در حدیث دیگر از پیغمبر است که استخفا کنند بکتاب باید علی  
 اوقات باشد اگر این طور عمل نماید بهتر است و اگر هم نکند پس سبب بر او حرج و از حمله  
 احادیث حدیث پیغمبر است پس در مع روایت نموده که هرگاه در نماز استخفا کرد  
 با دهان او را از غذا شود که از شکم بالا آید یا بخور از دهانش بیاید پس باید وضوء  
 را آنجا که قطع نموده نماز را تمام نماید اگر بکلمه تمومه باشد و از آن حمله حدیث مسلم  
 از قول عمر رضی الله عنه روایت میکند که گفت رسول خدا تم هر نماز را در وضوء تمومه  
 و احادیثی که در حدیث روایت پیغمبر است که حدیث رسول تم هیچ نماز را بیک وضوء بخواند  
 و از حمله آن احادیث حدیث بخاری و غیره است از آن روایت نموده اند که رسول خدا تم  
 وضوء میکرد در هر نماز ولی هر یک از نمازها کتابت نمیداد و وضوء را هم میکرد  
 صادر نشود و از آن حمله قول ابن عباس است که گفته اند که در وضوء وضوء و استنشاق  
 و غسل جنابت نمودار عاده نماید نماز را و نیز قول حسن است که عاده نماید و از حمله  
 روایت

روایت شیخین است که رسول خدا تم غسل جنابت میفرمودند با عابیه و بیل طوف  
 دیگر است که عابیه میگوید ما هر دو از بیل طوف آب برای غسل بر میداشتیم پس میگوید که  
 پیش از من آب میزدند و از حمله آن احادیث حدیث پیغمبر است پس در مع روایت نموده  
 که حدیث رسول تم میفرمود که غسل نماید زن بر پادشاهی آنکه از غسل بر پادشاهی  
 و با آنکه از غسل نماید بیانی مانع آنکه از غسل زن زیاد کند و از حمله آن احادیث  
 حدیث مسلم است میگوید رسول خدا تم غسل جنابت میفرمود قبل از آنکه بخوابد و اگر  
 پس بخوابد پس و نیز در حدیث پیغمبر است از عابیه آنکه پیغمبر تم بخوابد پس و حال  
 جنب بود وضوء میکرد پس میگوید یا خاها که در اصل وضوء میکرد با آنکه برای غسل  
 نمیکرد و از حمله آن احادیث حدیث پیغمبر است از عابیه میفرمود که گفت از وضوء  
 رسول خدا تم در شب میفرمود وضوء و در وقت و در روایت دیگر حدیث  
 رسول خدا تم فرمود برای عماره و من که سؤال نمود از پیغمبر میفرمودند که وضوء  
 خود را در پیشگاه تعالی میکند و از این قسم کبره شهادت میفرمود و از این روایت  
 در حدیث بعد میفرمود چنانچه خود و در وقت را از وضوء و کتب بخواند و در وقت  
 پیغمبر است که میفرمودند و در حدیث و از حمله آن احادیث حدیث پیغمبر  
 آنکه حدیث رسول تم فرمود جوی از حمله را در طلب کردن بنده از عابیه که تم  
 بگوید و بعد از آن نماز بخواند و وضوء بخواند و از حمله حدیث رسول است  
 نماز بخواند و وضوء بخواند و از حمله حدیث رسول است و در حدیث دیگر از پیغمبر  
 که خداوند قبول میفرماید نماز را بدین طهاره پس میگوید چون حدیث رسول است  
 بوضوء است که چنانچه از وضوء نماز از وضوء آنکه وضوء میکند و وضوء نماز را  
 آورده اند پس چنانچه حدیث پیغمبر است و آنکه نباید وضوء و از حمله آن احادیث  
 پیغمبر است که رسول خدا فرموده است امامت میکند شخص ما بنیم وضوء را از وضوء میکند



داشتند این نوع نماز جماعت حضرت علی و ابن عمر و در روایت دیگر منقول است که آن  
 نماز خواند جماعتی از صحابه را بهم و همین طور گفتند سید بن جابر و حسن و عطاء بن  
 و از جمله آن احادیث است ای و در روایت بسند متصل روایت میکند ابوبکر صریح  
 غیل نموده و بعد از غیل ده بد قطع از شام بخود و کتاب یاد و پس از آن گرفتند  
 از قوی سر خود و فاشد آب و از او سر خود بعد از آن نماز است مبارک آنکه از آن  
 میفرماید روایت نموده که در سوره خذ از آن تمسح بخود سر خود را با دماغی که در دست دارد  
 و در حدیث دیگر که این عطاء روایت از این عباس نموده میگوید حضرت رسول  
 از برای هر وضو آب ناده و پس از آن نماز و از جمله آن احادیث است مسلم است بسند  
 روایت نموده که فرمودند که هرگاه زبان دندان در طرف دیگر از شایب آنچه  
 بریزند بعد غسل دهند و از عفت مرثیه که بکار از آن با خاک باشد و میگویند جای  
 و این عباس روایت هر چه است بطور قوی میگوید مردم را و در حدیث دیگر از بعضی  
 که فرمودند طرف زبان زده شدن آنکه از غسل بدهند سه مرتبه با پنجه یا عفت  
 و از جمله آن احادیث حدیث مالک و غیره است بسند متواتر روایت نموده اند که هر  
 بخش است و از آنجا است بنی نقل کرده اند که گفت دیدم سید بن جابر و ابن  
 اناب پس ما را گوید و قول او هر چه خلاف حدیث باقی است میگوید غسل داده میشود  
 زبان زده گویند چنانچه طرف زبان زده شدن آنکه از غسل بدهند و در روایت دیگر  
 اناب هر چه است که هرگاه زبان دندان در طرف دیگر از شایب آنچه  
 بعد از آن چنانچه در روایت و از جمله آن احادیث است بسند متواتر روایت  
 کرده که هر جوان حلال گوشه آیین خود ده آن پاک است و در روایت دیگر از  
 میفرماید میگوید باقی نیست بول آنچه کثرت از حلال باشد و میگوید از حدیث  
 که لایق دارد بر نجاست بول حیوانات منافق این احادیث است و از آن جمله است

و چون کتاب پاک است است و نجس میکنند او را چیزی پس بعضی گفته اند این حدیث باطل است  
 که آنچه از اناب اگر نجاست میفرستد و نجس است خواه نایل خواه کثیر باشد و از جمله آن احادیث  
 حدیث مسلم و غیره است روایت نموده اند که حضرت رسول تم فرمود برای مسح کنند  
 بر نموده سه روز و سه شب تا اگر مسافت است و اگر نه یکبار یکبار روز و این حدیث  
 طریقی روایت شده است و از طلبیان اختلاف ندارد و در حدیث دیگر از پیغمبر  
 میگوید فرمود برای ما رسول خدا تم سه روز و سه شب تا اگر نماند و اگر نماند  
 در نداد مسفر بود برای من و در روایت دیگر از پیغمبر است سوگند یاد نموده که اگر در  
 زیاده ای من از ضرر میفرمود یا از هر چه پنج روز فراموشد و در روایت دیگر از این  
 منقول میگوید عرض نمودم یا رسول الله آیا مسح بر نموده بنیام فرمود بلی عرض کردم  
 یکبار سه روز فرمود بلکه دو روز عرض کردم بطور نجس که دو روز فرمود بلکه سه روز فرمود  
 کردم سه روز بلی و آنچه پیش آمد و در روایت دیگر فرمود و آنچه بخواجه و در روایت  
 بلی و از عفت مرثیه شمر بعد فرمود هر چه پیش آید و از جمله احادیث است بسند متواتر  
 معمر روایت نموده که اگر پاره باشد نموده و بر آن آب از همان محل نشوید مسح  
 نمود بر آن و در روایت دیگر از قول ابودب که گفت مسح بر نجس جایز است مادام که بر  
 نماند اگر چه پاره شده باشد و گفته بودند عمار بن و انصاف هر که پاره و شکاف  
 بود و از جمله آن احادیث است حدیث شریک که گفته اند غسل جمیع اجزای بدن برهنه  
 حدیث دیگر چنین منقول است از بخاری و در حدیث که میگوید باید غسل نمود و برین حدیث  
 میفرماید میفرماید که یکبار سه روز و سه شب غسل نموده و یکبار غسل  
 عمل نمودن بر نجاست و نجاست میگوید از فرجه و یکبار غسل با پانزده غسل از نجاست  
 آن احادیث حدیث بعضی و غیره است در حدیثی که فرمودند هر قسم نجس از این منقول  
 سوائی جامع و در حدیث دیگر بعضی از عابد روایت نموده میگوید میگوید



احادیث نامدار

مباشند حایرند اگر دوی لباس یا در جامه و از این جمله است قول از هر چه  
 که باید غسل نماید برای نماز ظهر یا عصر و روایت دیگر در این است از عابدی است که  
 هر دو تکبیل باید نماید و روایت دیگر از حضرت علقم و ابن عباس است که غسل  
 بکوه و یا در مسکونند که آن چنانکه بنیت غسل می شود برای هر نماز یا هر چه  
**فصل در بیان اجابتها و اختلاف در مسائل نماز و مسائل دیگر از حدیث**  
 از ابن عباس روایت نموده در امام جبریل بن جعفر پیغمبر است که می پرسید نماز خواندن  
 پیغمبر عازاد در وقت غایت شد شوق فریاد دیگر نماز خواندن حضرت و می گفت که  
 بود گفت نماز عازاد و در این دو وقت است یعنی غروب شوق نماز است و در وقت  
 این قیاس در باب وضو است که وقت نماز است تا طلوع صحبت و انصاف اول و بعد  
 امام جبریل بن جعفر پیغمبر است در نماز عصر و صبح و غایت که گفته است در این وقت  
 و روایت دیگر از حضرت رسول است که در باب وضو نماز عصر بیان فرمود  
 وقت عصر و اول است که اذان غروب نکند و انصاف اول حضرت پیغمبر است که در وقت صبح  
 که فرمود وقت نماز صبح ما اذان است که اذان طلوع نکند و از حدیث آن احادیث و پیغمبر است  
 که فرمود اذان نگوید مگر یکصد وضوء داشته باشد و تغییر گفته اند این مسئله از افعال الهیه  
 و از آن جمله است شد عابدی که می گوید رسول خدا است که در خداوند را در هر اوقات  
 و نیز قول از امام جعفر است که گفته اند که اندر صبح اذان نگوید مگر صد نماز  
 و در روایت دیگر بدین وضوء صد کد است و از حدیث آن احادیث حدیث پیغمبر است  
 فرموده آنکه که اذان می گوید اقامه و اذان بگوید و در روایت دیگر است که اقامه می گوید  
 که که اذان گفته و انصاف حدیث پیغمبر است که در حکایت مشبک و قیاس اذان و روایت نموده  
 اینست می گوید عبدالله بن زید عرض نمود خدمت پیغمبر است که خواهر یکم که گفت اذان  
 و حال آنکه لایزالان می گفت پس حضرت فرمود اقامه را نگوید و از حدیث آن احادیث

مثل

مسئله و عینه است که رسول خدا است که جمع نمود بین اذان و اقامه از برای هر نماز شد  
 و نیز گفته اسم مکان است که در شعر که حجاج باید در آن مکان شب بخت بخوابد و انصاف  
 حدیث مسلم است که پیغمبر است در نماز را در آن شب بیدار اذان و دو اقامه بخواند و در  
 ای داد چنین است که پیغمبر است نماز صبح و شادان یک اقامه بخواند و اذان نکند  
 برای هیچک از آن نمازها و گفته است پیغمبر این روایت صحیحین و روایات که از پیغمبر  
 نموده اند و از جمله آن احادیث حدیث پیغمبر است از عابدی است که اذان را اقامه را  
 می گفت بجهت زمان و در روایت دیگر است که نماز بخواند بدین اقامه و اذان  
 حدیث پیغمبر است که در وقت نماز و بعضی گفته اند این از قول ابن عباس است که او را  
 شیخ در سفر اذان می گفت و برای نمازها و یک اقامه و انصاف می کرد و در انصاف  
 صحیح رسیده است که اذان در سفر برای حاجه و فرادی مخرج و جارات و از حدیث آن  
 حدیث پیغمبر است که لایزالان می گوید و برای آنکه اذان را شنی و اقامه را در یک وقت و در  
 می پرسد که حضرت رسول است که فرمود برای ای محمد و در وقت که بیدار می شود و اذان  
 که اذان و اقامه هر یک از رسول او را در هر یک بگوید و بعضی گفته اند که گفتند که  
 الصلوات نماز نموده اند و از حدیث آن احادیث حدیث پیغمبر است که رسول خدا است که در  
 عابدی برای نماز و در وقت خود را بجهت بگوید و پیغمبر است که در وقت نماز  
 و در وقت صبح و در وقت خود و انصاف اول حضرت علقم است فرموده که است که اذان  
 و است است و پیغمبر گفت که در نماز و از حدیث آن احادیث حدیث پیغمبر است که پیغمبر است  
 برای کسی که اسم نماز مخرج فان کسر خلاصین ناخ و زنی است فرموده و یک اقامه را برای نماز  
 بگوید بگوید بخوان آنچه گفت از از قرآن و نیز پیغمبر است که اذان بگوید و روایت می کنند که  
 را رسول خدا است که آنکه در اقامه نماز پیغمبر است که بخواند ناخ و در اذان را در  
 و از حدیث آن احادیث حدیث پیغمبر است که پیغمبر است که فرمود نماز و پیغمبر است

نماز



فراست نكند ام القرآن را پیر زاده بران هر چه می فرست نماید و در روایت دیگر است که فرمود  
 نایبند بام القرآن نهاد و معصود ارام القرآن سوره حدیث و از جمله آن احادیث است  
 شیخین است از من روایت نموده اند که گفت نماز خواندم عیبی در پیغمبر نمی دیدم و ای پیغمبر  
 و عثمان و عقیقه غنم و اینان ایستاد بخوانند حدیث میکردند و در کوفه میراثه را میزدند و این  
 و نه و آخر میکردند و در روایت دیگر است شیخین که انتر گفت نشنیدم از پیغمبر و اصحاب  
 بسم الله را در روایت دیگر که این عیال و عیال از من نقل نموده اند نیز چنین است که  
 نشنیدم هیچ یک از اصحاب را که بخوانند بسم الله نمایند و عقول این از احادیث دیگر  
 اینست و از آنجمله حدیث بخاری و غیره که از انس روایت نموده اند که فرمود است  
 بود فرمود پیغمبر تمام حدیثات نماز پس بخواند بسم الله الرحمن الرحیم را و بعد از آن  
 بسم الله و کلمه الرحمن و کلمه الرحمن را در همین طوری گفته اند از عیال و غیره و در  
 عجم روایت نموده اند نیز از عمر بن خطاب و غیره که فرمود بسم و از جمله اینها  
 حدیث مسلم است پیغمبر است که رسول خدا تمام وقت اینها را میخواند و در کوفه و مدینه  
 تا مقابل دو شانه پس بگوید بسم و همین طوری میکرد برای تکبیر و کوع و در روایت  
 از بخاری است که پیغمبر بلند میفرمود و در روایت دیگر از احمد و در روایت  
 از کوفی و در روایت مالک است که در وقت تکبیر برای کوع چنین میفرمود و در  
 پیغمبر که از بزرگان بن عباس روایت نموده است که گفت دیدم پیغمبر تمام را و از جمله  
 اینها بگوید نماز میفرمود و در نماز بلند میفرمود و میگوید بسم و از جمله اینها  
 نماز در نماز بلند میگوید و نیز عیال این میفرمودند و میگویند که بخوان نماز خوانده  
 نماز بخوانم و نماز مثل نماز پیغمبر تمام پس در نماز بلند میفرمود و از جمله اینها  
 حدیث شیخین است که رسول خدا تمام فرمود و اینکه امام سبع الله بن محمد گفت شما  
 بگویند اللهم ربنا ان الحمد و در روایت دیگر است که هرگاه امام بگوید سبع الله بن محمد

پس بگویند که آنکه عیال و هستند این را و آنچه شافعی فرمود داده جمیع پیغمبر  
 برای ما و این و از آن جمله حدیث بیانی و غیره که حدیث پیغمبر تمام و در روایت  
 پیغمبر را و نماز خود را بلند میفرمود و در روایت دیگر است که در روایت  
 در نماز بلند میفرمود و در روایت دیگر است که در روایت  
 در روایت پیغمبر تمام و از آنجا و تکبیر میفرمودند و از آنجا و پیغمبر تمام و در روایت  
 که رسول خدا تمام فرموده و در روایت دیگر است که در روایت  
 در این شریک و در نماز بلند میفرمود و در روایت دیگر است که در روایت  
 پیغمبر که حدیث رسول تمام است پیغمبر بلند میفرمودند و در روایت  
 چیزی را و پیغمبر تمام و از آنجا و پیغمبر بلند میفرمودند و در روایت  
 پیغمبر میفرمود و پیغمبر بلند میفرمودند و در روایت  
 آن و از جمله آن احادیث حدیث بخاری و غیره است که در روایت  
 از کوفی و بعد از آنکه از مالک بن الحویرث منقول است که نماز میخواند بر عیال نماز  
 خواندن حدیث رسول تمام را پس و اینکه بر میداشت سر خود را از سجده و در روایت  
 پس بگوید بسم و در روایت دیگر است که در روایت  
 میداشت سر خود را از سجده نماز باز و کوع میفرمود از سجده پس بسم  
 خود و از آن جمله حدیث پیغمبر که رسول خدا تمام هرگاه عیب نشنید  
 برای نشنید میگذارد و از آنجا و در روایت دیگر است که در روایت  
 بسیار را و در روایت دیگر است که در روایت  
 دیگر پیغمبر از آنجا و در روایت دیگر است که در روایت  
 در نماز برای نشنید بلند میفرمود و از آنجا و در روایت  
 و در حدیث دیگر است که در روایت



دست زان در غار رسانند و در کشته شهادت و از حلیان احادیث  
از عبد الله بن مسعود که گفت تعلیم نمودن رسول خدا تم نشد و حالیکه دست  
و دستان دستان بود مثل اوفت که نموده و از آن تعلیم من میبود و آن شد  
نقد است تا آخر و در حدیث دیگر که عمر بن العاص روایت نموده که گنج باشد  
میگوید رسول خدا تم فرمود هر کجا بنشیند امام و از آن که نماز خود  
اداء داد شود قبل از خواندن نشسته پیش شخصی که نماز اقام شده است و آنجا  
ان احادیث حدیث مسلم است از ابو موسی اشعری روایت میکند که گفت اول چیزی که  
نکته نمود بان رسول خدا و شکفته برای نشستن الحجاب نه بود و آنرا بعد  
میفرمود از جای نماز هر کجا در روایت ادا و عمل میکند که گفت حضرت رسول  
تعلیم نمود ما را نشستن با بطور کیم الله و بالله الحجاب لله الخ و از آن حدیث  
میفرمود که ساقی گذشت چند روزی که فرمودند نمازی نیست مگر بخواند  
الکتاب و حدیث و بیضا و سیقات چند روزی روایت نموده اند که هر  
نماز خواند عیالهای بی قرانه امام از برای او است و بیضا بهیچ چند روزی  
میکند که پیغمبر تم فرمود بیستم شمار که فراتر میبکشد قبل امام خود گفتند  
یا رسول الله و اجل کله بعد از آن است ما ندانم و بی و غیر بعضی چنین فرمود  
فرمود قرآن نکند مگر بام القرآن پس بدین که نمازی نیست از آنکه هر خواند  
بام القرآن و از آنجا حدیث بهیچ و بعضی است از آن روایت میکند که پیغمبر تم فرمود  
پنجاء و دعا میخواند و فرمود بر روی کسی را نرود نمون را اگر در نماز هیچ که نمون  
و از آن نماز است نمون را و در روایت دیگر از عبادت که رسول خدا تم فرمود  
خواند و در آنجا این از نماز هیچ نماز کن سحر الله من حمد و در روایت دیگر  
از عبد الله بن مسعود روایت نموده که فرمود بخواند رسول خدا تم در چیزی که نماز

و از آن حدیث حدیث بخواند و بنده فریغ روایت نموده که فرمودند زان شخص خود است  
و در حدیث شیخین است که رسول خدا تم بخواند و بر داشت لباس و از آن خود  
حدیث است حدیث شیخین که از رسول خدا تم سؤال شد از نماز خواندن در لباس  
پس فرمود یا از برای هر یک از شما دو لباس است و در حدیث دیگر مسلم است که فرمود  
نموده که هر کس نماز بخواند یک از شما دو لباس واحد و نیز از آن حدیث که از آن حدیث  
سؤال شد که در می بیند در نماز چیزی پس فرمود از نماز متفرق نشود تا آنکه  
باید بنشیند بادی و در حدیث دیگر از شیخین است چند فریغ روایت نموده که هر کس  
از شما فرماید در نماز خود باید عباد را از نماز شود که از آنکه بی برکت  
بیاید از آنجا که قطع نموده تمام نماید ما دام که تکرار نموده باشد و از آنجا حدیث  
مسلم و غیره که جابر باشت حضرت پیغمبر را در حال نماز پس سلام نمود و از حضرت  
اشاء فرمود بدین خود بیوی من و جواب سلام را در نمود و در حدیث بهیچ  
که نماز کننده بعد از نماز و نماز بخواند و از آن حدیث حدیث مسلم و غیره چند فریغ  
روایت نموده اند که قطع میکند نماز را اگر نموده باشد پیش روی او و جلوس  
و سبب است و نماز او را جلوس یا جز آنست که نماز کند پیش روی خود میکند  
ناکند باشد بین او و آنچه نماز او است و در حدیث دیگر از مسلم و غیره است از آن  
روایت میکند که گفت رسول خدا تم نماز بخواند و من خوابیده بودم پیش روی او و نماز  
پس او را بیدار کردم شلجاده که پیش روی او بیدار شد و نیز در حدیث بخواند که رسول  
صلی الله علیه و آله نماز بخواند و اذان بخواند پیش روی او و سبب در حدیث دیگر از آن  
و در حدیث دیگر از آنجا حدیث عثمان و حضرت علی رضی الله عنهما که فرمودند قطع میکنند نماز  
مسلم از حدیث حدیث است حدیث امام شافعی رحمه الله که رسول خدا فرمود هر کس  
نماز در خانه خود خواند بود یک از شما مسجد حال که آمدن پیش یا کم نماز بخواند



در آن کلمات غرض آن نماز را عبادت نمود و خلق نیز عبادت نمودند و نیز بهیچ وجه  
 که گفت در حدیثی که اعلام نمودند و آنکه در نماز معتزله را است مگر در حق جلاله  
 و سجود من گفتند بنکوی بود گفت نیز بهیچ وجه نداده و از انجیل است حدیث  
 در باب اما مذکور است که رسول خدا تم احرام نماز گفت بعد بخاطر آنکه  
 جنب است پس برگردید و غسل نموده آمد و حال آنکه آب او را میسوزید پس باز  
 و اگر بگوید آن را با عاده احرام و در روایت بهیچ وجه که رسول خدا تم نماز  
 در حالت جنب پس بعد از باد آمد و غسل نمودن عاده نمود و خلق عاده  
 نمودند و نیز روایت نموده این حدیث را در حدیث روایت نموده بهیچ  
 عهد و عهده نماز صحیح را بر خلق خواند و حال آنکه جنب بود پس عاده نمود  
 و اگر بگوید خلق را با عاده و از انجیل است قول بعضی نویسندگان بخاطر آنکه  
 او را بهیچ وجه که اگر کسی در لباس یا قبل خود نجاسی و حال آنکه در نماز بود  
 او را بپندارد و او خود را از آنجا نماز داد و مرتبه بخواند و نیز از قول عبد الله  
 عمر رضی الله عنه که گفت بعد از آنکه نجاسی لباس بپوشد نماز را تمام کند و از انجیل است  
 حدیث بهیچ وجه در روایت نموده که اگر باید بگوید از شما مسجد باید بگوید  
 تعلیق خود را پس نگاه نماید شاید در آن نجاسی باشد پس اگر بپوشد در آن  
 نماز او را برین نماز اقبل شود بچنان آن بعد نماز بخواند در تعلیق نویسد  
 روایت نموده از ام سلمه که سوال نمودند از او در باب زینکه بلباس بپوشد  
 و اگر جامه او داده بود در میان نجس پس کشام سله که گفته است رسول خدا  
 پاک میکند و این را ما بعد مکن نجس یعنی در جامه بپوشد و در آن و ما لبس  
 پاک بعد از آن زین نجس باعث طهارت او میشود و در روایت دیگر از ام  
 سریر است میگوید عرض نمودم با رسول الله ما از داده مسجد را بپوشد و او

نموده اند  
 در آن کلمات غرض آن نماز را عبادت نمود و خلق نیز عبادت نمودند و نیز بهیچ وجه  
 که گفت در حدیثی که اعلام نمودند و آنکه در نماز معتزله را است مگر در حق جلاله  
 و سجود من گفتند بنکوی بود گفت نیز بهیچ وجه نداده و از انجیل است حدیث  
 در باب اما مذکور است که رسول خدا تم احرام نماز گفت بعد بخاطر آنکه  
 جنب است پس برگردید و غسل نموده آمد و حال آنکه آب او را میسوزید پس باز  
 و اگر بگوید آن را با عاده احرام و در روایت بهیچ وجه که رسول خدا تم نماز  
 در حالت جنب پس بعد از باد آمد و غسل نمودن عاده نمود و خلق عاده  
 نمودند و نیز روایت نموده این حدیث را در حدیث روایت نموده بهیچ  
 عهد و عهده نماز صحیح را بر خلق خواند و حال آنکه جنب بود پس عاده نمود  
 و اگر بگوید خلق را با عاده و از انجیل است قول بعضی نویسندگان بخاطر آنکه  
 او را بهیچ وجه که اگر کسی در لباس یا قبل خود نجاسی و حال آنکه در نماز بود  
 او را بپندارد و او خود را از آنجا نماز داد و مرتبه بخواند و نیز از قول عبد الله  
 عمر رضی الله عنه که گفت بعد از آنکه نجاسی لباس بپوشد نماز را تمام کند و از انجیل است  
 حدیث بهیچ وجه در روایت نموده که اگر باید بگوید از شما مسجد باید بگوید  
 تعلیق خود را پس نگاه نماید شاید در آن نجاسی باشد پس اگر بپوشد در آن  
 نماز او را برین نماز اقبل شود بچنان آن بعد نماز بخواند در تعلیق نویسد  
 روایت نموده از ام سلمه که سوال نمودند از او در باب زینکه بلباس بپوشد  
 و اگر جامه او داده بود در میان نجس پس کشام سله که گفته است رسول خدا  
 پاک میکند و این را ما بعد مکن نجس یعنی در جامه بپوشد و در آن و ما لبس  
 پاک بعد از آن زین نجس باعث طهارت او میشود و در روایت دیگر از ام  
 سریر است میگوید عرض نمودم با رسول الله ما از داده مسجد را بپوشد و او



بر زمین بخشید حضرت فرمود را همه اظهار میکنند بعضی از آن بپوشید و بگوید  
 و نیز در حدیث میفرماید بند مرفوع روایت نموده که فرمودند در هرگاه  
برود بکنار شما در زمین بخشید نذر و علقه اینکه برای بخشید باز کنند  
و از آنجمله است حدیثی که از عایشه روایت نموده میگوید هر آنکه دید  
رسول خدا که میخیم من را از لباس او وضع نفرمود مرا و در روایت دیگر  
که میگویم من را و در روایت دیگر از میفرماید که عایشه میگوید شخصی  
دید مرا رسول خدا و من متع میفرمود من را از لباس او و اگر خدا میخواست  
او را و نیز روایت نموده بخاری از عایشه که هرگاه من لباس پیغمبر را میپوشید  
مبادا محل بدست من بماند پس بعد از آن اظهار میکند و نشد برای نماز و من بخا  
میگویم بسوی علامت و تحمل غل که در لباس او باقی بود و از آن جمله است  
حدیث میفرماید که در قبول نموده در مسجد پیرامون حضرت رسول ام  
بر یحیی و در روزی از ابی بن محل و نیز از آن جمله است قول ابی غلامه که اگر  
تا بعضی است با قول ابی حنیفه که میگویند پای زمین خشتند او را و  
از جمله آن احادیث است حدیثی که روایت شده که مواضع شریعت است این  
بند مرفوع روایت نموده که اگر کسی بشنود صدای از آنرا و همه را میگوید  
و صحیح باشد و عذری هم نداشته باشد پس اجابت نکند نماز بر او  
و میگوید را و ای حدیث که حضرت علی رضه میگوید نمازی نیست برای شما  
مسجد مگر در مسجد پس عرض کردند با و گفت شما مسجد فرمود کسی که  
صدای از آنرا بشنود و میفرماید این مطلب بپند مرفوع روایت شده این  
و نیز آنچه وارد است از غیر حضرت پیغمبر ام بعضی صحابه را فرمودند  
او شما در خانه و از آنرا ما جاده متنا و بعد از آنکه ما بپند و ایضا

حدیث

جمله است از غیر بن عبد العزیز و وضع نمودن او را امامه میگوید که شنید  
 پدرش در روزی فرمود سخن بخشی و در هر بابی که امامت نمودن چنین کس را  
 و از آن جمله است قول ابی عباس که میفرماید از روایت میگوید که شنید امامت  
 نمیکند پس را اینکه باقی شود و از آن جمله است حدیثی از غیر و سلمه اینکه امام  
 میفرمودم خود را در فرائض و جایز و میگوید و حال اینکه خوانی بود  
 هفت سال یا شش سال و از آن جمله است حدیثی که رسول خدا ام  
 دیدم مردی که نماز میخواند عیب صف جماعه به نهی میفرمود او را با امامت  
 و در حدیث بخاری که ابی بکر داخل مسجد شد و حال اینکه پیغمبر ام در رکعت  
 پس او هم رکعت نمود عبد الرضف بر گفت با و پیغمبر ام عبد الرضف و در  
 مردم رکعت نمودی زیاد نماز خداوند حرص را بنیان جماعه و امامت  
 و ایضا از آنجمله است حدیثی که میگوید من میفرمودم رسول خدا ام ام  
 با پند امام و در بالا و ما قوم در پایین باشد و در روایت دیگر است  
 حدیثی که میفرماید که نماز بخواند امام بر چیزی که بلند تر باشد از آنچه  
 ما قوم و ایضا میفرماید از صالح قولی نموده روایت نموده که گفت نماز میخواند  
 من را بر هر چه در پیش بام مسجد پس نماز خواند او بر هر چه نماز خواند  
 امام و این در مکتوب بود و از آنجمله است حدیثی بخاری از ابی عیاد روایت  
 که پیغمبر ام نماز جمع خواند بمحفل نفرمود و نیز میفرماید که گفت از آنجا  
 و ما بعضی و در حدیث میفرماید بند مرفوع روایت نموده که نبی برکت  
از حجه نفرخیزد و در حدیث میفرماید امام عبدالله و دیگر میفرماید که  
فرمود نماز جمع واجب است بر اهل هر چه اگر چه نبوده باشد در آن مکان  
و نیز قول علی بن ابی طالب صد است که فرمود نبی محمد و نماز جماعت

حدیث



واذن بنیله آثار و بیارات و از آنجمله آنست حدیث و مدعی و یحیی و غیر آن بود که  
 بگوید گفت در زمان عبد قیو و احنی هفت مرتبه در کعبه اوی و پنج مرتبه  
 در کعبه دوم سوای تکیه آن نماز و نیز در حدیث یحیی و غیر آن است که در سوره  
 بگوید میگفت در نماز عبد قیو و احنی چهار مرتبه مثل تکیه رجاء و  
 عبد الله بن مسعود است که میگفت تکیه در نماز عبد بن یحیی است در کعبه  
 اوی و چهار است در دوم و از این جمله آنست حدیث مسلم و غیره که رسول  
 نماز کوف را در هر رکعت چهار رکوع نمود و در دو رکعت و یک رکوع  
 منقولست و در دو رکعت و یک رکوع نماز قرآنست و در حدیث نجاشی  
 که رسول خدا تم نماز خواند برای کوف شش رکوع و پیش از آن چهار  
 در کعبه در هر رکعت یک رکوع نمود و گفته است ابن عباس را از اینست  
 که رسول خدا تم نماز کوف را در کعبه خواند در هر رکعت یک رکوع  
 جمله آن حدیث یحیی از غیر آنست که نماز بخواند برای و رفع زلزله  
 و بخواند انا یا یا مثل نادیدن با مرثی کبی و نیز امام شافعی و غیره و در آن  
 که علی تم نماز خواند برای زلزله شش رکعت یحیی شش رکوع نمود در دو رکعت  
 که پنج رکوع و در سجده آن در یک رکعت بود و یک رکوع و در سجده دوم  
 در یک رکعت و ثاب شده است علی بن نماز از این چهار ایضا خلاصه ثاب شده است  
 از او که اما در سجده نما بلکه جز او را ندان و انبوت ذی از زنها و غیره  
 پس بی سجده را سوال نمودند گفت و فرموده است رسول خدا تم هرگاه  
 در بید شما این را بی سجده نماید و کلام اب برور را از زنی  
 پیغمبر تم و بود این را خدا میداند و از این کتاب و از جمله آنست حدیث  
 و غیره بسند مرعی و در آنست نموده اند کین مرتبه و کین شکر و گفت و آن نماز











احادیث صحیح

ایشان چیزی پرسید که سوال نماید ما لها و خلقنا و من حاشنا و جنبنا این است  
 که خواست قطعه اش نموده چه طلب کند باید یا سوار و نیزه و شمشیر و غیره از این  
 میکنند که او عرض نمودند بفرموده که ای سوال بنام ما رسول الله فرمودند سوال کن  
 بوده باشی سوال کننده باید پرس سوال ما از صالحین **فصل در اخبار طهارت و زود**  
**در حجام استناج** پس از آنکه غسل چوبه کرد و دایم نموده مثل از غایت کفایت  
 رسول الله که سبب نموده ما یک سفر نمود با نزد شاعران میگویند نیست  
 حال که نیست دوز میگویند و در دایم شاعران و شاعران از حد فیه و گفته میشود  
 رسول خدا هم بود که هر وقت ظاهر میشد دوز داشت برای او بعد از ظهر و دوز  
 و از قول ابن مسعود متروک که میگفت هر یک از شما بخارید و در فصد دوز هر وقت  
 که باشد ما دام کامل در شربت کرده باشد و از این جمله است چنانچه از غایت کفایت  
 از دوز گرفته شدن هم الشک بر کف نموده داشتن بگردان و شاعران و شاعران  
 از آنکه اظهار نام بگوید از فضا و نیز بهیچین بند مرغوع از این هر چه را باید میکند  
 هرگاه که شصت و نه سال که مالک نمائند از دوز نماند احد شود و مصداق دوز  
 فرمود هرگاه نصف شود ماه خیار بر دوز نماند و اینها بهیچین از این هر چه را  
 میکند که گفت نمی نمود رسول خدا هم آنکه چهل نماند ماه و مصداق دوز گرفته شدن  
 باید و دوز بل مگر کسیکه دوز گرفته باشد قبل از این که بفراصد او از نام نماید و نیز  
 از این هر چه است که گفت کسیکه دوز دارد و بعد از آن از این که بگوید فضا کرده است  
 او ایضا هم هم از این جمله است چنانچه از غایت کفایت که گفت است بعد رسول خدا هم  
 هیچ سهو با جانب در دوز فضا که جای از جمیع نوز نماند اعلام بگردان مسعود  
 طلوع غریب غلج که دوز مسکون و از فضا و نیزه در دایم بهیچین که  
 کسی دوز دارد با جانب افطار نموده از دوز و از این جمله است چنانچه از غایت کفایت

بست

احادیث صحیح

بست مرغوع و دایم نموده اند که هرگاه که برای اینها و فضا عارض شود و حال آنکه دوز  
 نیست بر دایم فضا و اگر طلب فی غایت باید فضا کند دوز را و در دایم بهیچین  
 ای در دایم فضا نموده که رسول خدا هم هم فرمود که از فضا فرمود و در دایم بهیچین  
 بهیچین بند مرغوع فضا میکند که فرمودند از فضا میکند کسیکه فرموده و کسی که  
 و از این جمله است چنانچه از غایت کفایت که فرمودند در دایم بهیچین از فضا فرموده  
 که در سفر و در دایم بهیچین فضا نموده از غایت کفایت که رسول خدا هم هم فرمود  
 با کرمای شدید و نیز مسلم دایم نموده از این سبب خد که گفت است بودیم که خد  
 و خدمت رسول خدا هم هم در ماه و مصداق بر بعضی از ما و دوز داشتن و بعضی اظهار  
 پس بر جمع نماند دوز دارد از این اظهار کنند و در اظهار نماند از بر دوز دارد و  
 چنین دیده اند که اگر کسی بگوید در مرغوع بر دوز دارد و نکوست و هرگاه که  
 داشته باشد و اظهار نماید نکوست و بود از این مال که میگفت در جواب است  
 اظهار نماید و بر دایم فضا و اگر دوز دارد از این فضا و از این جمله است چنانچه  
 بهیچین از این هر چه را باید فضا نموده گفت شکم از خطب که میگفت همه نمود و  
 رسول خدا هم هم که مالک نمائند بخیر و بر دایم فضا بر کرمای نماند و  
 دادند و گفتند عادل پرسیدند از آن دو نفر با این مال نماند بر خطب که  
 در پیشا شاکر هست که ما را نماند از رسول خدا هم هم چه مشاهده نموده است  
 از این هر چه را فضا و رسول را بر دوز داشتن و مشاهده نمود بدست خود بلوی و فضا  
 بهیچین آن که این هر چه را در حدیث دیگر بهیچین دایم نموده که هر چه را فضا و از این  
 قبول نموده مشاهده بکفر بر دوز در دایم فضا و در دایم فضا و از این هر چه را  
 و فضا و از این جمله است چنانچه از غایت کفایت که فرمودند در دایم بهیچین  
 فضا شود و بر دوز دوز نماند و از این هر چه را فضا و در دایم بهیچین

از غایت







[illegible]

10

شواله فیہ سیر را از مشرقی بگردید و در حدیث بہی انبار دوات میگوید که رسول خدا  
 آمد نمود و بقیع مضار یکہ بان سب مشرف را بر پیشانی حاصل شد و از این جملات حدیث  
 کہ رسول خدا آن تم می نمود این مع یا شرط بود در حدیث بخاریست کہ رسول خدا تم خود  
 بکر مشفق خود برای صاحبان چند مرتبہ باز کردن و بدون شرط یا بخانه خود  
 پس چون رسید بخانه خود و مرا حجت نمود حدیث حضرت و شرط آورد و باز خود را  
 نمود و شرط گذاشت کہ بعضی طرف حدیث بخاری دلالت دارد و اینکہ  
 معامله شرط در پیج بوده و بعضی طرف دیگر حدیث دلالت میکند بر اینکہ تخصیل  
 دلالت بعد از پیج بوده از حضرت رسول تم نیست بان شخص پیج بعد از پیج صاحب  
 اسد اعانوده و حضرت با فطرت کہ برگرد و بعد پا آورد و از این جملات حدیث  
 کہ رسول خدا تم می نمود از حضرت سید و احب زمانا و در پیشین کہ برای مردم گاه  
 و در حدیث بہی انبار کہ می فرمود رسول خدا تم از حضرت مدبر سید شکار  
 طایبان جملات حدیث سید رسول خدا تم می نمود از غیر کہ در اولها مشغول  
 نکردند یا ابتدا و از اینکہ چیزی کہ از پیج تم دوات میکند می نمودند یا بی  
 غیر کہ در و از این جملات حدیث بہی انبار می فرمود کہ او خوشتر است از خوش  
 و اینکہ فرارید خند فروختن فرار از برای بخانه و در دوات دیگر می فرمودند  
 معذہ کہ ایشان می نمودند و می دیدند بان پیج جہو و از این جملات حدیث ابوہ آورد  
 کہ در فائدہ بنویس حضرت رسول تم بکر عرض نمود با رسول الله نعم نعم یا برای  
 گفتند با فائدہ کہ در آن زمان بوده و شخص بہی انبار می فرمودند کہ رسول الله از آن  
 میکند و می فرمود رسول الله کہ ملاقات کنم خداوند را و بخود ما باشد برای استعداده و در نزد  
 دیگران کہ می فرمود رسول خدا تم و پیچ سبکہ خداوند نعم نعم یا باند و نگاہ طایبان و این را  
 و در نزد حضرت و دوات دیگران کہ مالک و شایع از غیر مکتب نقل نموده اند کہ او در















صحیح نیست پس میگوید اگر بدین شرط غلبه جمع شود هرگز خضر و سواد <sup>اول</sup>  
 مستحق غلبه نمیشود و از این جهت حدیث مسلم و غیره که فرموده اند نیست <sup>است</sup>  
 نمودن ناخوشی و سلب نمودن زکریا و کریمه و سلبه قال بد و در شریعت ظاهر  
 و چون در زمان جاهلیت معتقدانها بودند اند و هر یک از این سه نفر <sup>نفس</sup>  
 از باب عدم حاجت در انقیاد نداشتند پس باقی میماند که عمل و احوال <sup>است</sup>  
 مآخذ بوده و در شرح نمی فرموده اند و در حدیث از بهیشت است و صحیح است  
 که فرمودند فرار نمایند از ناخوشی بخدا و از این جهت حدیث است حدیثی از ابا  
 که گفته است بودیم ما که غزل میکردیم و حال آنکه قرآن نازل میشد و دیدار <sup>بود</sup>  
 بهیشتی نمیشد حدیثی که میگوید از رسول خدا خبر دادند و میفرمودند ما را از <sup>است</sup>  
 و در روایت دیگر بهیشتی از عمر و عیسی و غیره نقل میکنند که هرگز فرمودند از غزل <sup>نفس</sup>  
 در آن حال و از این جهت حدیثی و غیره که در سواد حدیث است حکم فرموده <sup>بوده</sup>  
 مرد بیکه نکاح نمود و نیز آن مرد و حال آنکه دخول کرده بود با و <sup>فرمود</sup>  
 ننموده صدق کامل را بر آن زن ولی بر اوست که عده نگذارد و بپایست <sup>بود</sup>  
 و نیز بهیشتی از ابن عمر نقل نموده که او حکم نموده در باره زن غیر مذکور <sup>بعد</sup>  
 از وقت شوهر صدایی نیست از برای او و از این جهت حدیثی است که در سواد <sup>حدیث</sup>  
 است منع نمود علی را از آنکه فعل نماید فاعلم علی الله و اینکه فوج <sup>نمود</sup>  
 او را مگر بعد از آنکه باید صد چوب را انصد اخرا و اینکه عطا نمودند <sup>اول</sup>  
 زدی که شما بحلیه است قبل از آنکه دخول نماید با و در حدیثی <sup>نموده</sup>  
 که در وی توبیخ کرده و زنی را در عهد رسول خدا است <sup>نموده</sup>  
 قبول و قبل از آنکه عقد چوبی نماید صد و از این جهت حدیثی است که در <sup>است</sup>  
 نموده اند مالک را شافعی که عمر بن الخطاب حکم نموده و بانه زنی که عقد نموده <sup>اول</sup>

مرد هرگاه و احادیث طایف شدند و انداخته شد بردها بر ایشان کبر تحقیق واجب میشود <sup>اول</sup>  
 و از قول ابن عباس نیز منقول است که گفته در آن مقام بران وراثت نصف صد است <sup>است</sup>  
 برای آن زن زیاده بر این خراج عده است که ثابت بنشود محض پوشیدن بوده که در <sup>جماع</sup>  
 نموده باشد با او و از این جهت حدیثی است که در سواد حدیث است <sup>نموده</sup>  
 بر مرد داماد میکنند خراج را و در حدیث دیگر بهیشتی روایت نموده که رسول خدا <sup>است</sup>  
 فرمود بود بعضی زنهای خود را بکسر داد و نمیدادند بران <sup>نموده</sup>  
 است هرگز خواهر باشد عادت نماید از این زنهای و از این جهت حدیثی است <sup>نموده</sup>  
 که فرمودند هر طایفه جایز است مگر یک طایفه و در روایت دیگر بهیشتی از عثمان <sup>است</sup>  
 نقل نموده که او گفت نیست از برای محزون و نه برای مست و از این جهت حدیثی <sup>نموده</sup>  
 و غیره از عثمان بن عفان روایت نموده اند که او را داد است کسور که طایفه <sup>روایت</sup>  
 باشد شوهر در جنس مطلق دادن میشود یعنی با این و نیز بهیشتی از ابن زبیر <sup>روایت</sup>  
 نموده که او نموی داده باشد بدین زن مطالعه در جنس موت و از این جهت حدیثی <sup>است</sup>  
 روایت نموده او را شافعی و بهیشتی از علی بن کافران گفته اند زن مردی که <sup>است</sup>  
 نمیشد شوهر نماید پس اگر شوهرش و حال آنکه شوهر کرده بود دیگر <sup>است</sup>  
 زن در حیات مرد اول باقی است اگر پیش از طلاق میدهد و اگر خوات <sup>است</sup>  
 او را و نیز از این مالک شافعی و بهیشتی از عمر بن الخطاب روایت نموده اند <sup>است</sup>  
 هر یک که معذور شود شوهر او نداند در کجا و چه جا فوت میشود پس باید <sup>است</sup>  
 بکشد او را چهار سال پس بعد مایل نماید چهار ماه و ده روز پس بعد <sup>نموده</sup>  
 حکم نموده عثمان بن عفان بعد از مردن از این جهت حدیثی است روایت نموده او را مالک <sup>است</sup>  
 و مسلم از عایشه که گفته بوده است در این جهت حدیثی است که در سواد <sup>است</sup>  
 در مینه بر دادن معلوم باعث حرمت نمیشود پس نسخ شدن حکم بهیشتی <sup>است</sup>







پس واکدار آنها را با جان ادها که حسرت فرا برای خدا نموده اند حق چون اعتقاد دارند  
 عبادت میکنند خدا را اگر چه کار خیزد و عبادان فایده ندارد و مغروران شود و نیز  
 از این بگوید و این نموده که حجاب فعل نموده پس چه بازگشت نماید و اینست و اینست  
 پس خبر دادند بحضرت رسولتم که پیکر انکار نفرمود این حکم را و از این حجاب و این حقیقت  
 از خدا بدین غم که او میکند آخرت را بپایان آورد و از برای و نامبر آن از روز عید و دورود  
 و از عیال هر کسی است که برای ناسد از روز عید انبیا جان است و نیز آنچه بهی و این  
 بسند مرغی است که خدا در میان انبیا آفریده و از این و از این و از این و از این و از این و از این  
 دانسته باشد این را و از این است چنانچه پیغمبر صمد مرغ و دایب نموده که مرغ میشود برای و این  
 نموده و گویند که مثل هم باشد و از برای و از این که گویند برای نمایند و مرغ نموده  
 که آن گویند از زمان باشد با ما و باشد و در چنگ و دیگر بهی نیز از رسول خدا هم  
 که حقیقت نموده برای و از این حقیقت که گویند و برای و از این حقیقت که گویند و دیگر و از این  
 آنچه دایب نموده و از این بهی که رسول خدا هم نموده است و گویند و از این و از این و از این  
 دیگر بهی و دایب نموده که رسول خدا هم نموده است و دایب و از این و از این و از این و از این  
 او را و از این حکم بنکیم او را از این حجاب است حکم که آنچه دارد کرده و در خصوص و از این  
 و از این و از این حجاب است حکم که آنچه بنکیم که رسول خدا هم نموده است و از این  
 حجاب و در دایب و دیگر است که میفرماید حق و از این حجاب و از این حجاب و از این حجاب  
 حجاب نموده و از این و از این حجاب است که در مصالح و از این حجاب است آنچه و دایب نموده و از این  
 که سوسا را میخورند و در دسترس و رسول خدا هم نموده است و از این حجاب و از این حجاب و از این  
 میخورند و در دست دیگر بهی و دایب نموده که رسول خدا هم نموده است و از این حجاب و از این حجاب  
 و از این حجاب است چنانچه حجاب و از این حجاب است که میفرماید کرده باشد که در حجاب  
 شافع و حجابی که در شافع حجاب با شافع حجاب با شافع حجاب با شافع حجاب با شافع حجاب

تاریخ

ناخوشی و دله دست نداشتن از آنکه دایم بکار دارم و در حدیث دیگر می بینم و ادب  
 که رسول خدا صلی الله علیه و آله دایم غمناک و سعادتمند و از آنکه در حدیث دیگر می بینم که با او  
 در صورتی که در حال غم و اندوه بود و در حدیث دیگر می بینم که در حالت شادی و شادمانی بود  
 دایم غمناک و از آنکه در حدیث دیگر می بینم که در حالت شادی و شادمانی بود و در حدیث دیگر می بینم  
 در خصوص موی که آمده باشد و در حدیث دیگر می بینم که در حالت شادی و شادمانی بود و در حدیث دیگر می بینم  
 او است و باقی مانده و در حدیث دیگر می بینم که در حالت شادی و شادمانی بود و در حدیث دیگر می بینم  
 آن در حدیث دیگر می بینم که در حالت شادی و شادمانی بود و در حدیث دیگر می بینم که در حالت شادی و شادمانی بود  
 و غیره مثل آنکه در حدیث دیگر می بینم که در حالت شادی و شادمانی بود و در حدیث دیگر می بینم که در حالت شادی و شادمانی بود  
 فرمود حق شایسته و در حدیث دیگر می بینم که در حالت شادی و شادمانی بود و در حدیث دیگر می بینم که در حالت شادی و شادمانی بود  
 می آید و در حدیث دیگر می بینم که در حالت شادی و شادمانی بود و در حدیث دیگر می بینم که در حالت شادی و شادمانی بود  
 برای استعمال اینها هر وقت که در حدیث دیگر می بینم که در حالت شادی و شادمانی بود و در حدیث دیگر می بینم که در حالت شادی و شادمانی بود  
 از سوختن دادن بعضی خلاق و در حدیث دیگر می بینم که در حالت شادی و شادمانی بود و در حدیث دیگر می بینم که در حالت شادی و شادمانی بود  
 که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود و در حدیث دیگر می بینم که در حالت شادی و شادمانی بود و در حدیث دیگر می بینم که در حالت شادی و شادمانی بود  
 این مرد بدشگوار است که در حدیث دیگر می بینم که در حالت شادی و شادمانی بود و در حدیث دیگر می بینم که در حالت شادی و شادمانی بود  
 که او قبول می نمود و در حدیث دیگر می بینم که در حالت شادی و شادمانی بود و در حدیث دیگر می بینم که در حالت شادی و شادمانی بود  
 و غیره که آن می کشید و در حدیث دیگر می بینم که در حالت شادی و شادمانی بود و در حدیث دیگر می بینم که در حالت شادی و شادمانی بود  
 یعنی محبت ظاهر کرده بود و در حدیث دیگر می بینم که در حالت شادی و شادمانی بود و در حدیث دیگر می بینم که در حالت شادی و شادمانی بود  
 خدا قبول نماید و در حدیث دیگر می بینم که در حالت شادی و شادمانی بود و در حدیث دیگر می بینم که در حالت شادی و شادمانی بود  
 شهادت بدیهه و در حدیث دیگر می بینم که در حالت شادی و شادمانی بود و در حدیث دیگر می بینم که در حالت شادی و شادمانی بود  
 باید شهادت داد و در حدیث دیگر می بینم که در حالت شادی و شادمانی بود و در حدیث دیگر می بینم که در حالت شادی و شادمانی بود  
 که شهادت نماید و در حدیث دیگر می بینم که در حالت شادی و شادمانی بود و در حدیث دیگر می بینم که در حالت شادی و شادمانی بود

تاریخ مسعودی کا بیان ہے کہ اس کے علاوہ ان کے بہت سے شاگرد تھے جن کے نام مذکور ہیں۔











مکونند اتفاق نموده اند از بعضی از اخبار سوال و داده اند که است سوال و الجواب  
 و در یاد نموده و راجع به این نام که اگر کسی خدا را نکند با ملک نماز او صحیح است <sup>او</sup>  
 هفتین شخص میثاق شود و از آنجمله است عدم کراهت سوال از برای دوزخ و از بعد  
 که در نزد ابو جعفر و مالک و احمد نیز در یک روز و در پیش گفته کراهت ندارد و گفته اند  
 شافعی و احمد و در روایت دیگر که مکروه است **مهرجم کوبه** و در مذاهب علمای امامیه  
 بالاتفاق سوال مستحب است مطلقا برای تمام و بعضی صاحب **بالجمله** و بعضی از آن  
 مسائل که اختلاف در نوشته است و گفته اند در روایتی که بوجاهت از برای دوزخ و در یاد  
 بودن شرافت با حرمش چنانچه گفته اند و از آنجمله است قول امام شافعی و احمد و این  
 بوجاهت است و مالک فاضل بظاهر آن نوشته است و از آنجمله است قول شافعی و احمد  
 که حرم و آنچنان دانسته اند و در ولوغ خود شافعی بعلت دادن هفت مرتبه فاضل شده  
 و ابو جعفر بکند قوی داده و مالک فاضل بظاهر خود کرده و در مذک **مهرجم کوبه**  
 در مذاهب علمای امامیه خلافی در نجاست و نجاست شرافت و نیز در نجاست  
 و خود قرائت و در ولوغ خود سه مرتبه تطهیر را صاحب شافعی فرموده اند  
 و لیکن مفرها بد هفت مرتبه است افضل و از آنجمله است عدم وجود غسل در  
 نجاست و در نزد ابو جعفر و مالک و شافعی و احمد در یک روز و در روایت و در روایت  
 از او واجب دانسته اند و در سایر نجاست از غیر از زمین و در روایت از احمد  
 که او واجب دانسته غسل طوف را هفت مرتبه و در روایت دیگر سه مرتبه و در روایت  
 دیگر نه مرتبه و از آنکه نموده در غیر سنگ و حوله **مهرجم کوبه** و در مذاهب علمای امامیه در  
 نجاست بخیع اما معتقد اند که است مثل تطهیر بخریج قول که در مرتبه این  
 لازم است و در تطهیر لباس ناب طبل نیز در مرتبه تطهیر لازم است و در نجاست  
 بعد از آنکه قین بکند تطهیر لازم است و در نجاست و در نجاست و در نجاست

بالجمله

بدرست خود

بکند تطهیر لازم است و در تطهیر طوفان هر مثل لباس است و در تطهیر از ولوغ  
 و در یاد نموده و راجع به این نام که اگر کسی خدا را نکند با ملک نماز او صحیح است <sup>او</sup>  
 هفتین شخص میثاق شود و از آنجمله است عدم کراهت سوال از برای دوزخ و از بعد  
 که در نزد ابو جعفر و مالک و احمد نیز در یک روز و در پیش گفته کراهت ندارد و گفته اند  
 شافعی و احمد و در روایت دیگر که مکروه است **مهرجم کوبه** و در مذاهب علمای امامیه  
 بالاتفاق سوال مستحب است مطلقا برای تمام و بعضی صاحب **بالجمله** و بعضی از آن  
 مسائل که اختلاف در نوشته است و گفته اند در روایتی که بوجاهت از برای دوزخ و در یاد  
 بودن شرافت با حرمش چنانچه گفته اند و از آنجمله است قول امام شافعی و احمد و این  
 بوجاهت است و مالک فاضل بظاهر آن نوشته است و از آنجمله است قول شافعی و احمد  
 که حرم و آنچنان دانسته اند و در ولوغ خود شافعی بعلت دادن هفت مرتبه فاضل شده  
 و ابو جعفر بکند قوی داده و مالک فاضل بظاهر خود کرده و در مذک **مهرجم کوبه**  
 در مذاهب علمای امامیه خلافی در نجاست و نجاست شرافت و نیز در نجاست  
 و خود قرائت و در ولوغ خود سه مرتبه تطهیر را صاحب شافعی فرموده اند  
 و لیکن مفرها بد هفت مرتبه است افضل و از آنجمله است عدم وجود غسل در  
 نجاست و در نزد ابو جعفر و مالک و شافعی و احمد در یک روز و در روایت و در روایت  
 از او واجب دانسته اند و در سایر نجاست از غیر از زمین و در روایت از احمد  
 که او واجب دانسته غسل طوف را هفت مرتبه و در روایت دیگر سه مرتبه و در روایت  
 دیگر نه مرتبه و از آنکه نموده در غیر سنگ و حوله **مهرجم کوبه** و در مذاهب علمای امامیه در  
 نجاست بخیع اما معتقد اند که است مثل تطهیر بخریج قول که در مرتبه این  
 لازم است و در تطهیر لباس ناب طبل نیز در مرتبه تطهیر لازم است و در نجاست  
 بعد از آنکه قین بکند تطهیر لازم است و در نجاست و در نجاست و در نجاست



بجوان خورموی خورک و شافویان را منع نموده و احمد بگوید فانی شده است و شرف  
 کفالت با مخلوط نمودن دودش بودا و اذا بچله است قول ما لا و احمد و شافویان  
 بطلاده آدمی بعد از جنس داین و در این از قولین شافویان و ابی حنیفه و مر جرج  
 از مذهب شافویان است که گفتند اندک قبل دادن پاک بشود فهرم کرم کرم  
 علما و امامیه چنانچه صاحب شرایع قوی داده خون و زنج و جرج هرگاه زوال  
 و نظهر آن مشقت داشته باشد معقولات در نماز اگر چه زیاده از در هم نیاید  
 باشد و در وقت جنس و تقاس و استخاضه زنان مطلقا معفو نیست چه بکند  
 از در هم وجه زیاده از آن و در سایر روئها کمتر از در هم معقولات و زیاده  
 بر آن معفو نیست و نماز مقدار و وزن در هم نیست بلکه ملائمه و در هم است  
 و بقیه اسم آنکه است که در اسلام اول او در هر اسکه زده است و اینها بالا  
 نزد علمای امامیه آنچه چاه و در آن حلول نکرده باشد از برای حیوان  
 ماکول اللحم باشد و چه غیر ماکول اللحم باشد پاکست مثل و پیشتر و کول  
 و پیشتر ماکول اللحم که غیر العین باشد مثل خوک و سگ و پیشتر و کول  
 آن بخیر است در حیوان و در همان بطریق اولی و حمل و حوز و مؤین جان  
 در جاندار و اینها اشافای امامیه است که آدمی بعد از خوردن بخیر ظاهر  
 میشود که ملاقات با آن مبین و غیره در حال و طریقت باعث تطهیر شود  
 خواه بعد از تعقیل میت باشد و خواه قبل و قبل دادن میت دلیل بر  
 نجاست ظاهری او نیست بلکه من باب بقده است مثل غسل حیوان و از این  
 جمله است قول آنکه از بعد که فانی بطلاده آید پس مانده ماطر و الاغ و غیره  
 حقیقه توقف نموده در خوردن این آید پاک کنند و خوردی و از برای کفایت  
 آید پس مانده حیوان غیر ماکول اللحم بخیر است و از این جمله است فانی بودن

نجاست

ما کول  
 نجاست بول و درین مطلقا و مالا و احمد فانی بطلاده بول و سبب از حیوان  
 اللحم و نجس بول جمیع حیوانات ظاهر یا پاک دانسته و ابی حنیفه فانی شده است  
 بطلاده فضل حیوانات برین ماکول اللحم مثل کبوتر و غیر ماکول را بخیر دانسته  
فهرم کرم کرم در مذهب علما و امامیه چنانچه صاحب شرایع تصریح نموده میماند  
 حیوانات ماکول اللحم و غیر ماکول اللحم کلا طهارت بخیر است و کلا فانی  
 کنند و نیز میباشند و قول و درین حیوانات ماکول اللحم و غیر ماکول اللحم نیز  
 پاکست بالاشافای و از این جمله است قول ابی حنیفه و مالا نجاست حیوانات را  
 شافویان و احمد فانی بطلاده و غیر شافویان فانی بطلاده مثل حیوانات طاهر  
 کردیده و اما در خصوص پاک شدن از منی و منی و حیوان غسل او و در نزد ما  
 اعم از آنکه مرده باشد یا خنده و در نزد ابی حنیفه و اجماع شستن او اگر زنده  
 و اگر خنده باشد باید تراشید و زایل نمودن آبکاست فهرم کرم کرم این مسئله  
 نیز اجماع است نزد علمای امامیه که منی نجس است و تطهیر و زایل آن از بدن  
 بغیر از آب بطور دیگر جایز نیست و از این جمله است قول ابی حنیفه و در اینجا چه  
 که در صورت ساختن کتوبان اگر برین آید موش زده از آن کفایت اگر آن  
 موش فنج کرده باشد نماز سه روز خود را که بان مقوم ساخته اعاده نماید  
 و هرگاه فنج نکرده باشد اعاده نمائید همان یکبار و یکروز و او را بر و شافویان  
 و احمد اگر آب چاه که باشد اعاده نمائید از غار آنچه را که بطن غالب خود پیدا  
 بعد از خوردن و شستن آن آب مقوم ساخته و اگر آری بیارداشته باشد اینجا و غیر  
 کرده باشد اعاده همان لازم نیست و اگر بغیر کرده باشد از وقت بغیر اعاده  
 نمائید و کفایت مالا اگر آب چاه بشویند مانند واحد و صا و طاهر آن بغیر کرده  
 اعاده ندارد و اگر آن آب غیر بشویند مانند بر و در آن دو روایت فهرم کرم کرم

ابو یونس



در این مسئله بین غلام امامیه خلاف نیست که هرگاه بعد از وضو و مسح  
خواندن معلوم شود که آب وضو نجس بوده غازی که بآن وضو خوانده است  
و اعاده ندارد و باید آنچه از دست و لباس و غیر آن که با وضو آن آب غلام  
نموده مطهر نماید بگویند بین آب چاه و غیر آن نیست و در مذکر است که اگر  
چاه را نجس بدانند بواسطه بریدن آمدن موش مرده چنانچه صاحب شرایع برای  
دیکر در کم و بیش و بریدن آب و غیر آن تفاوتی ذکر نموده اند و از این جهت  
قول شافعی که هرگاه مشبه شود آب پاک و نجس باید اجزاء نموده و مطهر نماید یا  
کلن بیایان بهم رسانند از انظار و قول ابو حنیفه است که جایز نیست  
مگر آنکه ظرفها و بال عددا بشواید و غسل نموده است که مطهر نمکند بلکه  
با بر بردن هر دو با مخلوط نماید و شستن نماید **مهرم گوید** در این مسئله برای صاحب  
شرایع بر اینست که هرگاه آب ظاهر نجس و در ظرف باشد و مشبه شود بظهور  
نداند ظاهر آن که امانت باید اینجا داده شود و نماید و در صورت نبودن  
غیر آن وضیفه شستن هم نموده و غار بخواند **باب سابع حدیث** بر آن  
که اختلاف شده است در او قول اندیشه رای آنکه باطل نمیکند وضو را  
شستن کرم و ذبک و باد ارقبل و یا بر قول ابو حنیفه خروج درج ارقبل یا  
بطلان وضو میشود و این را هیچ از مذکر نام شافعی تعلیم آنکه شافعی  
خروج کرم و سگ و بزه و باد را ارقبل باعث بطلان ذاتی **مهرم گوید** در حدیث  
صاحب شرایع خروج هیچکدام از کرم و سگ و بزه از قبل باعث بطلان وضو نمیشود  
و از این جهت است قول اندیشه که منی باعث بطلان وضو نمیشود و آنچه از حدیث  
شافعی عدم بطلان وضو است اگر چه سبب خروج منی غسل واجب **مهرم گوید**  
و در مذکر بعضی صاحب شرایع منی باعث بطلان وضو و شستن هر دو

از این جهت

و از این جهت است قول ابو حنیفه که باطل نمیکند وضو را و صریح مظهر ظهور در اینست  
و بنا بر قول شافعی و قول ارج از مذکر صاحب بطلان وضو است بمالیدن کف دست  
و خروج و زیاد نموده احمد نضر وضو را بمالیدن دست بزرگ است و قول مالک  
و ثور از وی نهی وضو را باطل نمیکند و بدست نهی باعث بطلان نمیشود اما  
حلقه در این است که ابو حنیفه و مالک باعث بطلان نیست و قصه شافعی  
در ادراج از وضو خود واحد که باعث بطلان در حالتی که دلیل خود نموده  
منی فرجه را که لفظ فرج شامل قیل و بر است و از این جهت است قول شافعی واحد  
که گفته اند اگر کسی منی را در فرج خود اعم از اینکه لمس کرده شده صغیر باشد یا بزرگ  
باشد یا مرده باعث بطلان وضو لمس کننده میشود و بنا بر قول مالک منی  
صغیر سبب بطلان نمیشود و بنا بر قول ابو حنیفه مطا باعث بطلان وضو نمیشود  
و از این جهت است قول اندیشه که باطل نمیشود وضو را لمس بزرگ و جمل و از این جهت  
قول امام شافعی که لمس شخص باغی زن را بدون عایل بهر حال سبب بطلان وضو است  
مگر آنکه آنقدر محرم شخص لازم بوده باشد و بنا بر قول مالک واحد اگر کسی از وضو  
شسته باشد سبب بطلان است و اگر بدون شستن باطل نمیشود و بنا بر قول ابو حنیفه قول  
باعث بطلان وضو میشود بشرط حرکت نمودن در قیاس است مالک بید زنی یا  
محرمان حسن در صورت حرکت در بواسطه لمس نیز باعث بطلان وضو نمیشود و بنا بر  
علا المسرفین الحقیقه تا هم باعث بطلان وضو است و اگر کسی با بدن پاک خود را با  
نمیشود **مهرم گوید** در این مسأله گفته شد درین نماز و امامیه خلاف نیست که لمس  
نمودن زن با بدن آنچه محرم باشد وجه تا هم صغیر یا کبیر با شستن و حرکت  
با بدن آنها باعث بطلان وضو نمیشود و از این جهت است قول ابو حنیفه که هرگاه کسی  
بخواند و در حال نماز وضو را باطل نمیشود هرگاه در حالت نماز کند

مالک  
بطلان وضو  
بنا بر قول  
مالک











انقضای با بکشد ما برسد بدو استخوان بلند روی پا و در یک موضع در حال ایستادن و سوزن  
 از پیش بوده و خود را که و در دوا شپا موضع جابن بیت و از آنجمله است قول بعضی علماء که در  
 شد اند بکراصله غسلها و صحیحی وضو کف از سد و در قول بعضی دیگر از آن علم  
 بجهت نباشد گفتای بر یک بکشد و در دیگر از رسول خدا **مريم** که در مذبحها و اما  
 بکشد غسل سوخته و در دست و اجابت و در مریه سناست و در مریه  
 و در موضع بکراصله جابن بیت و از آنجمله است قول بعضی که بکشد بر مریه در وضو  
 بیت و شافعی و احمد و زینب و از آنجمله است قول بعضی که مولا  
 در وضو سناست و این صحیح است نزد شافعی و نیا بر قول مالک و اشهر  
 از و السبب **مريم** که در مذبحها و اما سبب و زینب و مولا و در وضو و اجابت و اما  
 و از آنجمله است احادیثی که از بعضی بر آنکه هرگز وضو ندارد بکراصله و او است که در آنجا  
 بان وضو آنچه بخواند از قرآن یا ذم که شکست نشود وضو او و گفته است بعضی  
 شخصی بکشد وضو پیش از آنچه مانده و هیچکس نمیگوید که واجبت وضو بجهت قرآن  
 احتیاج با بر مریه است که این باب **مريم** که در مذبحها و اما سبب و زینب و مولا  
 بخواند مانده بخواند که بیت **باب الغسل** بر آنکه میاند که اختلاف شده است  
 اتفاق آمده است بر آنکه واجب میشود غسل جنابت و الطیاء خنثان اگر چه از آن  
 دنیا بر قول داود و جمیع اصحاب غسل واجب میشود مگر بازاله من و از آنجمله است قول امام  
 اینکه واجب میشود غسل بجهت منی آتیته مفاد آنکه نباید که وضو و حقیقه و مالک  
 واجب میشود غسل بکراصله معادله است برای وضو منی بر طاهر **مريم** که بگوید در وضو  
 شپا بجهت و در شرایع منقول باید که غسل واجب و ایالی من که غسل و شپا باید که بکشد  
 لغو موات و اگر مریه شود بجهت شخص خارج شده موات باقرآن هر که بجهت  
 با مفاصله وضو و شپا بکشد غسل واجب میشود و بگوید معلوم شد که علامه منی شود و بجهت

طهارت و غسل

و شست

و شست شدن بدقت و از این جملة است قول مالک و ابو حنیفه و احمد که اگر بیرون آید  
 سر بکشد از غسل جنابت هرگاه بعد از قول یا شست غسل واجب میشود و لا غسل واجب و شافعی  
 واجب است غسل با مطه و مالک مطه واجب میباشد و از این جملة است قول شافعی که اگر  
 غسل را بجز وضو منی اگر بجهت منی فطره یا فطره یا در بی بیرون آید و بگوید که شست  
 بجهت یا شست غسل واجب میشود **مريم** که در مذبحها و اما سبب و زینب و مولا و در وضو و اجابت و اما  
 بیان فرموده و بجهت که علامه منی است و در مقام استناء که اگر در این مقام از آن خود  
 با حقیق غسل واجب است و از آنجمله است و نیز در شرایع منقول باید هرگاه وضو منی بخواند  
 جنابت یا وضو خارج شود اگر تعین نماید که موات یا شافعی فایده اگر شست باید  
 بر شخص هرگاه استبراء نکرد غسل نماید و اگر استبراء نمود غسل ندارد و از آنجمله است  
 قول مالک و احمد که گفته اند واجبت غسل جنابت بر کافر و مریه که مسلمانی شده و قول ابو  
 و شافعی استبراء بکشد و کافر بعد از اسلام و از آنجمله است قول مالک که واجب  
 مالکین دست بکشد در حال غسل **مريم** که در مذبحها و اما سبب و زینب و مولا و اما سبب است  
 شپا بجهت و در شرایع بیان فرموده غسل جنابت بر کافر واجب است و فیکه مسلمانی شود  
 منی مالکین دست بکشد در حال غسل علی امامیه و اجتناب کنند و از آنجمله است قول  
 ثلثه بر آنکه بیت عیسوی سنان غسل نموده اند با دفی آیه از غسل جنابت  
 با از بعضی با بی مانده و بنا بر قول احمد جابن بیت وضو میاند از آن مانده  
 زن اگر مذیده باشد از وضو وضو و بجهت منی که گفته جابن است برای وضو وضو  
 از با دفی آیه وضو وضو و زن **مريم** که در مذبحها و اما سبب و زینب و مولا و اما سبب است  
 بر با دفی آیه که از غسل جنابت بجهت منی مانده و جابن است هر یک از منی و زن و وضو  
 بیست و الیه وضو و بکشد و از این جملة است قول اصحاب شافعی و در وضو غسل و از آن  
 بعد از وضو و وضو و بکشد و از این جملة است قول اصحاب شافعی و در وضو غسل و از آن

طهارت و غسل















دور زمان همیشه و منقطع شصت سال و موده اند و در سال برین بچاه سال و  
 این مده هرگاه زن خوف از او برون آید استخوان است و حکم علیها دارد چنانچه  
 در کتب معتبره علماء و امامیه مرسوم است و از این جهت که اصل  
 حیض در زنان سه روز است و اکثر آن ده روز است و بنا بر قول شافعی اصل  
 یکسان در روز است و اکثر او یا زده روز و بنا بر قول مالک اصل حیض پنج روز است  
 او حکم و جایز است که یکسان غده بوده باشد و اکثر آن یا زده روز است و بنا بر  
 حدیث قول ابی حنیفه و شافعی که اصل طهرین دو حیض و فترت است که اعتقاد کرده  
 میشود و برای و از بعضی اصحابی است که اصل طهره روز است و بنا بر قول  
 احمد سه روزه روز است و بنا بر قول مالک گفته است عیناً هم در بین دو حیض  
 و فترت و اما اینکه اعتقاد بر او نیام و از بعضی اصحابی است که گفته اند اصل این  
 طهره روز است **مهرم کتب** در مده علماء و امامیه چنانچه محقق علیها کرده  
 و در شرایع تصریح نموده که اصل حیض سه روز است و اکثر آن ده روز است  
 و هم چنین اصل طهرین دو حیض و فترت ده روز و فترت ده روز است و بنا بر  
 قول ابی حنیفه و شافعی و مالک که ثانی شده اند بخیر مطلق حاصل نمیشود  
 در مده و فترت و در حال حیض و از این جهت است قول ابی حنیفه و مالک  
 در هیچ دو قول و در یکسان و در اینش که هرگاه و علی نماید در اول حیض  
 کسی با دوحه خود بکشد یا رکعت دهد و منقطع دنیا و در آخر حیض  
 و بنا بر قول شافعی و قول اندیش گفته است و علی گفته در حیض و الاثم  
 میشود غرامت و در فترت غرامت دو قول گفته قول مشهور بگوید بنا بر است  
 مثل خلأ احمد و مدهم اما در موده نیز است بهر حال و در روایت دیگر  
 گفته است بگوید بنا بر نصف دنیا بدهد یعنی فترت و در اول و آخر حیض  
 و از این جهت

و از این حدیث قول اکثر علماء که گفته اند حرام است و علی ذلکه قطع بشود خون  
 تا اینکه غسل نماید و اگر چه قطع خون بجهت حد اکثر حیض باشد و بنا بر قول ابی حنیفه  
 اگر قطع بشود خون زن از برای اکثر مده حیض جایز است و طهر آن زن قبل از  
 و اگر قطع شود پیش از اکثر مده حیض جایز نیست و طهر او با غسل نماید یا بگذرد  
 و فترت نماز و بنا بر قول او زانی و او را اگر غسل دهد زن خروج خود را جایز است  
 و طهر او از این جهت است قول شافعی و احمد اینکه زن حائض اگر قطع شود خون او را  
 آبی بشویم نموده بر حلال میشود و طهر او و بنا بر قول مالک و ابی حنیفه و در قول  
 او گفته اند حلال نمیشود و طهر زن تا اینکه غسل نماید اما برای نماز پس نیم  
 نماز بخواند **مهرم کتب** در مده صحیح علیها رحمه چنانچه در شرایع صریحاً  
 حرام است و طهر زن حائض در حال حیض و فترت از غیر فرج او جایز است  
 و هرگاه در آن حال و علی نموده کفاره واجب است و کفاره او بکشد یا از او بکشد  
 و نصف دنیا را در وسط آن دو دفع دنیا را در دو آخر و هرگاه پاک شود  
 زن از حیض جایز است و طهر او قبل از غسل با وضو است مگر تمام شد و از این جهت  
 اتفاق افتاد بر اینکه حائض مثل جنیبات در نماز و اما در نماز پس گفته است  
 او حیضه و شافعی و احمد که این زن نباید قرآن بخواند و بنا بر قول مالک و  
 از دو روایت و جایز است خواندن قرآن برای زن حائض و در روایت دیگر  
 او جایز است خواندن قرآن و از این جهت است قول ابی حنیفه و احمد که در نماز  
 حائض نمیشود و بنا بر هیچ قول مالک و شافعی حائض میشود **مهرم کتب** در مده  
 علماء و امامیه اتفاق است که حکم زن حائض در نماز و در آن حال مثل جنیبات  
 پس باید در حال حیض نماز بخواند و در فترت و قرآن برای زن در حال حیض خوان  
 سوغرام جایز است با رکعت و در آنکه حیض با حمل جمع میشود یا نمیشود پس



















نظائر میشود پس از آنکه مطلق نیامد باید شخص را نکند در محال و در محال  
 نماز بخواند خواه در روز کسوف و خواجه در روز مبین و در محال و ناسطه ناخوشی با هر آن تواند  
 نماز بخواند بکس که نماید بر یار یا جبر یا دیگر و هرگاه انبیا و هم نتواند نشد بخواند  
 و در صورتی که بخواند از دشمن خدا بگوید بخواند و برای وقوع و سجود اشارت نماید غلظت  
 بهر طور مکتب نماز را باید بخواند و از جمله اعمال و احوال که حرام است در نماز بنا بر قول  
 علی الرخه دست بپوشد در نماز است و باید بکشد این بینه و شود و گفتن اینها  
 در نماز استحبابی ندارد و از جمله استحباب گفتن شش بکسر است که بنا بر این است که  
 بکسر الاحرام که با وضو بکشد و در دعای مخصوصه و در آن که بعد از بکسر سیم و پنجم  
 و ششم استحبابی بخواند و در کتب ادعیه مسطور است تمام شد ترجمه قول علی و آنکه  
 در اینها مل و در این جمله است قول شافعی و احمد که واجب فراموش کرد و در کتب از نماز  
 پیشتر و بنا بر قول ابو حنیفه واجب نیست فراموش کرد و در کتب اول از نماز و در سوره  
 قول مالک در بکار و در و اینست احمد کسب قول باید در بکار که از نماز خود و غیر فراموش  
 در نماز پنج که اگر فراموش فراموش کرد و بکشد او باید نماز را اتمام نماید  
 و از این جمله است قول ابو حنیفه که واجب نیست فراموش کرد و بنا بر اینست احمد  
 پنج حال در وقت سلام فراموش است بنا بر اینست او و بنا بر اینست احمد که اگر فراموش  
 کرد واجب نیست فراموش و بنا بر اینست احمد که اگر فراموش فراموش فراموش  
 تمام و در اینست احمد که اگر فراموش فراموش فراموش فراموش فراموش  
 احمد فراموش فراموش فراموش فراموش فراموش فراموش فراموش فراموش  
 در اینست احمد که اگر فراموش فراموش فراموش فراموش فراموش فراموش  
 مکتب است اتم و حسن مطلق که فراموش است و از این جمله است قول مالک و شافعی  
 و احمد که اگر فراموش فراموش فراموش فراموش فراموش فراموش فراموش  
 فراموش

بهر حد و بنا بر قول ابو حنیفه چنین است که فراموش از برای نماز و از این جمله است  
 امام ابو حنیفه که جسم الله جزء حدیث است واجب نیست گفتن آن و بنا بر قول شافعی  
 و احمد سبحان الله جزء حدیث است و واجب است خواندن او و هم چنین است قول و احمد  
 پس بنا بر اینست که باید بگوید بحمید الله خود و کند صلی الله علیه و آله و سلم  
 بعد هم مثل ابو حنیفه است که این دو گفت است مالک و اجماع الله مستحب است باید مدون  
 شروع بخواندن سخن نماید و از این جمله است قول بعضی اصحابی است که اگر فراموش  
 نمودن مواضع مانع فراموش از اتمام و تطهیر و رفع و اقامه و مثل این و بنا بر قول  
 که اگر نماز این فراموش گفت از نماز و بنا بر اینست احمد که اگر فراموش فراموش  
 اتمام بر مساجد مستغنی و از این جمله است قول ابو حنیفه و مالک و در ماله و اگر فراموش  
 نماز بخواند و در غیر نماز را از آنجا که فراموش کرد باید بگوید بخواند و بنا بر قول شافعی  
 پنج باید بگوید بخواند و از این جمله است قول ابو حنیفه که در وقت نماز و از این جمله است  
 بهر بخواند یا فارسی و بنا بر قول ابو حنیفه و احمد اگر بگوید بخواند و از این جمله است  
 نیست از این جمله است و اگر بخواند بهر بگوید بخواند و از این جمله است و بنا بر قول  
 با اینست احمد که اگر فراموش فراموش فراموش فراموش فراموش فراموش  
 خود که هرگاه در نماز اندوزی خواند بخواند یا بگوید بخواند و از این جمله است  
 و احمد و دیگر اندوز و اینست احمد که اگر فراموش فراموش فراموش فراموش  
 دیگر که خواندن حدیث از برای نماز است و در نماز و در وقت نماز و از این جمله است  
 امام ابو حنیفه که بلند گفتن این برای امام و تمام نیست و بنا بر قول مالک و احمد  
 بان تمام و در امام و در اینست احمد که اگر فراموش فراموش فراموش فراموش  
 از اینست احمد که اگر فراموش فراموش فراموش فراموش فراموش فراموش  
 اول از نماز و بنا بر قول شافعی و مالک و احمد که اگر فراموش فراموش فراموش



تقل بخود و ما را بخدا است افاضه بر اینک مصلحت هرگاه چه نماید و آنچه است شد  
 و او را بر او با اینک اشراف نماید و آنچه است شد است در آن حیرت لعل بنمود  
 او مکر و آنچه کتاب شده است از احاطه بالذکر خدا این عمل را نماید باطل است  
 قنای و او را بخدا است قول ما لا اله الا الله یا سبحان و غیر از برای منفرد و آنچه  
 میشود در آن دنیا بر قول احد صحیح نیست و بنا بر قول ابی حنیفه غنا است اگر چه  
 چه نماید بطوریکه بتواند چیزی خود را از خواست اشراف نماید **مهر که بداند**  
 محقق علیه الرحمه چنانچه در شرايع مبرها پند و حکمت بر مصلحت خواهد بود  
 در هر بار دو رکعت و در رکعت اول از نمازهای چهار رکعتی و سه رکعتی بطور  
 و واجب است خواندن تمام حمد و سوره بخت اخلاص با آن خدا نماز شکر و تحمید  
 او باشد خوشتر است و اگر ایستاد و سبوا لله هر چه در نماز است که واجب است خواندن  
 با حمد و تسبیح آن زبان فارسی یا عربی یا سنی یا شیعی یا زیدی یا اسماعیلی  
 او هم چنین واجب است حفظ و قرائت و اما از احتیاج آن نیز اگر قلم نماند عذر بر آن  
 اعاده نماید نماز را از آن فراموش نمود و در شب خواهد را بخواند ما ذی که بر کون  
 باشد هرگاه بر کون و غیر غایب باشد کند شکر است و اگر شکر فراموش و استخوان  
 واجب است یاد کردن شکر اگر وقت مضی باشد فراموش نماید آنچه را که بخواند آن  
 دیگر و هرگاه این را هم نماند هیچ و تکیل نماید بحد حمد و تسبیح نماز گذارد  
 غنا است و در کعبه سیم و چهارم ظهر و عصر و در کعبه سیم و چهارم است  
 باشد و شب و بیجا از آن بعد میشود و از آن خواند و صورت بیجا است  
 سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و از برای تمام افضل خواندن حمد است  
 و هرگاه بکند این دو را عذر از او نماید نماز او باطل است و این را در حله واجب نماز  
 چنانچه صاحب شرايع مبرها پند خواندن این سوره تمام است بعد از حمد و در

و درم از نمازهای فریضه بشرط و سخت و فاقه نماز عذر است و درم از نمازهای  
 که بخواند واجب نماند و نیز از حله واجب نماز چنانچه صاحب شرايع مبرها پند  
 حمد و سوره است در نماز جمع و در دو رکعت اول نماز مغرب و عشاء و اتمام در نماز  
 و در کعبه سیم و چهارم از نماز عشاء و از برای زنان مجزئ نیست و صحبت هرگاه  
 در آنجا که حمد را افاضه میکند و خواندن حمد و سوره از روی قرآن واجب نماند  
 برای ما موم در نماز جماعه خواندن حمد و سوره در دو رکعت اول ساطع است  
 خواندن حمد و سوره هرگز که بخواند صواب است نه قصد و جوب و صحبت از برای  
 ما موم افاضه در جمع از نماز و نماز و هرگاه شخص مصلی افاضه نماید که تمام نماز  
 با تسبیح اگر خدا باشد نماز او صحیح نیست و اگر تسبیح با حمد باشد بعد از آن  
 بنا بر مذهب صاحب شرايع حرام است گفتن قول آمین در نماز تمام شد و تسبیح  
 بعد از آن مایل از این جمله است افاضه بر اینک تکیه از برای وقوع مشروع است  
 و بنا بر آنچه کتاب شده از تسبیح کبر و عز و جلال عزیز که این دو کلمات تکیه  
 نمیشود مکرر و اشیاء نماز حفظ و از این جمله است قول ابی حنیفه که طاعت و در رکعت  
 و سجود سنان است و واجب نیست و بنا بر قول احمد و شافعی که تسبیح در رکعت و سجود  
 و بنا بر قول احمد بکریه تسبیح در رکعت و سجود واجب است قول احمد  
 و دعاء بین سجده بین مکرات که در آن از روی تسبیح بنا بر قول ابو یوسف باطل نمیکند  
 و از این جمله است افاضه بر اینک در وقت از برای نماز در حال رکوع بکند و در  
 و تسبیح را سه مرتبه بگوید و بنا بر آنچه کتاب شده است از این مقصود که او تسبیح را  
 بین دو رکعت خود و بنا بر آنچه کتاب شده است از روی که تسبیح را بگوید بکند الا  
 مکرر تا استخوان از برای ما موم تسبیح سه مرتبه مکرر شود و از این جمله است قول احمد که در  
 دفع از رکوع و اعتدال و بنا بر قول ابی حنیفه و ابی حنیفه و غیر است که در رکوع

واجب همانند در رکوع  
 و سجود و از این جمله است قول  
 احمد ثلث  
 ۳



زات شده و در کواحت دارد و از اینجاست قول آمده که از امام زیاد نکند بر وی  
 از حد چوبه و اما موم نیز بر وی و بنا بر قول مالک در کواحت و از حد  
 که از برای منفرد زاده را جایز دانسته و بنا بر قول مالک و شافعی هیچ کس  
 از برای امام و ماموم و منفرد **مهرم** که حد مذکور است بکلیت جانی و در هیچ  
 یک از برای دفع و بکلیت بعد از دفع با حقیقت بکلیت نماز حکم است و از حد  
 میفرماید که ما نبیند در دفع و سجود و از حد میفرماید بکلیت در دفع و سجود  
 و بنا بر این حد که در ایضا شد با سجده و با الطهر و بکلیت در دفع و سجود  
 بگوید در سجود با سجده و با الطهر و بکلیت در دفع و سجود  
 و وقت با اضطرار و بکلیت بکلیت بکلیت بکلیت بکلیت بکلیت بکلیت بکلیت  
 و در عاقلین بکلیت بکلیت بکلیت بکلیت بکلیت بکلیت بکلیت بکلیت  
 دفع بر او و از حد میفرماید و از حد میفرماید و از حد میفرماید و از حد میفرماید  
 علاوه بر سماع الله و استغفر الله و دعا دیگر میفرماید تمام شده و از اینجاست قول  
 با و ماع است بر زمین از حد میفرماید که در حق از حد میفرماید و از حد میفرماید  
 اعضا و سبب و بنا بر قول از برای شافعی و از برای کوفی و از برای مالکی و از برای حنفی  
 و این میفرماید که در حد میفرماید و از حد میفرماید و از حد میفرماید و از حد میفرماید  
 و این بکلیت در حد میفرماید و از حد میفرماید و از حد میفرماید و از حد میفرماید  
 عرض از خود معلق به پیکار و مایه کوفی و در حد میفرماید و از حد میفرماید و از حد میفرماید  
 استخفا و از حد میفرماید و از حد میفرماید و از حد میفرماید و از حد میفرماید  
 و در کواحت در حد میفرماید و از حد میفرماید و از حد میفرماید و از حد میفرماید  
 شافعی و از حد میفرماید و از حد میفرماید و از حد میفرماید و از حد میفرماید  
 در حد میفرماید و از حد میفرماید و از حد میفرماید و از حد میفرماید

در حد میفرماید و از حد میفرماید و از حد میفرماید و از حد میفرماید  
 و بنا بر قول از حد میفرماید و از حد میفرماید و از حد میفرماید و از حد میفرماید  
 مالک و از حد میفرماید و از حد میفرماید و از حد میفرماید و از حد میفرماید  
 و بنا بر قول از حد میفرماید و از حد میفرماید و از حد میفرماید و از حد میفرماید  
 علی از حد میفرماید و از حد میفرماید و از حد میفرماید و از حد میفرماید  
 فان پیش از حد میفرماید و از حد میفرماید و از حد میفرماید و از حد میفرماید  
 مناجات و از حد میفرماید و از حد میفرماید و از حد میفرماید و از حد میفرماید  
 میفرماید که در حد میفرماید و از حد میفرماید و از حد میفرماید و از حد میفرماید  
 استخوان و از حد میفرماید و از حد میفرماید و از حد میفرماید و از حد میفرماید  
 که از حد میفرماید و از حد میفرماید و از حد میفرماید و از حد میفرماید  
 شافعی و از حد میفرماید و از حد میفرماید و از حد میفرماید و از حد میفرماید  
 از برای شافعی و از حد میفرماید و از حد میفرماید و از حد میفرماید و از حد میفرماید  
 من است و بنا بر قول مالک و از حد میفرماید و از حد میفرماید و از حد میفرماید  
 که در حد میفرماید و از حد میفرماید و از حد میفرماید و از حد میفرماید  
 اصطلاح و از حد میفرماید و از حد میفرماید و از حد میفرماید و از حد میفرماید  
 بر قول از حد میفرماید و از حد میفرماید و از حد میفرماید و از حد میفرماید  
 شد و از حد میفرماید و از حد میفرماید و از حد میفرماید و از حد میفرماید  
 و از حد میفرماید و از حد میفرماید و از حد میفرماید و از حد میفرماید  
 و بنا بر قول از حد میفرماید و از حد میفرماید و از حد میفرماید و از حد میفرماید  
 من حد میفرماید و از حد میفرماید و از حد میفرماید و از حد میفرماید



و در باد نموده است شافعی گفته است که بر ما موم نیز تکلیف واجب و بنا بر قول  
 آنکه در اسلام واجب و بنا بر قول ابوحنیفه سلام اول است مثل دوم و بنا  
 بر قول مالک اینست که سلام و قیام سنت نیست از برای امام و متفرج اما ما موم  
 مستحب است از برای او آنکه سلام بگوید بنا بر مذاهب مالک سه مرتبه و در اسلام  
 از طرف ذات واجب و دیگری متقابل دوی خود که در نماز بدین سلام بر  
 خود و دارا بطلان است بخت خروج از نماز که قائل شده است مالک واحد و  
 نیست و قائل شده است شافعی در آنچه در قول خود با سخنان این **مهر گزیده**  
 در مذاهب محقق علی الرضا خواجه در شرح مفرها بدو ارجاع و اجابت نماز  
 خواندن دو تشهدات در نماز یکی در رکعت دوم از نمازهای چهار رکعتی  
 و سه رکعتی و یکی در آخر نماز و در آن نماز باعت تطایر نماز است و صورت  
 تشهد اول و دوم گفتن شما و بین و صلاوة بر یحیی و الا و انت که صلوة هر چه  
 و ترتیب در آن لازم که اول شما و بین و دان لازم که اول شما و بین و الله بعد  
 بفرستد و تحبب در نشستن تشهد که بطور نمونک نشیند و سوره نور  
 فشن است بر طرفان چپ و هر دو پای خود را خارج نموده بیک فرار  
 ظاهر پای چپ را بر زمین ظاهر پای راست را ببالین پای چپ و نیز از جمله  
 واجبات نماز بنا بر مذاهب محقق و سایر علمای امامیه سلام است که بعد  
 از اتمام تشهد و سلام واجب بقول خیر تکلم علیها تا آخر و دیگری  
 السلام علیکم تا آخر و هر یک از این دو خروج از نماز حاصل میشود و هر یک  
 انداء نموده دیگری مستحب بشود و بدین کیفیت سلام گفتن در حال فرادی  
 و جماعه برای امام و ما موم و الحبی و در سجده آن بگوید یا دعوت  
 السلام علیک ایها النبی تا آخر و یکی دیگر سلام دادن متفرج است

بشد

بسلام و بخود و چشم خود بجا یات ذات و امام بقصد سوره و نیز ما موم بصفت  
 بطرف راست نگاه نموده و در پیشه سلام بگویند پس اگر بگوید یا باشد بطرف چپ یا موم  
 کسی بگذاشته نماید بطرف چپ خود بصد سوره و بعد سلام برای این است که در وقت  
 اشاده بطرف راست چپ بعد از خروج از نماز است کیفیت سلام مرتبه اول یعنی همان سلام  
 و اخیرا اگر او نموده بیک بقصد خروج و در نماز بیک بقصد استیجاب یا آنکه سلام طلبا  
 بقصد خروج بگوید بگوید و بعد از سلام طلبک را استیجاب یا آنکه تسبیح را بگوید غلام  
 او این تسبیح آنکه قبل از خروج از نماز است بطرف ذات چپ نگاه نموده و نشانه خارج  
 و وقت مجله خروج از نماز لازم نیست بلکه گفتن سلام بعد از تسبیح یا بعد از سجده  
 تمام شد و بنده تکلم صاحب شریعی **باب شرط الصلوة** بپراختن سلام علی که در حالت  
 شده است و در اول شافعی با احمد و مالک است در بکار انداختن و روایت هر دو آنکه عود  
 در پیشه نماز است و بنا بر روایت دیگر از احمد و مالک عود هر دو باطل و در روایت دیگر  
 و از آنکه است قول مالک و شافعی و احمد آنکه تا بوی مرد از عود او نیست و بنا بر قول مالک  
 و بعضی اصحاب و یا غرض از عود و تحویث و از آنکه است قول شافعی و احمد که بکار انداختن  
 اما بکار انداختن از حد هر چه عود است مکروه و حد آنست که بگوید یا دعوت یا سجده  
 مکروه و در حد و قدم او و در روایت دیگر از احادیث که گفته بخر سوره اوست  
 و از آنکه است قول ابوحنیفه که هر گاه سنگفت سوره از سوره بین بعد و در هر باطل است و  
 و اگر بگوید یا باشد پیش از آن باطل میشود و در روایت دیگر از اوست که هر گاه سنگفت شود  
 از آن که نماز از بین آن باطل میشود و بنا بر قول شافعی باطل میشود با آنکه آن که باز با تحبب  
 و گفتن آن مالک که هر گاه مطلقا در بر سر عود باشد و فراموش هم نکرده باشد میبرد و  
 به سایر نماز بخواند باطل است **مهر گزیده** در مذاهب محقق علی الرضا خواجه در شرح مفرها  
 از جمله صفات واجب نماز سر عود است بر او عود و در حال استیجاب و در آن عود میبرد

شرط الصلوة



که سران واجبات و عوده زن تمام بدین اوست بجز صوره و دو کف و دو قدم بنا بر آنچه  
تعیین در آنکه دو قدم از عوده باشد برای زن ترجیح نداده اند پس واجب است تمام جسد  
مکروه صوره و دو کف و نه بدین از برای زن در حال نماز و غیر نماز یا در عوده یا در عود  
شرکت و بعضی مساوات مثلا بکف بعضی از عوده نماز یا بجلد میشود چنانچه بکف کل یا  
میشود و در سر عوده زنان فرقی در بین آنرا دیده نگذاشته اند و در کف و کمر و شانه و  
که عود و مفتحه میشود نماز بخواند تمام شد و بجز کلیم صاحب شرعی علیه السلام که در این باب  
و از آنجمله است قول مالک و شافعی در تنوی عید واحد که هرگاه که کبر از او شود و در جلد یا  
نماز او و بنا بر قول ابی حنفه و شافعی در تنوی عیدیم اینک بیا سبکه از او نماز خود بعد  
و بنا بر قول ثوری هرگاه عوده باشد سجد او دعای نافی میباشد از آن بیا سبکه از او نماز  
که قطع نموده و اگر سجد او با عید باشد عاده میکند **مهرم گویند** بنا بر این حدیث  
چنانچه در شرعی میفرماید هرگاه در حال نماز زودا و زودا با عید بفرماید و یا  
معلوم بکفر یعنی اشتهار باشد بخرق آن باید نماز را قطع نموده و بعد از رفع حدیث و سجده  
نماز را عاده نماید و از آنجمله است اشافیه آنکه نلکه بر آنکه قبل از دو رکعت  
نماز کا نیت در تنوی و بنا بر قول کفایه نمیکند علیه ظن بلکه شرایط حصول نیت  
دفع و از آنجمله است قول نه نلکه که هرگاه نماز بخواند شخص با جهاد و تنوی همین یک بعد  
شود خطا و او عاده بر او لازم نیست و بنا بر قول شافعی در اربع دو رکعت را نیت کبر  
کرده میشود اگر وقت عادی شده و عاده میکند اگر وقت باوقات و از آنجمله است اشافیه  
نلکه بر آنکه بطل میشود نماز کسیکه سجد نماید از روی تنوی و نماز یا از روی سجد یا  
با سبب بکفر زبان او در طول نماز و بنا بر قول ابی حنفه نماز یا بطل میشود بطلان  
دو و بنیان مکرر بلاما هرگاه خطا کند کلام بکفری و در نزد شیخ طبرانی که  
مالک اگر سجد نمودن برای صلوات نماز باشد مثل اعلام امام قسیمی که کرده هرگاه

مکرر بطلان میشود و کلمات او را میگوید باید در این شکل سجد مثل راه عود  
و جزه از نمودن نایب یا بطل میشود و از آنجمله است اشافیه آنکه بر بطلان نماز داخل است  
مکرر دو و بنیان بر بطلان آن مکرر دو و بنیان مکرر نماز یا بطلان نماز یا بطلان نماز  
نماز کسی که در نماز شیع بگوید اگر میباید نماز یا بطلان نماز یا بطلان نماز  
و بنا بر قول ابی حنفه و شافعی و از آنجمله است قول نه بر آنکه هرگاه  
از نماز یا بطلان میشود نماز یا بطلان نماز یا بطلان نماز یا بطلان نماز یا بطلان نماز  
یا در رکعتی و یا در رکعتی و یا در رکعتی و یا در رکعتی و یا در رکعتی و یا در رکعتی  
نماز او در رکعتی و یا در رکعتی و یا در رکعتی و یا در رکعتی و یا در رکعتی و یا در رکعتی  
اینکه منجاست و در سلاکها و از آنجمله است اشافیه آنکه بر بطلان نماز یا بطلان نماز  
بعد از فراغ از نماز و کلمات اشافیه و حسن که در سلام و افضا بناید و از این خطا است  
نلکه که باطل میشود نماز کسیکه شش سجده و یا شش رکعتی و یا شش رکعتی و یا شش رکعتی  
زن حایض یا الاثی یا سکن یا و بنا بر قول احمد قطع میشود نماز کسی که در رکعتی و یا در رکعتی  
قول مالک و شافعی که جایز است از برای زن آنکه نماز بخواند و عاده آنکه بر بطلان نماز یا بطلان نماز  
و بنا بر قول ابی حنفه یا بطل میشود نماز در حال رافع شدن زن حایض و یا در رکعتی و یا در رکعتی  
آنکه بر آنکه مکرر نیت کردن و عود و نماز و نیت کردن و عود و نماز و نیت کردن و عود و نماز  
قول امام ابی حنفه و شافعی بجهت نماز و مواضع میکرده شده از نماز و یا از نماز  
طریق مالک نیز مایل است مکرر و غیره شکافه شش میکرده شکافه شش میکرده  
و بجزی و بنا بر قول احمد یا بطل است بنا بر خلاف و **مهرم گویند** در عید مخصوص از عید  
مکرر شرعی میفرماید هرگاه کسی قبل از نماز یا بطلان نماز یا بطلان نماز یا بطلان نماز  
اذا لم یکن باشد و با جهاد محسب از نماز عوده باشد و بنیان خطا و او از بطلان  
دعوت خطا و او ظاهر شده نماز را عاده نماید و اگر در سجده نشسته شود و عاده آنکه

قول ۲











و بعد آنکه در سوره حج در سجده هفت و نیا بر قول او جفته و مالک بنیت در سوره  
مکره مان سجده اول خط و اربعه است قول او جفته و مالک واحد در تکرار در روایت  
که سجده سوره من از غلام سجده است و سجده شکر بنیت و نیا بر منتهای با حق سجده  
از آنکه این مشهور است سجده من سجده شکر است و سجده در غیر حال نماز و اربعه  
اشنان این باشد مشهوره بر اینکه در سوره من سجده هفت و نیا و اشنان و نیا  
و نیا بر قول مالک در روایت مشهوره نماز و اربعه است سجده در سوره من سجده  
اما در سجده سجده این باشد سجده است سوره حج اربعه از سوره حج و اربعه  
فولان باشد با تکرار نوح نام تمام سجده ناله و منبسط و تکرار ناله سوره سجده  
و نیا بر قول او جفته نام منبسط و تمام سجده است یا ما را اربعه است قول مالک  
اینکه مکرره پشت از برای امام خواندن ابر سجده و نیا بر آنکه است و نیا بر آنکه  
غیر عاری که خبر بعد از آن است و اربعه است و آنکه اگر در نماز باشد  
نماز ابر سجده و آنکه خوانند سجده هفتم تکرار و اربعه است قول شافعی که هر وقت  
امام از برای ناله و نیا بر آنکه است و اربعه است و نیا بر آنکه است و نیا بر آنکه  
ما و نیا بر قول شافعی ناچل نیست و بعد از آنکه سجده ما و نیا بر آنکه است و نیا بر آنکه  
قول شافعی و آنکه سجده ناله و نیا بر آنکه است و نیا بر آنکه است و نیا بر آنکه  
و مالک بگوید آنکه سجده و نیا بر آنکه است و نیا بر آنکه است و نیا بر آنکه  
بر آنکه اگر کسی ناله و نیا بر آنکه است و نیا بر آنکه است و نیا بر آنکه  
در بعد از ظهر و نیا بر آنکه است و نیا بر آنکه است و نیا بر آنکه  
بوده باشد که مکرر نموده است یا نه سجده را باید بعد از ظهر و نیا بر آنکه است و نیا بر آنکه  
قول او جفته که مکرر نمود ابر سجده ناله و نیا بر آنکه است و نیا بر آنکه است و نیا بر آنکه  
بشدت باشد آنکه نماز است می کند سجده و نیا بر آنکه است و نیا بر آنکه است و نیا بر آنکه

سجده تکرار ناله و نیا بر آنکه است و نیا بر آنکه است و نیا بر آنکه  
سجده های اول و نیا بر آنکه است و نیا بر آنکه است و نیا بر آنکه  
و نیا بر آنکه است و نیا بر آنکه است و نیا بر آنکه است و نیا بر آنکه  
و نیا بر آنکه است و نیا بر آنکه است و نیا بر آنکه است و نیا بر آنکه  
در عرایم اربعه چنانچه در احکام فراموش شده و تکرار از برای نماز و نیا بر آنکه  
ساج نیا بر آنکه است و نیا بر آنکه است و نیا بر آنکه است و نیا بر آنکه  
سجدهات واجب در احکام سجده در نماز از برای تفریق و نماز و نیا بر آنکه  
معلوم میشود که هرگاه سجده را در نماز بخواند در بین نماز سجده ناله و نیا بر آنکه  
از نماز سجده ناله و نیا بر آنکه است و نیا بر آنکه است و نیا بر آنکه  
حرام است استماع ابر سجده از آنکه که سجده نماز ابر و اربعه است و نیا بر آنکه  
و اگر صلیح کند خود نیز در نماز باشد بعد از نماز سجده ناله و نیا بر آنکه  
ناله و نیا بر آنکه است و نیا بر آنکه است و نیا بر آنکه است و نیا بر آنکه  
و نیا بر آنکه است و نیا بر آنکه است و نیا بر آنکه است و نیا بر آنکه  
کلام صاحب شرایع در این مابین **باب سجده الشکر** و نیا بر آنکه است و نیا بر آنکه  
مسئله است شافعی سجده شکر ناله و نیا بر آنکه است و نیا بر آنکه است و نیا بر آنکه  
از برای خدا و مالک سجده شکر نماز است و نیا بر آنکه است و نیا بر آنکه است و نیا بر آنکه  
سجده شکر از برای تکرار ناله و نیا بر آنکه است و نیا بر آنکه است و نیا بر آنکه  
اینکه مالک مکرر ناله و نیا بر آنکه است و نیا بر آنکه است و نیا بر آنکه  
و این صحیح از بعد از آنکه مالک و اربعه است و نیا بر آنکه است و نیا بر آنکه  
ابر و حق بخواند آنکه سؤال رحمت از خود از خدا است و نیا بر آنکه است و نیا بر آنکه  
نیا بر آنکه است و نیا بر آنکه است و نیا بر آنکه است و نیا بر آنکه

سجده



**در حج** کعبه بنا بر عهد عیسی و امامان و بنای حضرت علی علیه السلام در شریع میفرماید بنجد است  
 مثل مسجد نبوی و مسجد کعبه و در وقت بنجد و معنوی و دفع لغز و بیدار هر قدری و بیشتر  
 و بنا و محفل قرآن بخواند و بوسه بیاورد و حق سوالات از خدا نماید و حذر از او بخورد و در وقت  
 عذاب سوال دفع او نماید و در زمان فاعل هم جایز است این سوال تمام شد و حجر طلم  
**باب صلوات الفاعل** در بیان نمازهای نافله پس از تحلیله یا طه یا تحلیله شده است  
 قول مالک و شافعیان بر آنکه مگر برین نافله ای مفایب یا بر این نماز و شرافت  
 احد اینک مگر برین آمده و گفته اند نافله صبح است و بنا بر قول ابی حنیفه نماز و در وقت  
 و از این جهت است قول شافعی که سجده از برای شخص یک نماز نافله از چهار رکعت بخواند  
 از ظهر چهار رکعت و بعد از آن چهار رکعت بخواند و بنا بر قول ابی حنیفه مگر بعد از عصر  
 هر روز اینک گفته اند و اگر خواهد چهار رکعت بخواند یا خواهد دو رکعت یا هر یک که  
 شده نموده است در شفاعت اینها که قبل از اوست پس نماز داده است و از این جهت  
 مثلا اینک نماز داده است بنده بعد از این چهار و از این جهت قول آنکه ثلث آنکه  
 در نماز طلوع و در شرف و نماز است که در دو رکعت سلام بدهد یا اگر سلام بدهد  
 هر یک که جایز است نیز در نماز ثلثه در نماز یک رکعت نموده اند ابی حنیفه  
 اینک اجمع نموده است سلام در هر یک رکعت و گفته اند در نماز شب اگر خواست باشد  
 نماز بخواند یا چهار رکعت یا شش رکعت یا هشت رکعت یا یک سلام پس بخواند و اما  
 نافله روز و شب سلام بعد از نماز چهار رکعت و از این جهت قول شافعی و احمد آنکه  
 در هر یک رکعت و اگر آن نافله رکعت از آن از جهت نماز است و گفته اند بنا  
 قول ابی حنیفه نماز و نموده رکعت است یک سلام و بنا بر این نموده و کمتر از این هم  
 و بنا بر قول مالک نماز و هر یک رکعت که قبل از آن نماز شفع است قبل از آن و بعد  
 بنا بر این نماز شفع قبل از آن و گفتن ائمه آن دو رکعت است و از این جهت قول ابی حنیفه

و شافعی آنکه نماز هر یک که که بعد از آن نماز بنجد نماید و بگویم اما در وقت نماز  
 و بگوید الحمد للشیع نماید و در نماز رکعت بعد از آن نماز و از این جهت قول مالک در  
 از وقت شافعی یا سجده یا رکعت و در وقت اعزاز و مضای و از این جهت قول ابی حنیفه و بنا  
 ابی حنیفه و احمد یا حی یا قیوم از این جهت است قول ابی حنیفه و شافعی و احمد اینک نماز نماز  
 در نماز و مضایب رکعت و این نماز بجای مضایب و بنا بر قول مالک در این جهت  
 از آن اینک هر یک رکعت است و اگر در نماز هر یک رکعت است و در وقت است و بنویسند و این  
 طور گفته است ابو یوسف پس بعد گفته است نیز که اگر کسی نماز و باشد یا اینک نماز و از  
 از نماز خود بخواند مثل این که نماز و اما امام خوانده باشد و بعد از آن که  
 بخواند و در نماز خود و از این جهت قول مالک و شافعی و احمد اینک نماز است  
 نماز چهار رکعت شده و اگر او یک رکعت کرده شده است نماز و آنها و بنا بر قول ابی حنیفه  
 قضاء و در آن و نماز این نیت و از این جهت قول شافعی و در این دو رکعت خود  
 در یک رکعت و در این خود اینک نشان از برای آنکه که وقت شده و از این جهت  
 از این جهت که قضاء نماید و اگر یک رکعت و در وقت مکروه باشد مثل نماز و از این جهت  
 ابی حنیفه اینک قضاء کرده میشود یا بنا و چهار رکعت و از این جهت قول ابی حنیفه و بنا  
 مالک اینست که قضاء بنویسد و این قول قدیم شافعیست و از این جهت قول شافعی  
 اینک نیت از برای آنکه که داخل مسجد شده است فعال اینک برپا شده باشد نماز  
 نماز حمله مسجد بخواند و در هر یک حجت و بنا بر قول ابی حنیفه هر که حاضر باشد وقت  
 گفته اند از آن جهت را شفع شود و در هر یک نافله صبح در نماز مسجد در وقت  
 اقامه نماز شده باشد و این شخص نماز مسجد باشد و از این جهت قول ابی حنیفه  
 اینک هر یک که نماز نموده است شافع از نماز در آن حج نیت قضاء نماز و از  
 وقت و نافله هم حج نیت مکروه و در وقت و از این جهت و بنا بر قول شافعی و بنی فریاد







دو چیزند که در جمیع کتب معتبره آمده است مگر اینکه امامت بر زنان نبوده باشد پس اگر نبوده باشد ما مؤمنین از آنجا  
 نشاء و بنا بر قول ائمه واجب نیست نیست و استنای نبوده اند نماز جماعت عروقه و عیدین را بر کعبه است  
 واجب نیست بر امام نیست  
 اما نه  
 لا بد است از تناسل امامت در این سه نماز علی الاطلاق و بنا بر قول احمد شرط است  
 امامت مطلقا و از این جهت است قول مالک و شافعی در صحیح دو قول و واحد که صحیح  
 نماید شخصی منصرف داخل شد نماز جماعت را بدین قطع نماید که مشغول است  
 عدول او بنا بر قول ابی حنیفه نیست منصرف دخول جماعت در حال نماز باطل  
 نماز او را مانع از این نیست که قول ابی حنیفه که آنچه را ذکر نماید ما مؤمنین از آنجا  
 قبول نماز او در تشهد از آنجا که نماز او در قراءه است و بنا بر قول شافعی  
 آنچه در آن نبوده ما مؤمنین از آنجا که حکما اول است بکراهت عاده نماید  
 در بانی قنوت و بنا بر قول مالک در مشهور از این جهت که قول نبوده ما مؤمنین  
 از نماز امام از نماز او است و این بکراهت و در این بنا بر حدیث است  
 در کند حبس علی بن حنیف آنچه در شرایع معتبره است نماز جماعت از جمله نماز  
 مکه است و عقیقت و قنوت و یا و دارد ولی واجب نیست نه بوجوب عقیقت و نه بوجوب  
 قنوت و بعد از این استصحاب در نمازهای واجب است ولی در جمیع بنا بر قول  
 بوجوب استصحاب واجب و در عیدین بنا بر اجماع شرایع و انشاء جماعت  
 و نماز با صحرای است که در مسجد اقصی و از برای نمازین بطریق اولی  
 جماعت در خانه خود اگر ممکن شود جایز است و شاید مسجدی بهتر باشد  
 معتبر میماند نیست جماعت از برای امام لازم نیست بلکه ای منفره نماز بخواند  
 و جمعی بر اینند ما با خدا نمائند جایز است که جمیع خلائق جماعت را همزمان با  
 چه رسید برین آن ولی عدم اشراط نیست در غیر نماز جماعت و بنا بر  
 اما ای معتبر میماند که شخصی منصرف میماند در بین نماز عدول جماعت نبوده  
 و از خود

واقع شود و ایضا معتبر میماند هرگاه در بین نماز جماعت شخصی دست برداشته باشد  
 از آنجا که بکبره الاخره نبوده امام را آن اول نماز ما مؤمنین است و از این باید که در اول  
 نماز خود را تمام نماید اگر چه بکبره یا دو رکعت بعد از سلام امام بخواند  
 تمام شد و غیر کلمات مخصوص و سایر علماء امامت و در این سائل و از این جهت  
 قول ابی حنیفه و مالک و شافعی اینکه اگر کسی داخل مسجد شود پس باید امام مسجد  
 که خارج شده است از نماز مگر و عقیقت کند و نماید و زن مسجد جماعت و دیگر  
 مگر اینکه آن مسجد واقع باشد در محل عبور و مرور و خلایق و بنا بر قول احمد و مالک  
 و از این جهت است قول شافعی که هرگاه شخصی منصرف نماز بخواند بکراهت از آنجا  
 نماز جماعت را از این جهت از برای او همان نماز که منفره خوانده با بیان بیجا  
 بخواند و بیان طریقه است حال مگر در مغرب و اگر نماز خود را بجماعت خواند  
 پس در آن نبوده جماعت دیگر و بنا بر اجماع از مندر حقایق است که عاده نماید  
 و این قول احمد است مگر در نماز صبح و عصر و بنا بر قول مالک در دو رکعت  
 از او باید که اگر کسی بجماعت نماز خواند عاده نمیکند و اگر منفره خواند باشد  
 عاده نماید در جماعت مگر در مغرب و گفته است از برای مگر در صبح و مغرب  
 و گفته است از برای و ابو حنیفه عاده نمیکند این شخص مگر طریقه را از او گفته  
 حسن عاده نماید مگر نماز صبح و عصر و از این جهت است قول امام شافعی در  
 جدید اینکه فرض شخص عاده کنند نماز خود را بجماعت همان نماز اولی که  
 منفره خوانده و نماز دوم که جماعت میخواند مطلقا و بنا بر قول شافعی و مالک  
 البته فرض نماز دو رکعت و بنا بر قول اولی و ابی حنیفه و احمد و شافعی است  
 هر دو نماز فرض این شخص است و از این جهت است قول شافعی و احمد که اگر امام در نماز  
 احساس نماید داخل شدن ما مؤمنین و عا اینکه در دو رکعت یا در تشهد این



مستحب است برای اشداد و سبک سبک بجهت دست ما موم با و بنا بر قول اجماع  
 و مالک مکه و هفت اشعار امام و این قول بکشتا صفت و از این جمله است قول  
 و طایح از منتهای صفتی که هرگاه نمک نماید ما موم و عارفه امام خود را درین  
 عقبت عذری باطل نباشد نماز و بنا بر قول ابو حنیفه و مالک باطل میشود  
 و از این جمله است و از این قول و شافعی بخلاف آنست ما موم با امام در حال تنگی بین ایشان  
 تیرگی با شافعی باشد و بنا بر قول ابو حنیفه صلا از برای حجت ندارد و از این جمله  
 قول مالک و شافعی و احمد اینکه هرگاه کسی مانع شود از نماز خود نماز با  
 در سجده و در اینجا بوده باشد جایز است که کوفه شود از دو رکعت و شافعی و حجت نیست  
 و بنا بر قول ابو حنیفه در مشهور از او صحیح است نماز ما موم در آنجا و وقت  
**شرح کوفه** در مذمت صحیح علیه السلام برای استعجال نموده و حاجت نازده در  
 بعد از اتمام نماز نماز امام زای برای کسی که بعد از جماعت اول میخیزد ابتدا  
 بدون کراهت بلکه جماعت منعده در پیش خود جایز است بدو مقدم و حاضر  
 و برای امام زای اول است و اینجا میفرماید هرگاه کسی در مسجد فرادی نماز  
 بخواند و صاحب عاده از نماز با جماعت مکه خواه نماز مکه و مقصود باشد یا غیر  
 و بیخ و همان نماز آنکه نماز خوانده و حق اوست نماز نافی و اینجا در تلوین  
 و مستحب است از برای امام اشداد و سبک ما موم با و در کوفه هرگاه بجهت امت  
 ما موم با اجتناب ما موم با پیش خود و اینجا میفرماید جایز است برای نماز  
 نمک افتداد در نماز بدون عذر و باطل نماز میشود و اینجا میفرماید  
 نماز خواندن ما موم در نماز خود با جماعت که در مسجد میشود جایز است  
 حال آنکه مانع از نماز نمک شود از قبل و بعد یا بپوشه و غیره ولی هرگاه بین  
 امام و ما موم نری یا از جمعی فاصله نباشد جایز است افتداد و ما موم نیز با آنکه نماز

آن زیاد نباشد فرما و عاده نماز شد و هرگز لازم علیا و اما صید و از این جمله است قول ابو حنیفه  
 که جایز نیست افتداد و نماز فریضه گذارد و باطل گذارد و اینجا میفرماید جایز نیست فرز ایشان  
 فریضه بفریضه و دیگر مثل افتداد نماز ظهر نماز عصر و بنا بر قول شافعی جایز است و از این جمله  
 قول امامه ثلثه بعدیم حجت امامه طفل میزد نماز مسجد و بنا بر قول شافعی جایز است افتداد  
 باطل است و در جهر مثل جهر جهر از نمازها دیگر اگر کسیه بالغ اول است اما باطل و از این جمله  
 خلاف و از این جمله است قول امامه ثلثه و اینکه امامه سید در جهر جهر صحیح است بدون کراهت  
 و بنا بر قول ابو حنیفه مذکور است اما باطل است و از این جمله است قول امام شافعی که  
 و بنا با وجود کراهت اما باطل است و بنا بر قول ابو حنیفه و مالک حنیفه صحیح است اول  
 و اجتناب نموده است این قول را اینجا صحیح میفرماید که از نماز است و باطل است و دیگر باطل  
 حجت امامه اعمر بالاعاق و از این جمله است قول امامه ثلثه بکراهت امامه کسب کسب  
 و بنا بر قول احمد کراهت ندارد و از این جمله است قول ابو حنیفه و شافعی و احمد و دیگر  
 اد و در اینجا و صحیح امامه مانع با کراهت و بنا بر قول امام احمد و شافعی و در اینجا  
 مانع صحیح نیست اگر متوا و او پیش از اشراف باشد بر عاده نباید تا در آنکه با و خوانده  
 فتن او تا قبل از اشداد عاده نماید و مانع کوفت نماز نمک شده باشد و از این جمله  
 اشافان افتداد ثلثه و بعدیم حجت امامه زن در نماز نماز بیرون و بنا بر قول احمد  
 تکن شرط اینکه بوده باشد و بنا بر قول امامه ثلثه که شخص حاضر که فرار از  
 بنکوبی از بیرون استقام نماز او لویت دارد اما باطل است و از این جمله است قول ابو حنیفه  
 نیست نماز فرادی در عیالی و اینکه نماز هر دو باطل است و بنا بر قول مالک در این  
 صوره نماز نماز باطل است و بنا بر قول شافعی صحیح است نماز امری و خلاف و بنا  
 نماز فرادی بنا بر اجماع از دو قول و از این جمله است قول شافعی و احمد صحیح است نماز آنکه  
 که در عیبت محقق بخواند در جهر جهر بپوشد ظاهر شود از برای ما موم عده امام و



صحیح نیست مگر بر این است که در دنیا بر قول ای خفته باطل میشود نشان  
که در عقب محدث خوانده بر مثال دنیا بر قول مالک اگر بگوید باشد امام فراموش کنند  
خود را صحیح است همان مأمورین او و اگر مالک باطل میشود نشان مأمورین و از اجماع  
قول شایع بعد از آنست که در عقب شخصی که حججه عند قشقه نماز بخواند و بنا بر قول  
ای خفته باشد که مأمورین نیز باید در عقب امام نشسته نماز بخوانند قشقه و این  
مالک است که در بخار و در دیار و از اجماع است قول شایع واحد که جایز است از برای  
تکویع و بخور کنند و اینک انشاء نماید شخص ای کشته در کوفه و بخور و دنیا و قول  
و مالک عدم خواندن **شرع کبر** و در عقب شخص که در عقب پناخ و در شایع میمانند  
نمط است در امام جامع مذله و بلوغ و اینک قشقه نماز بخواند و بنا بر اینست که آن را صحیح  
بناشد و بنا بر اینست امام را شرط نیست از برای اظهر بر اینست انشاء نموزن با امام یا  
بنا بر اینست و انشاء انشاء و نشسته و کسی که قرا نشن صحیح باشد یا صحیح الفرائض  
و در نماز خواندن از برای بر سر و یا قرات و انشاء و چشم دار امام یا بنا بر اینست که  
و امام در آن بر سر مطلقا جایز نیست و انشاء و لایح و ساجد یا یا کشته بر او قیوم بخور  
جایز نیست و انشاء انشاء بولند انشاء صحیح نیست زیرا که معروف بودن مدعا امام یا بن  
باشد نماز یا صحیح نیست و اگر عدم معروفیت فواجدها هم و در سخن یا جزو است جایز است  
بلوغ نماز و نیز صغیر یا بنده جایز است انشاء نماز واجب گذار و واجب گذار اگر چه  
باشد مثل انشاء و محصل صلوات ظهر محلی صلوات عصر و بالعکس و نیز صغیر یا بنده  
انشاء و قیسه گذار یا بنده گذار و در چند مکان و بنا بر اینست که از انشاء و امام  
جایز نیست و انشاء صغیر یا بنده حرکات مأمور مطلع شود بقدر نماز که امام یا بنده  
یا بنده نبوده عامه نداند و اگر در بین نماز عالم شود قصد اعتقاد نماید امام شد  
نخبر علوم صاحب رایح در این مسائل و لایح است قول مالک و شایع و اما اینکه از اول

نیست از برای امام بر خواندن برای نماز مکرر بعد از قرائت خود از انشاء مکرر و این  
بر صغیر برای مقدم بر صورت و بنا بر قول ای خفته میباشد امام در وقت کفایت  
در انشاء خود علی الصلوات و بنا بر اینست مأمورین او را نیز و منکر که در انشاء الصلوات  
کبر یا بنده امام و بخور شود که در وقت امام انشاء امام در قراوت باشد و از اجماع  
قول اکثر علماء که بکفایت مأمورین باید باشد در طرف راست امام و کسی که در طرف چپ  
و کسی دیگر بخور و در طرف راست امام باطل میشود نماز او و بنا بر قول احمد باطل میشود  
و بنا بر قول سعید بن الربیع باشد مأمورین از طرف چپ امام و بنا بر قول صفی باید باشد  
پشت سر امام و باقی اگر کسی را کند و الا باید در طرف راست امام و در جمع و کفایت  
اصناف اند بر آنکه در وقت که جماعه میکنند نصف میکنند پشت سر امام و بنا بر  
اینست که امام یا بنده در بین دو وقت و از اجماع است قول اکثر علماء که اگر انشاء شد  
نصف پس بکفایت میکنند مأمورین عقب آن مأمورین که در وقت باطل میشود نماز صحیح باشد  
و بنا بر قول ای خفته مالک است نماز در آن که در طرف راست و چپ و پشت سر  
نداند و در نماز خود در باطل میشود و از این جمله است قول اکثر علماء که هرگاه کسی  
پشت صغیر یا بنده انشاء نماید نماز او صحیح است مگر اصرار بنا بر قول احمد و صغیر دیگر  
باطل است نماز او اگر اصرار و پس بر کفایت نماز باشد و بنا بر قول صفی نماز نیست از برای  
کسی که خود بکفایت در پشت صغیر یا بنده و از اجماع است قول ای خفته و شایع  
ندارد صحیح بود او که مالک نماز کسی که مقدم شود و امام خود در مکان انشاء نماز  
مالک صحیح است نماز او و از اجماع است قول امام مالک هرگاه کسی در نماز خود نماز  
بما میگوید در سجدهات و صغیر یا بنده یا بنده صحیح است نماز او مگر در نماز جمعه صحیح  
انشاء مکرر و جامع با انشاء و وسیع متعلق میباشد که متصل باشد و بنا بر قول احمد  
صحیح است نماز در صغیر و در آن و بنا بر قول عطاء بن ابی ریحان است یا بنده امام



در جماعت و در صفوف و این قول ثابت شد اند غنی و حنی و شافی و شاکر **در جماعت**  
**صفت علی المرتضی** علیه السلام اینست که در چیز و نفس که نمودن در ذات الصلوة  
 و از برای مأمورین که بگفتار باشد استجاب دارند ایشان بطرف راست امام و اگر حق  
 بودن باشد آن مأمور ضعیف است و بیست سر امام بایستد و هرگاه در صف باشد آن پیش  
 مردان صف بکشند یا به طرفی رفته یا بدون حایل بایستد صحیح است بلکه در صف صف  
 مرتبه ها باید صف بکشند و مکرر وقت صف و انداء نمودن مأمور هرگاه در صف  
 نباشد از برای او و ایضا بفرما بدعا بر بیست مقدم ایشان مأمور بر امام و در جماعت  
 هم چنین جایز نیست انداء شخص در مکانی که مشاهده امام یا عیون و مأمورین را نکند  
 در مسجد انداء کرده باشد یا در مکانی مستطیع صورت بکشد یا مشاهده عیون نیست  
 از برای آن که حایل باشد یا در آنجا بکشد عیون نیست امام شد بر جماعت محض و اگر  
**باب حلقه الما** و بیان مسائل مختلفه در مقام امام و مأموران بر آنجا **حلقه**  
 شده است که اولی حلقه است بر آنکه صف و رتبه و در صف واجب و بیای  
 اند نشسته در صف جایز نموده و خطا است بقی که صف نماید جایز است و اگر نما  
 بر جایز و بیای بر قول داد و صف جایز نیست مگر در صف واجب و از آنکه نیز مقبول است  
 شخص بعد خوف در صف و از آنجا است قول اند نشسته که جایز نیست ضرر و منفعت  
 نوعی نقص از خطا سر و دایره است صحیح حلق و بیای بر قول امام ای چند جایز است  
 در صف و خطا و از این جمله است قول اند نشسته که امام در صف جایز است و خطا بر  
 لبه رتبه و غیر از رتبه رتبه و رتبه و رتبه و بیای بر قول ای چند جایز نیست  
 و بعضی از آنکه چنین گفته اند و از آنجا است قول اند نشسته که صف جایز نیست آنکه بگوید  
 شخص مانع بیان شهر خود را و بیای بر قول مالک در یکجا و در رتبه است از او صف جایز نیست  
 تا آنکه بگوید و بیان شهر خود را و عبادی و دنیا است از طرفی است و در رتبه است

از او است که صف جایز نیست تا آنکه بگوید و صف و رتبه مثل و بیای بر قول مالک بن ابی ربه  
 از برای مأمورین صف جایز است و در خانه خود و همین حالت امام و نفس از او سفر نموده و در  
 نماز جماعت در صف خواهد بود و چون آمدند و میان مأمورین او است و بیای بر قول اند نشسته  
 این کیفیت را و معتقد از آنجا که عیون صف و نیز چنین در رتبه نموده این و بیای  
 بجای از آنکه این چون رتبه در برای سفر و در رتبه صف بکشند تا آنکه داخل شود و اگر چنین  
 در رتبه صف بکشند تا آنکه رتبه داخل شود و از آنجا است قول اند نشسته که هرگاه از آنجا  
 مأمورین صف و در رتبه از نماز خود لازم میشود اول امام و بیای بر قول مالک لا بد است  
 نماز در رتبه سر صف پس لازم میشود اول امام اگر از یک نفر کمتر بخواند حدیث آنکه اگر  
 نماید بکسی که نماز صحیح بخواند و این شخص نیست نماز خطا می نماید لازم است اول امام  
 بیک آنکه نماز جمعه فی نفسه نماز مقیم است و بیای بر قول احمد جایز است ضرر و منفعت  
 مقیم و بیای بر قول مالک استیذان واجب و در هر حال این جمله است قول اند نشسته که هرگاه  
 در کشی نماید و داخل مال او را و از آنجا است قول اند نشسته که هرگاه  
 و چنین است مگر ای که در آنجا است بگوید بیای بر قول احمد و عیون که اند احمد از این  
 اند نشسته ایضا بگوید از برای او است شخص مقیم و انظار و از آنجا است قول اند نشسته  
 و غیثم از جمیع و عیون که مکرر نیست از برای آنکه هر صف و سفر میکند یا نظر خواندن و نماز  
 و مکرر و از آنجا است مکرر از آنجا است و از آنجا است و از آنجا است و از آنجا است  
 و صف است اگر طلبه بخواند شایع از آنجا است مکرر از برای مأمورین و صف  
 و از آنجا است قول مالک و شایع که هرگاه قصد نماید شخص را از آنجا است و از آنجا است  
 خروج و در آنجا است گفتن محو و بیای بر قول ای چند مقیم محو میشود مکرر و قول  
 اما اند ما نرود و روز نماید بگوید و بیای بر قول ای عیون صف و اما نرود و روز  
 و بیای بر قول احمد اگر قصد مکرر نموده که بیای بر قول ای عیون صف و اما نرود و روز



**مقدمه** که در بنا بریند هر یک از اشیاء و اما به خیال خود در این سفر باید  
 فسر از برای میان صاحب مطلقا کند و در چهار موضع معروفه که در آن مواضع و  
 با فضیلت تمام و در سفر واجب با سبب با سبب و در سفر معصیت و حرمان  
 جایز نیست و میفرماید مسافره بخوبی فسر طریقات و مسافتها را بداند  
 و اما با در یکروز و در هر یک از مسافتها فسر و طریقات را بداند و خود را در  
 زمان فسرهای و سپاهان شکر و خوارخانه و قلعه شهر است با چغنی که از اوقات  
 و اینها میفرماید خداوند شایسته بچشم جبار است و در در کفر و کفر خود را بداند  
 با امام دیگر جایز نیست که مسافر تمام زاد و نام تمام نماید و اینها میفرماید **مقدمه**  
 از قبل مکار و ملاح با بدنام نامند و فسر بر اینان واجب است و از این کفر و کفر  
 که در خانه خود متوجه در دو راهی که در آن فسر مسافران را در هر یک از مسافتها  
 ساطع میشود و در آن فسر معصیت و در آن فسر طاعت و در آن فسر حرام است  
 و بر ذرات مطلقا جایز است و مکار و کفر در کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر  
 فسر باید مکار و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر  
 تمام شد که در کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر  
 نمادی در کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر  
 گفته است این مندر در این مندر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر  
 جایز است فضا نماز تمام را فسر نماید و در کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر  
 شود شخص نمازی در کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر  
 واجب بر این شخص تمام و از این کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر  
 و بین نماز معصیت و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر  
 بواسطه عذر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر

جواز جمع بواسطه نادان بین ظهر و عصر و بعد از آنکه در این سفر باشد  
 و نماز بعد از آنکه در این سفر باشد و در این سفر باشد و در این سفر باشد  
 معصیت و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر  
 باشد همین که در این سفر باشد و در این سفر باشد و در این سفر باشد  
 و نماز بواسطه عذر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر  
 از این حقیقه کلی در این سفر باشد و در این سفر باشد و در این سفر باشد  
**مقدمه** که در بنا بریند هر یک از اشیاء و اما به خیال خود در این سفر باید  
 فسر از برای میان صاحب مطلقا کند و در چهار موضع معروفه که در آن مواضع و  
 با فضیلت تمام و در سفر واجب با سبب با سبب و در سفر معصیت و حرمان  
 جایز نیست و میفرماید مسافره بخوبی فسر طریقات و مسافتها را بداند  
 و اما با در یکروز و در هر یک از مسافتها فسر و طریقات را بداند و خود را در  
 زمان فسرهای و سپاهان شکر و خوارخانه و قلعه شهر است با چغنی که از اوقات  
 و اینها میفرماید خداوند شایسته بچشم جبار است و در در کفر و کفر خود را بداند  
 با امام دیگر جایز نیست که مسافر تمام زاد و نام تمام نماید و اینها میفرماید **مقدمه**  
 از قبل مکار و ملاح با بدنام نامند و فسر بر اینان واجب است و از این کفر و کفر  
 که در خانه خود متوجه در دو راهی که در آن فسر مسافران را در هر یک از مسافتها  
 ساطع میشود و در آن فسر معصیت و در آن فسر طاعت و در آن فسر حرام است  
 و بر ذرات مطلقا جایز است و مکار و کفر در کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر  
 فسر باید مکار و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر  
 تمام شد که در کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر  
 نمادی در کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر  
 گفته است این مندر در این مندر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر  
 جایز است فضا نماز تمام را فسر نماید و در کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر  
 شود شخص نمازی در کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر  
 واجب بر این شخص تمام و از این کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر  
 و بین نماز معصیت و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر  
 بواسطه عذر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر

ملک التاج

ایشان



و از این خلیل است اتفاق آنکه بر آنکه ضامن باشد نماز خوف زاده و بیکه ساهی و بد  
و بیکان آنکه دشمن است نماز خوانند بعد معلوم شد خلاف آنچه نماز کرده و در نماز  
بر یکبار و در قول شافع و یکبار در و این احد ضامن کنند و از این جهت قول مالک و شافع  
و ابو یوسف و محمد بخوان پیش از هر چه در حجب و بنا بر قول ابو حنیفه و احمد بکراهه آن  
آنچه است اضافی آنکه بخواند بیکه نمودن بخوبی مثل نویسن و بنا بر قول ابو حنیفه  
مکاتب شده است و آنکه این بخورم مختص نویسن است **مزمع که بد** در مذکور  
چنانچه در شرایع میان میزاید نماز خوف جایز است از برای مطلق خون چنانچه در سخن  
در مقام جدال یا در روز و در نه و در حال وقوع خوف باشد یا علی تو فرج آن بعد از آن  
و لی گفت نماز مختلف میشود چنانچه کیفیت نماز خوف که در مقام شده و مثال  
میشود و یا نماز بیکه در مقام خون زود و وسیع میشود و تفاوت است و هر یک در  
خود و در کتب عقیده مرسوم است و اینجا علی حاجت بخورد و میزاید نماز خوف جایز  
حیاض و فرادی هر یک که خواست باشد بخواند و در سفر و حضر و در جایز است و بعد  
خوف زود و سفر و حضر و باید تصریح خواند و در مقام خوف به رسم مکن شود اما آن  
پایه زاده و در با سواره باشد و کوف و سجود نماید یا غنای در بیکه باشد یا غیر  
باید بخواند و بیکه نماید و نماز و غیره و این است و این است و این است  
در حال نماز مگر آنکه فعل آن مانع از نماز باشد و پیش از آنکه در هر چه و بیکه در آن  
حال حرج جایز است مطلقا و هرگاه مختص باطله و بد ساهی و در و بیکان در سخن  
با دودی نماز خوانند بعد معلوم شد که چیزی نبوده نماز او صحیح است و ضامن  
و تمام شد و حجه کلام صاحب شرایع **باب ضامن** در بیان ادا نماز و حلیه  
نیز آنکه مسلمانی که اختلاف شده است و در قول آنکه بر آنکه نماز حجه واجب  
بر طفل و بر بنده و بر مسافر و بر زن مگر در و این احد که در عبادت گفته است  
نماز

جمع بر او واجب است و گفته است داده بر این اشخاص حجه واجب است و از این جهت  
توجیه حجه بر اینها اگر عیسا کشی باید و از این جهت قول آنکه باشد که واجب نماز  
بر هر کس که بشود نماز و از سال آنکه در مکان خارج از شهر باشد که واجب بخواند  
و بنا بر قول ابو حنیفه واجب است بر او حجه اگر چه بشود نماز و از این جهت قول آنکه  
که مکروه نیست خواندن نماز ظهر یا عصر و حق کسی آنکه مکن باشد این از انصاف  
بلکه گفته است شافعی باصحاب جماعه نماز ظهر و عصر این اشخاص و بنا بر قول ابو  
مکروه است جماعه نماز ظهر برای این اشخاص و از این جهت قول شافعی که مکروه  
شود و در عهد با و در حجه قریب اظنا میشود نماز حجه بواسطه نماز عید از اصل  
بجای آن اصل هر چه اگر عارض شده باشد ساخط میشود از این و بیان میشود از این  
قول حجه واجب و بنا بر قول ابو حنیفه واجب بر اوصل بلد و فرید با و نماز حجه  
واجب میشود حجه بر اوصل زید و نه بر اوصل بلد بلکه ساخط میشود در حجه از این  
نماز عید و نماز ظهر بخواند و بنا بر قول عطاء ساخط میشود از این نماز حجه  
ماجم و در روز عید پس غایبی نیست بعد از نماز عید مگر نماز عصر و از این جهت  
ابو حنیفه و مالک آنکه جایز نیست از برای آنکه که لازم شده است او را نماز حجه  
قبل از ظهر و بنا بر قول شافعی واجب است بر او آنکه سفر حجاج باشد و از این  
قول آنکه باشد حجه واجب بر هر کس که بشود نماز و مالک آنکه ساکن باشد در  
خارج باشد از شهر و گفته است که خارج باشد از حجه حجه و بنا بر قول ابو حنیفه  
بر آنکه حجه اگر چه بشود نماز و از این جهت قول آنکه مکروه نیست جماعه  
در نماز ظهر و حق آنکه که مکن شود او را آن حجه بلکه گفته است شافعی باصحاب  
و بنا بر قول ابو حنیفه مکروه است جماعه در حجه نماز ظهر و از این جهت قول آنکه  
و بیکه موافقت نموده است او را آنکه حجه است تا ظهر خواندن قبل از نماز حجه و











داشتن و گن  
و شاهی در ارج از دوقول و که هرگاه از برای شخص خود نمودن در نماز جمعیت  
نمودن بر پیشانی جایز است آنکه سجده نماید و قول دوم از شاهی است  
که اگر بخواند سجده را تا آخر بنده از نماز حجت را بطلان خود و اگر بخواند سجده نماید  
ادی و بنا بر قول مالک سجده بر پشت کمر مکرر است بلکه هر کس نماز حجت بر پشت  
انکه سجده بر زمین نماید و از آنجمله است و لایزاله بلکه هرگاه امام مدعی باشد  
در نماز جایز است از برای ادب فراموش کردن و در سجده ناچار از نماز حجت  
استحالات و بنا بر قول قدیم شافعیان نیست و از آنجمله است قول آنها که جایز  
نیست تعدد سجده مدلهی مکرر در وقتیکه حجت بسیار باشد و تعدد نیست  
حکیم شدن آنها در پنج گفته است مالک که اگر دو چند سجده جامع بر او شود نماز  
پس جامع قدیم اولیست و پیش از برای ای حقیقت در این مسئله چیزی و مکرر  
ابو یوسف هرگاه بگوید و باشد از برای شهری و در این مسئله چیزی و مکرر  
بوده باشد از برای شهر خراج یکبار نیست دو سجده در آن شهر و عاقله امام  
در این مسئله است که هرگاه شهید فری باشد بسیار باشد اهل آن مثل بغداد و  
امامه دو سجده در آن و اگر حاکم بیک سجده زیاد فرماد باشد جایز نیست و تعدد  
محالوی که جایز است تعدد جمع مثل سایر نمازها و جایز است از برای اهل  
در نماز خود نماز حجت بخواند و از آنجمله است قول ای حقیقت و مالک که هر  
فرد شود نماز حجت و نماز ظهر را در عوض او بخواند باید فردی بخواند و نماز  
شافعی واحد جایز است بجامعه خواندن و در این مسئله چیزی و مکرر  
علیه السلام جایز است در شایع میگوید هرگاه امام بیکه الامام نماز جمعیت را  
عده و که شرط انعقاد جمع است از نماز مومنین حاضر برسد و بعد ضعیف شد و نماز  
کر امام بقصد جمع نماز امام نماید اگر چه تکلیفی نباشد و هرگاه ما موم در

اول با قدم نماز جمعیت و خداوند را از آن سجده است و اگر بعد از دو رکعت  
و در آن تکلیف امام را در دو رکعت نماز ظهر را تمام کند بیک جمع از آن وقت شده است  
و اینها هم باید خواندن نماز حجت قبل از ظهر جایز نیست و وقت نماز حجت و وقت فصله  
نمودن اجزاء و اینها خواندن دو خطبه قبل از نماز و اینست حمد خداوند و صلوات بر پیغمبر  
و خواندن سوره که چنانکه از آن واجب است و خطبه است در حال خطبه و سوره است  
بین دو خطبه نیز واجب است و خطبه است بیاوردند صاحب شرایع و باید  
امام بکند و باید و در وقت رسیده برای ای حقیقت نمودن خطبه بر جایز نیست  
و اینها مستحبات خواندن سوره جمع و نماز حجت در رکعت اول و دوم نماز حجت بعد  
و خطبه خطبه است برای نماز و در رکعت اول و خطبه خطبه را با عمل جایز میکند  
جایز است نماز آوردن و اینها هم باید که سجده بر پیشانی در نماز و وقت که امام نماز  
جایز نیست باید که نماز در آن است که نماز بر زمین سجده نماید و هرگاه در این نماز  
امام حاضر شود جایز است فراموش کردن نماز هرگاه وقت و سعه باشد و نماز  
اقامه دو سجده مدلهی مکرر آنکه فاصله بین دو سجده زیاد باشد از یک مرتبه باشد و هرگاه  
فرد شود از یک و تکلیف خواندن نماز ظهر شود بخواند خواندن نماز ظهر جایز است  
تمام شد و جمع کلیم صاحب شرایع در این مسئله است **باب در بیان احوال**  
نماز عید است بجز آنکه مطلقاً است بلکه آنست در آن قول ای حقیقت و بکار  
آنکه نماز عیدین واجب است بر جمیع و بنا بر قول مالک و شافعی است و بنا بر  
آنکه نماز عیدین واجب است بر جمیع و بنا بر قول مالک و شافعی است و بنا بر  
بکی عید است و بکار است باین و در بکار است و بکار است امام هم نماز است  
و بنا بر آنست ای حقیقت امام نمودن نماز را در شهر که انهم از شرط است و بنا بر  
و بنا بر آنست ای حقیقت امام نمودن نماز را در شهر که انهم از شرط است و بنا بر































و شایسته که اگر تلف شود بعضی مصالح با تلف نماید از قبل از تمام سال منقطع شود  
 سالان و بنا بر قول مالک و احمد اگر این شخص معتقد فرار از دین تلف نماید مصالح  
 طبعی نباشد از آن سال و واجب شود که از آن دین در نزد بقیه ازان در آن سال  
 و از بخلیات قول شافعی در صورتی حدیثی و احمد در بکار و در بکار و در بکار و در بکار  
 معتقد بر بکار شده و انکار شده اگر بکار بکار شود نماید زکوة میکند از آن سال  
 که در بکار و بکار و بنا بر قول ابی حنیفه و در حدیثی صاحب حدیث و شافعی در حدیثی  
 اینکه از آن بکار سال را در وقت عودان مال و دین ندارد در آن بکار گذشت  
 و در حدیثی بکار و بنا بر قول عیسی و در حدیثی بکار و بنا بر قول مالک  
 زکوة سال واحد و دین معتقد نماید و از بخلیات قول شافعی و احمد در حدیثی بکار  
 اینکه در بکار بکار بکار مصالح را مافی از بکار بکار بکار بکار بکار  
 بر قول ابی حنیفه و قول فدیلم شافعی مافی است از دین و بکار بکار و از بخلیات قول  
 شافعی اینکه زکوة واجب است در بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار  
 معلق بعضی از آن در مثل معلق بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار  
 از حدیثی بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار  
 ملازم و بنا بر قول مالک این زکوة بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار  
 و بنا بر قول مالک بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار  
 و شافعی بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار  
 مفاد نیست و در شافعی زکوة بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار  
 و اگر طول دهد بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار  
 اینکه از آن بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار  
 قول مالک و شافعی که اگر کسی واجب شود بر او زکوة و نه داشته باشد بکار بکار

بکار

از او بکار  
 بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار  
 تلف مال و بنا بر قول ابی حنیفه سال منقطع شود زکوة بواسطه تلف مال و دین کرد  
 بر او و بنا بر قول احمد امکان اداء سبب زمان نمیشود و شرط واجب میشود  
 و هرگاه تلف شود مال بعد از تمام سال فرار میکند در زمانه او خواه امکان اداء  
 داشته باشد یا نداشته باشد و از این حدیث قولی اندک شده که هرگاه واجب شود  
 بر کسی زکوة و بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار  
 میشود و بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار  
 بود مثلا بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار  
 از سال سال منقطع شود از او زکوة اگر چه بد کرده و معتقد نموده و بنا بر قول مالک  
 و احمد سال منقطع میشود از او زکوة و از بخلیات قول فدیلم شافعی که بکار بکار بکار  
 قبل از تمام سال بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار  
 قبل از تمام سال مطلقا بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار  
 واجب نیست زکوة در مال بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار  
 از آن آزاد شده باشد یا نیست یا آنچه از او آزاد شده واجب است و در مال بکار بکار  
 اگر دین سال مرده شد زکوة بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار  
 مرده علی و اجرات زکوة و از وقت از او سال منقطع میشود بلکه با تمام سال از او  
 بر او زکوة و در حدود و بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار  
 و در مال طفل در بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار  
 باشد و بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار  
 و در حدیثی بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار  
 مالک شود که کسی مصالح را بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار

بکار























در ملبه نباشد و احبب نماز و خوف بیلد دیگر با اگر بعضی از اصناف نباشند و نسبت آنها  
 دو و چهار باشد که حاضرند بشود و از این جمله است قول فی حقیقه که حکم مولفه مال و بی  
 فسخ شده است و در دیگر او و در ویشا و احده و مشهور است که مالک اینک را  
 از برای مولفه سه مجید و چهار مجید و بدین مثلین از ایشان و در باب دیگر اینک از  
 شریک ایشان در ملبه و در میان نباشد از ایشان اهل آن بلد نماند حکم میکند امام  
 ایشان مجید و جو و حله حکم کرده و احراج و بنا بر قول شافعی که ظاهر افلاک  
 هم مولفه را بعد از تصرف در قول باید بدین و سهم ایشان جز منسوخ است و در  
 از احده هم این قسم است و از این جمله است قول مالک و شافعی اینک آنچه را که مال باشد  
 از حد ذات از موصوفه است و از این جمله و بنا بر قول مزاین و در حد از این جمله  
 آنچه که با و میدهند و از این جمله است قول اندک که جایز نیست اینک برده باشد مال  
 سید و در حق الصدف و در کار و بنا بر قول احمد جایز است و از این جمله است قول اندک  
 متقی نبوده است و جایز نیست فسخ سهم از صدقات فبوی ایشان و با بدان سهم و کوفه  
 سید ملک را بر او نمائند و در ویشا از احده هم تراشید و از این جمله است قول  
 اندک که مال بول خداوند در آیه و فی سبیل الله و این السبل جهاد کنند و میباشند  
 احمد و در اخره و در ویشا او اینک از جمله سبیل الله حج است و از این جمله است قول اندک  
 ناله که در حد کرده و بنمود از برای غلام یا بنیه چیزی از مال کوفه و بنا بر قول شافعی  
 از برای او یا بنیه و از این جمله است قول فی حقیقه و مالک که این سبیل را که کار است  
 انشاء معز کند و با این مال شده احمد انشاء و در اخره و در ویشا و بنا بر قول شافعی  
 داخل این سبیل است خواه راه کند و یا بند یا انشاء کند و سحر باشد و از این جمله است  
 بی حقیقه و احمد که جایز است از برای شخص اینک هر کس خود را عطا نماید بیکس  
 خادج نکند او را و بوی غنی مال از میده کی او را با زادی برساند و بنا بر قول شافعی

عطا

عطا میشود از هر صنفی که فقر است و از این جمله است قول مالک و شافعی و در اخره  
 او واحد و در اخره و در ویشا او که جایز نیست نقل کوفه بیلد دیگر و از این  
 نموده است مالک که هرگاه و افق شود با اهل بلد حاجتی بر نقل میکند امام بی  
 بر سبیل نظر و اجتهاد و شرط نموده است احده و بخیرم نقل اینک برده باشد  
 ملبه که فقر شود و از این و گفته است ابو حنیفه مکر و هفت نقل کوفه مکر و اینک  
 نمائند و از بیوی فرای که حجاج باشد یا طایفه که ایشان عا حیشان پیش  
 باشد از اهل ملبه و در اخره مکر و هفت و از این جمله است قول اندک از  
 و غریبم اینک جایز نیست دادن کوفه بخلاف و جایز است از این جمله  
 و این شریکه داده است کوفه را با حلیه و و ابو حنیفه مجوز نموده است و  
 کوفه قطع و قطعات را بیوی می و از این جمله است قول فی حقیقه که غنی آنچه  
 جایز نیست فسخ کوفه بیوی و انکسب که مالک باشد رضای را از هر نوع  
 که باشد و بنا بر قول ابو حنیفه و در مشهور اینک غنی انکسب که مال حیل  
 باشد پس گفته است فخر عید الوهاب که ندیده ام اینک گفته باشد مال حیل و  
 داخل اغنیاء است بلکه گفته است میوان و کوفه قطره عطا نمود با کسی که مال  
 حیل در هم باشد و گفته است از برای عالم جایز است اینک احمد ما بدان صدق  
 اگر چه غنی باشد و در مذمت شافعی مشاط غنی اعتبار میشود و بقیه کسرا این  
 شخص جایز است اینک احمد نماید با عدم کفایت اگر چه مال حیل در هم باشد  
 باشد و هفت از برای شخص اینک احمد نماید کوفه را در صورتی که کفایت  
 برای او اگر چه کتب از حیل در هم باشد جایز است و در کتب مذمت شافعی  
 و گفته است احمد غنی انکسب که مالک نیچاه و در هم باشد با مالک باشد و هفت  
 از طلا و در ویشا و دیگر از او اینک غنی انکسب که ناما چیزی داشته باشد

و در ویشا  
 ما بودند میباشند  
 و ملبه که نقل میشود  
 حج



که او را کفایت نماید از قبل بخاندان یا جری عفار یا صاعده یا جری آنها و از آنجمله  
 اخبار و حسابها که اگر چیزی بقدر کفایت از سوال ناسر داشته باشد ضعیف  
 و محکوم و وجه چهارم که غنی مالک بودن بخواهد در وجه دیگر که او را باز  
 از سوال و از آنجمله است قولی حقیقه و مالک که جایز است دفع و کتب و کتب  
 فاد و باید و کتب بجهت صحه دفع و دین و دنیا و قول شایع و واحد جایز است  
 ذکر بجهت شخص و این جمله است قولی حقیقه و واحد در یکبار و در دو بار و این که  
 درگاه دفع کند کس و کوه خود را بر روی کسی بگذرد مطلق شود که غنی بود و جری  
 او را و بجا بر قول مالک و شایع در اظهار و قول و این که جری نیست او را و قول  
 در دو بار و دیگر این موارد و از آنجمله است اتفاق آنکه بر آنکه جایز نیست او را و  
 دفع دفع بر یکبار و مال و اگر چه بالا و در دو بار و آنچه را او میده و اگر چه نرماند  
 و مالک جایز است دفع دفع را بیوی جد و حبه و او را و در آخر چون در قول  
 این اشخاص و این جمله است و در آنجمله است قولی نه بلکه و در یکبار و در دو بار  
 که جایز نیست و از آنجمله است قولی نه بلکه که جایز نیست از برای مرد دفع دفع بر یکبار  
 و بنا بر قولی حقیقه جایز است دادن روزه بریده و خود و غیره اگر چه مالک باشد از مال  
 و از آنجمله است قولی حقیقه و واحد در ظاهر و در باطن و اگر چه جایز نیست از برای زن  
 دفع دفع خود اگر استعانه بخوبی مان در دفعه آن زن و اگر در غیر دفعه  
 صرف کند او را مثلاً از ضرر خود از غیر این زن و امثال این پس جایز است و از آنجمله  
 قول مالک و واحد در ظاهر و در قولی که جایز نیست دفع دفع بیوی بجهت المطلب  
 از حقیقه جایز است **در حجت که بگوید** در مدعی و غیره و در شایع و غیره و در شایع  
 دادن دفع بیک صف از هفت صف و صفین زن و در بیعیم بهر آنها جایز است و در  
 دادن دفع حق بیک صف از یک صف از اطفال ثانیه بیکبار و در حقیقه غیر خود  
 دفع

موقوفه  
 و محکم  
 روزه از بلند خود بیلد و دیگر جایز نیست مگر در صورتی بودن هیچکدام از صفین  
 فاد بهم که حایض از نماز و ناسطر دادن و دفع میل و سبیل و حجاب و نایب و حجاب  
 رسول و از اطفال ثانیات و بعد از حقیقت امام عصر و کوه و روزه و از اطفال ثانیه  
 و غیره و بیکبار از اطفال ثانیه و مالکین و دفع میباشند که آنچه را او میدهد و در دفع  
 و چند شرط از برای مالک بیکبار و بیکبار باشد شخص یا غیره و مالک را در سبیل و دیگر  
 سبیل باشد بقیع ها شوی نیست باشد و بیکبار از اطفال اهل اطفال و دفع در دو بار  
 و در اطفال و غیره است مالک این است که بگوید و از غیره از روزه دفع و از اطفال و این  
 جایز است که در سبیل و غیره و بیکبار باشد و از اطفال از سبیل الله و حجاب و دفع  
 بنا بر این و داخل و این و از اطفال سبیل شخص مطلق از بلند و غیره است اگر چه  
 خود غنی باشد و حقوق علی الحقه و غیره نداد و بخوار و منشی و این سبیل و در دفع  
 علی اختلافات در آنکه منشی فقر داخل حکم این سبیل است باینست و از اطفال  
 شخص فرض دارد که در اطفال از داده از اطفال و بیکبار باشد و معلوم شد که در دفع  
 از عاقل و بیکبار و این جایز نیست دادن دفع بیکبار و بیکبار باشد شخص که جایز  
 دادن دفع و بیکبار که در روزه و غیره و از اطفال و دفع سبیل الله و حجاب  
 خود را داشته باشد یا بیکبار یا باقی و غیره که دادن دفع با و از اطفال  
 و دفع و غیره است و در اطفال و بیکبار و در دفع و در دفع و در دفع و در دفع  
 و بیکبار و در دفع و در دفع و در دفع و در دفع و در دفع و در دفع و در دفع  
 روزه و اطفال است چه حجاب باشد و چه غیره پس باین جایز نیست دادن روزه  
 که فاد و بیکبار و کتب باشد اگر چه موجود جری نداشته باشد و بیکبار و در دفع  
 دادن دفع معلوم شود که بیکبار آن صفی بوده اگر وقت داشته باشد بیکبار و در دفع  
 برسان و اگر حق نشود از او ساطات و بیکبار و در دفع و بیکبار و در دفع و بیکبار



[illegible][illegible]

4























بسیار است و این مایه ایست چنانچه گذشت در اول باب و بنا بر قول شافعی در  
 آخرین که جاریست نباید در حج تطوع ارفیق و از آنچه است قول شافعی واحد  
 هر که دو است و اینکه جاریست از برای کسی که ساقط است از او وجوب حج  
 نماید از برای عزی میاگر او عوض دیگری حج نماید در آن فرض حج و نه باشد  
 از برای فرض خود و بنا بر قول احمد در دو باب دیگر آنکه منعقد میشود و یا منعقد  
 احرام این ناسیبا خود و نیز از عزی خود و بنا بر قول ابو حنیفه و مالک آنکه جاریست  
 با اقامه از هر دو برای او و از آنچه است قول شافعی واحد آنکه جاریست  
 نمودن بر کسی که حج فرض بر او باشد مگر اگر احرام بر نهد بنا فله منضم میشود  
 فرض و قبول او حنیفه و مالک جاریست حج تطوع از برای آنکه بر او است  
 و احرام او منعقد میشود یا آنچه منعقد نموده و گفته است ما فی عبد الوهاب  
 نزد من جایز نیست بعلیه آنکه حج نمودن نزد ما بر حج جایز نیست و این معصیت  
 چنانچه رفت نماز معصیت میشود **فیرحم** گویند و گفتند هیچ چنانچه در شرایع  
 عمر حج واجب شد و حجید حج از برای شیطیع در وقت هر یک که بیدار شود  
 که در آن وقت و عمر مفرد که برای حایزین کعبه است و از آنجا که در ماه یکشنبه  
 و مکرور است بعلیهم فبا سکه کشیده روز با عمر دیگر و بعد از آن وقت  
 بر شخص واجب فردی میشود و بنا بر آن بیفت عذر جایز نیست و هر که فوت  
 کسی بعد از آن وجوب حج و مکرر آنان ساقط نمیشود حج او با یک از اصل آنکه  
 او رضا نماید و عزم او حید و صبت کرده باشد یا نکرده باشد و حجی که از آن  
 میت میکنند از او ایکن بکده باید باشد و حج طعل حجی نیست ولی احوال است  
 اگر میت باشد و واجب نیست بر او حج است آنکه در طعل از عزم او محرم شود  
 و شخصی که مالکیت باشد حج بر او واجب نمیشود و عمل منوال چون حرام است  
 احتیاجی

احتیاجی اقامه معلوم نیست و این چندانی داشته باشد و کسی که بوزری و اجری  
 خدمت حاج بکده رود حج او حجی نیست و منعقد و وجوب حج بعد از اسطاعه از او  
 نمیشود و هر که شخصی شطیعی یا خارجی یا مال غنیمی بکده رود حج او حجی است و باید  
 همه عمل غصب و اگر بدون اسطاعه یا مال یا خارجی غنیمی حج نماید حجی نیست  
 از اسطاعه باید مجدداً حج نماید و اینها بر تحفظ و هر حاج قید از اسطاعه حج  
 لازم است و این دو مسئله که شرایع منظر فرستاد از نذر کن علامه حلی نقل شد و نیز  
 محقق میفرماید بعد از تحقق اسطاعه سفر از راه دنیا اگر مغیر باشد از واجب  
 واجب و نیت شرط منقطع غالب و رسالت مثل راه خشکی و شخص عاقل از زمین  
 بر اسطاعه مرض یا زمین گیری که عید بر روی بر او باشد یا بر اسطاعه بر روی  
 نداشته باشد سفر نماید و وجوب حج از قبل اینها ساقط است و باید ناپسندید بعد  
 از زمین ناپ و افع میشود حج یا پسندید و یا ناپسندید و از برای ناپ غیر ناپسندید  
 و شخص کور اسطاعه او محقق نمیشود و وجود بر نده که او را بر او اگر کسی بهم نشد  
 با خود مرتب بکشد نداشته باشد واجب نیست بر او حج و ناپ گرفتن برای صبت و بنا  
 شدن از نیت و عذر واجب و نیت حج است و نیز سفر باید جایز نیست ناپ شد  
 آنکه بکده و وجوب حج از او ساقط شده باشد و اگر داسمعه حج نماید بنا بر اسطاعه  
 حج نه از خود و نه از منسوب بکند و اینها حج منقذ آنکه حج واجب باشد باشد  
 جایز نیست و اگر حج نمود حج واجب از او ساقط نمیشود تمام شد و عذر کلام محقق  
 و از آنچه است قول احمد آنکه که مکرور نیست حج نمودن بیک از این اقسام و کیفیت  
 سه تا نه مشهوره علی الاطلاق و آن حج افراد حج فنی حج و آنست و بنا بر  
 ابو حنیفه مکرر است حج مران و شیع برای اهل مکه و از آنچه است قول احمد  
 آنکه که حج افراد افضل است از مران و شیع و قبول شافعی واحد در یکی از دو قول



آنکه حج منع از افراد اضلک و از آنچه است غلبه ای حقیقه و مالک با آنکه جایز است  
 او خالص بر حج و قبل از طواف و زوف و بقول شما می در یکبار در دوایب است  
 جایز نیست قبل از طواف ولی بعد از طواف جایز است الا طواف و از آنچه است غلبه  
 انه از بعد آنکه واجب بر دادن قربانی گوشتند مثل قربانی منع دنیا و قول  
 و داده نیست قربانی قربانی و بنا بر قول بعضی انه قربانی شریعه لازم است  
 ما از آنچه است قول شافعی و احمد در دوایب که حاکم بن مسعود حرکات می کنند  
 در کثرت نماز و نماز مکه و بنا بر قول ابی حنیفه کسب کرده باشد و نیست  
 از میقات نبوی حرم و بقول مالک حاکم بن مسعود حرکات می کند و در دوایب  
 و از آنچه است قول ابی حنیفه و شافعی که خون ریختن حیوان برای منع و از میقات  
 بیب احرام حج و بقول مالک واجب نیست و آنکه در حج عقیقه را نباید و اما  
 جواز حج پس گفته است ابی حنیفه و مالک آنکه جایز نیست حج بعد از آن حیوان  
 برای ذبح همراه با آوردن قبل از دو روز بخور شافعی گفته است و حج ذبح هدیه  
 شدن عمر است و از آنچه است قول مالک و شافعی که جایز نیست و در دوایب  
 سه روز از برای کسی که کم کرده باشد هدیه را مگر بعد از احرام حج و بنا بر قول  
 حنیفه و احمد در یک روز و یا شش روز برای آن شخص جایز است و در سه روز  
 احرام نبی و از آنچه است قول ابی حنیفه و شافعی در ظاهر و قول او که جایز  
 و در سه روز و یا بام الشرف و بنا بر قول مالک و شافعی در دوایب  
 و احمد در یک روز و یا بام الشرف او آنکه جایز است و در بام الشرف و از این  
 خلت قول مالک و موافق او که جایز است و در سه روز بام الشرف و از آنچه  
 قول انه ثلثه که خون نبی و در سه روز و یا هدیه سبب خون نبی و در سه  
 بر قول ابی حنیفه آنکه ساقط میشود و در او و فرار میگرد هدیه و در سه روز

راج از مدتها آنکه و در سه روز و یا بعد از این و جایز نیست  
 و در سه روز و بقول احمد اگر تا سبب عذر باشد جایز است ولی لازم شود  
 گرفتن او بعد از دفع عذر و در حجین اگر تا سبب عذر باشد از سال تا سال  
 لازم میشود او را خون ریختن و اگر باقی عذر خود را در حالتی که در روز بود  
 پس در روز و نه ثلثه مثل استغفار نبوی عذر گفته است ابی حنیفه لازم است او را  
 استغفار نبوی و از آنچه است قول شافعی و احمد از دو روز و یا واحد آنکه وقت و در  
 هفت روز و وقت از حنیف حاجی است بخانه خود و مراد از این و در سه روز و در هفت  
 صوم بل عذرات کرده روز معین شده سه روز قبل از عید و هفت روز دیگر  
 بعد از آن حاجت حج کنند است بخانه خود و در قول و در ای برای شافعی جایز است  
 کوفتن این هفت روز قبل از آنکه بخانه برسد و از برای وقت حوز این قدر  
 نیز دو قول یکی آنکه وقت خود حج از آنکه و این قول مالک است و در وقت فراغت  
 حاجت اگر چه بکشد باشد و این قول ابی حنیفه است و از آنچه است قول مالک و شافعی  
 منع و بکشد مانع میشود از اعمال عمره کرده است محرام از آنکه مانع باشد هدیه را  
 نماید و در سه روز و بقول ابی حنیفه اگر خوف عذر نموده باشد جایز نیست محرام  
 تا دو روز بعد بخور برای میان بر احرام خود بخور میشود برای حج و اما مثل آنکه  
 حج را بر عمره بر حج او توان میشود بر بعد بخل می کند از حج و عمره و در حج  
 در مذبح بخور بخانه در شرایع میفرماید بجهت از سه حج که منع و افراد  
 و توان باشد که از حج نمودن مانع و در این سه حج مخصوص محل احرام  
 که مضطربان در کتب فقهیه فرمود است و میفرماید افضل اشخاص حج در بین این سه  
 حج منع است و در سفر میاید او خالص حج و عمره جایز نیست چون هر یک عمل مستحب  
 در سفر و در ایضا واجب نیست بر حج کنند بخور قرآن قربانی مثل قربانی حج

ناجیه

بک

دو

رو

بک

بک

بک

بک

بک

بک

بک

بک

بک



و در این حقیقت اولی حقیقت اینست که احوال احوال کثیر است از قریب خانه خود و در وقت  
 فصل محرم شدن است از جفایان و دوری بعضی این قول را آورده است از کلام شایع و آن  
 قول اینست که اگر کسی در احوال ملک شود غیر احوال لادم بیشتر او را افضاء و قبول  
 لادم میشود او را افضاء مگر اینکه بگوید که باید بماند بقی **در محرم** در مدتی که  
 وقت احوال در سه ماه است که سوال در وی لغوه و در آنجا باشد و شایان حد  
 حلت و عین ماه و محرم شدن در قریب سه ماه یا برینست و اگر محرم شود قبل از این  
 احوال محرم نماند و منقذ میشود بلکه احوال محرم منقذ میشود و این برای احوال احوال  
 میباشد و آنست و قبل از این محرم شدن جایز نیست و این جایز نیست و دخول میکند  
 پس اگر چه گفته میشود احوال احوال ملک شود لادم میشود او را افضاء و اگر برای کسی که  
 شغل و کسبه ببرد و در اینست که جایز است دخول مدین احوال تمام شد و محرم تمام  
**باب الاحوال و محظورات** و در میان میان احوال و حرمان است که اگر چه ما آنکه  
 احوال شده است و او قولاً نه بلکه است اینست که محظورات خوش نبودن شخص و آن  
 احوال و بنا بر قول مالک جایز نیست مگر آنکه باقی ماند از برای او از آنکه در آن وقت  
 مانده که ناچار آن بعد از پوشیدن احوال مانده که ناچار آن مانده که ناچار آن  
 این احوال پوشیده میشود و در کفر نماز مخصوص احوال و قبول شایع و اگر چه  
 که باید محرم شود و وقت حرکت و راه افتادن حیوان سوار و او را بپایه باشد و وقت  
 شدن برای که هر دو آن وقت محرم شود و از این جهت است قول آنکه احوال شخص  
 منقذ میشود و اگر کسی بگوید مدین نیست منقذ میشود و قبول ای داده  
 منقذ میشود احوال شخص نیست و بلکه باقیم باقی شد باینست و از این جهت  
 قول آنکه حقیقت و مالک بر وجهی نیست و بنا بر قول شایع و احمد است که  
 گفتن و اما این حقیقت گفته است که باید که واجب است و حق که هر که همراه باشد

و از این جهت

و در این حقیقت اولی حقیقت اینست که احوال احوال کثیر است از قریب خانه خود و در وقت  
 فصل محرم شدن است از جفایان و دوری بعضی این قول را آورده است از کلام شایع و آن  
 قول اینست که اگر کسی در احوال ملک شود غیر احوال لادم بیشتر او را افضاء و قبول  
 لادم میشود او را افضاء مگر اینکه بگوید که باید بماند بقی **در محرم** در مدتی که  
 وقت احوال در سه ماه است که سوال در وی لغوه و در آنجا باشد و شایان حد  
 حلت و عین ماه و محرم شدن در قریب سه ماه یا برینست و اگر محرم شود قبل از این  
 احوال محرم نماند و منقذ میشود بلکه احوال محرم منقذ میشود و این برای احوال احوال  
 میباشد و آنست و قبل از این محرم شدن جایز نیست و این جایز نیست و دخول میکند  
 پس اگر چه گفته میشود احوال احوال ملک شود لادم میشود او را افضاء و اگر برای کسی که  
 شغل و کسبه ببرد و در اینست که جایز است دخول مدین احوال تمام شد و محرم تمام  
**باب الاحوال و محظورات** و در میان میان احوال و حرمان است که اگر چه ما آنکه  
 احوال شده است و او قولاً نه بلکه است اینست که محظورات خوش نبودن شخص و آن  
 احوال و بنا بر قول مالک جایز نیست مگر آنکه باقی ماند از برای او از آنکه در آن وقت  
 مانده که ناچار آن بعد از پوشیدن احوال مانده که ناچار آن مانده که ناچار آن  
 این احوال پوشیده میشود و در کفر نماز مخصوص احوال و قبول شایع و اگر چه  
 که باید محرم شود و وقت حرکت و راه افتادن حیوان سوار و او را بپایه باشد و وقت  
 شدن برای که هر دو آن وقت محرم شود و از این جهت است قول آنکه احوال شخص  
 منقذ میشود و اگر کسی بگوید مدین نیست منقذ میشود و قبول ای داده  
 منقذ میشود احوال شخص نیست و بلکه باقیم باقی شد باینست و از این جهت  
 قول آنکه حقیقت و مالک بر وجهی نیست و بنا بر قول شایع و احمد است که  
 گفتن و اما این حقیقت گفته است که باید که واجب است و حق که هر که همراه باشد

و از این جهت



بها قوی نموده و بنت الحرام هم نمود محرم شده است اگر چه نلیس نگردد و اما مالک <sup>نیل</sup>  
 بر وجوب نلیس شده است مطلقا واجب دانسته است قریب نزد و از او باطله  
 قول نه نلیس که محرم طبع نماید نلیس نه در نزد افاضتین حرم عقبه و بیول مالک طبع  
 قبل از ذوال دوز عرقه یا بد نکند و از اینها است قول ای حنفیه و سایر که جایز است  
 از برای محرم اینکه سایر بان نماید بجز یک مس نماید سر و از آن محل خروج و بنا و قول  
 واحد انطور سایر بر جزو آنکه جایز است برای محرم و بدو است فیه که خود را  
 و از اینها است قول نه نلیس که طایفه بر محرم و نه اگر میباید فیلاد و سایر خود  
 و طایفه کند دست خود را در استنسیب یا و بقول ای حنفیه قدر بر او نیست و در  
 و از اینها است قول شافعی و احمد که بنت پدر و یکسکه میباید در خانه را و در  
 نلیس برای الحرام و بنا و بقول ای حنفیه و مالک طایفه را و نلیس و از اینها است قول  
 انه نلیس که هرگاه بود نماید از برای شخص محرم و بقیان جایز است از برای او پوشیدن  
 در و حق که طلع نماید ساقی موده و از اینها است قول شافعی و ابو یوسف و بنت یزید  
 مکر در نزد ای حنفیه و از اینها است قول شافعی و احمد که حرام است بر زن پوشیدن  
 موده خود در حال الحرام و بقول ای حنفیه و مالک حرام است و از اینها است قول  
 نلیس بجز استعمال نوی خوش ظاهر لیس و بقول ای حنفیه جایز است محل نوی خوش  
 بر ظاهر لیس زن بیک و از برای محرم جایز است بخود موده و ند و پوشیدن و با حنفیه  
 قول ای حنفیه و مالک که جایز است از برای محرم خود در طعای که نوی خوش در انداختن  
 و در خود در آن فیه نلیس اگر چه ظاهر باشد نوی او و بقول شافعی و احمد فیه  
 در استعمال نوی خوش از اینها و لیس طعام و از اینها است قول نه نلیس که حرام است داخل  
 خوش و عطر یا بلیث و بقول ای حنفیه نوی خوش است و نه بر واجب میشود و طایفه  
 و از اینها است قول نه نلیس بجزیم و در حق مائی بر غنای نوی خوش نوی مثل و نوی و بقیان

الحائض  
 بر نلیس

اینها قهر واجب میشود و اما در غنای که نوی خوش نداشته باشد مثل شرح و در  
 مثل صوره و در دست و در و استعمال نمودن حرام است و قول در استعمال برای خیار  
 و گفته است حنفی بر طایفه جایز است استعمال او در جمیع اینها و در ویش <sup>نیل</sup>  
 صحن چنانچه در شراعی صفر نماید جایز نیست خوش و نمودن شخص خود را و بقیان  
 که در او نوی خوش نمایند بعد از الحرام و قبل از الحرام اگر نوی او باقی نماید مال الحرام و بقیان  
 استعمال و غنی که نوی خوش صفر داشته باشد احتیاطا جایز نیست و صاحب الحرام  
 در عقب نماز ظهرا و عصره دیگر اگر استغاث بقیان و اگر خود در و گفته باشد بنوی  
 پوشیدن الحرام خوانده و بعد محرم شود و در حق محرم شدن زمان مکرر نمودن او  
 برای سوره و پاد و در شراعی است و احراما بیک نیست نماید و در و نیست بقیان  
 حج را نماید و بقیان از نلیس هر از اجابت و بقیان را و از اینها است قول شافعی و احمد  
 الحرام آنها بقیان نیست منعقد نمیشود و اما احرام برای حج منع و افراد علاوه بر نلیس  
 نلیس نیز منعقد نمیشود ولی در حج فان مجزات شخص در بین نلیس و قبل از استعمال  
 هکذا که در بین بقیان منعقد نمیشود و بهر حال باید بقیان منعقد و زمان  
 نلیس و وقت ذوال دوز عرقه است در حج و در و وقت پیدا شدن و در و غنای  
 و سایر نمودن چیزی بر بالای سر محرم جایز نیست اگر چه باشد در حال نلیس و در و  
 لیس الحرام نداشته باشد و پوشیدن بنا و معلوب جایز است و نه در نلیس و در و  
 در و بلیث و وقت نمودن لیس جایز است و پوشیدن سر برای مرد حرام است  
 و پوشیدن موده و آنچه نیست عدم را پوشیدن جایز نیست و پوشیدن موده از برای مرد  
 جایز نیست در حال الحرام و لیس سر خود را پوشیده و موده را بان نماید و حرام است  
 استعمال بر نوی خوش در حال الحرام بر لیس و در هر چه باشد برای ملوک که اگر چه  
 در طعام خود نوی باشد و پوشیدن و با حنفیه جایز است با ظاهر و استعمال خیارا











کند پس بر اوست جزا و از آنچه است قول الله ثلثه انک جبارا فاسطیع کما ه حرم از برای  
 علف جبار یا دزدی و دوا و جبار بر قول ابو حنیفه جباری نیست و از آنچه است قول الله  
 و شایسته آنکه در حق مدبر منوره حرام است برین او و کفر همان ندارد و در حقیقت  
 مثل صید حرم مدینه و قبول مالک و احدث آنچه و قدیم مالک صید حرام است  
 باطل و در کفر نه میشود لیس سفا مل و طالع و در جوار بعل **در جوار** در مدینه  
 چنانچه در شرایع مفسرین است واجب میشود کفاره و مدبر بر حرم نسبت بر اوست و  
 چه کار چه قبضه آنچه جزین باشد و قدیم آن که کوفتند است با طالع و در کفر  
 و دزد و زور و بکار و راستدن موی اگر دگر بگویند باشد عده کفاره لازم میشود و اگر دگر  
 باشد کفاره مستعد لازم است و در استعمال بری خوش صید با این باشد چه برین  
 داخل طعم خوردن کفاره لازم است و بکار و در حاکم مستعد کفاره مستعد و بکار و در  
 همان پند کفاره دارد و کفاره آن که کوفتند بر حج نمودن و عذر حرم و طالع و در  
 خود خدا بکشد از مال و موهبت و غیر آن است و اگر کثرت ماله کفاره بصد و حج او برین  
 و مضایق آن در سال آید واجب است و تمام حاج فاسد یا بر نیاید و واجب رفتن  
 قصاص این همه ناسکه که حد از یکدیگر باشد در اعمال حج از بکشد و طالع یا حد یا مانع باشد  
 و بکار و طالع بکار کفاره لازم است مطلقا و در تنبیل رفتن در حال احرام با طالع و در حج  
 با ازال کفاره لازم میشود و بی باعث فساد حج میشود و کفاره و طالع بکشد و شری ما و  
 و کفاره قبیله بکسر کوفتند است و نیز علامه بنو یزید خربین حدیثی که حرم  
 ولی یا بیه او از حرم تمام نموده و در غیر ما و در هر دو حدیثی مفسرین با طالع  
 جازا و در مثل صید شری شود بر غیر ما و از آن بجزا و طالع واجب میشود و در کفر  
 حرم بر کفر حرم و مثل او واجب نماید و بکشد کفاره او بکشد بکسر کوفتند ماله است  
 در حرم مثل کفر نماید بکشد کفاره او و در احکام کفاره صید و غیر آن بر حج

مغنی و غایتی نیست و در آنچه از کفار آن مذکور شد بکشد و او دزد و بر شغل  
 مثل و در حج و صید حرم جباری نیست و عده کفاره را بکشد عده است و در  
 و در کفاره ای بزرگ از حرم بکسر کوفتند است و در کفاره بکسر کوفتند است و در  
 کما ه حرم کفاره نیست ولی مصیبت دارد و انصاف برین و در حرم مدینه جباری نیست و  
 صید در آن جباری نیست و کفاره هم ندارد **در صید** **در صید** در کفاره  
 بر آنچه است با طالع که احکام آن شده است و در او قول شافعی است که اگر کسر کوفتند و در  
 نه از برای حج مستحب است از برای او که عذر شود با حرام حج با طالع و قبول ابو حنیفه جباری نیست  
 که که انظر من مضایق آنکه بکار و در مال بکشد از مضایق بطلون حرم مدینه احرام و قبول  
 و شافعی در مدینه آنکه جباری نیست عذر نمون از مضایق بطلون حرم و در حال کفر  
 نیست بطلون احرام مگر از برای کسی که مکرر داخل شود و در حرم هرگز و مضایق و از آنچه  
 قول الله ثلثه که شحیت خواندن دوا و بیلند نمودن و در کفایت و در حال و طالع  
 مذکور نیز سند است و جباری بقرای لازم نیست و قبول مالک بر این است و در حال  
 دوا استعیاب ندارد و طوائف مذکور واجب است و جباری بقرای لازم است و از آنچه  
 قول الله ثلثه که طهاده و سر عود و سر است در محد طوائف و اگر کسر و طوائف  
 شود و موهبت و از آنجا نیامده نام ناید و قبول ابو حنیفه طهاده و در طوائف  
 و از آنچه است قول الله ثلثه که صحیح بر حجر الامور و شری است مثل بکشد بکشد او بکشد  
 و زباده است و قبول مالک صحیح نمون و در کفایت و از آنچه است قول الله ثلثه که صحیح  
 با فساد اسلام نمود و در طوائف او از جباری نیست و قبول ابو حنیفه اسلام نماید و قبول  
 اسلام او لازم است و بکن دشمنای خود را نبود و در همان بکشد از اسلام و  
 بکشد او از آنچه است قول الله ثلثه که صحیح فاضل و در بکشد و در اسلام نماید و از آن  
 و قبول این عباس و جبار بر این زبیر که اسلام این دورکن لازم است و از آنچه است قول







تر فرایند بر بی آنست و بقول مالک واجبست تراشیدن کل مریا اکثر آن و بقول  
 واجبست تراشیدن سه دانه موی و افضل تراشیدن کتف و از آنچه است قول  
 ثلثه که تراشیدن مریا باید تراشیدن شش است نماید و بقول ابی حنیفه تراشیدن  
 بطرف چپ نماید و لعین را غزوه است طرف راست تراشیده را تراشیدن  
 شده از برای او و از آنچه است قول ثلثه که اگر کسی را غزوه تراشیده باشد  
 مالک بی نفع و بر او و بقول ابی حنیفه اشجار ندارد و از آنچه است قول  
 با اشجار سوختن هدیه فان است که همراه بود چوب از حیوانات را بجهت حج  
 آن و هم چنین مستحب است اشعار و هکذا اگر شربا کار باشد باین قسم که طرف آن  
 پست او را مذکور بود بقول شافعی واحد و بقول مالک طرف چپ او را بریدن  
 نشانه کند و بقول ابی حنیفه اشعار حرام است و از آنچه است قول ثلثه  
 که مستحب است یک نعلین بگردن کوفتند بنزد ارد و وقت همراه بودن آن بر  
 فرایان و بقول مالک استخار نماید این عمل برای کوفتند بلکه برای شرب  
 استخار دارد و یکس و از آنچه است قول ثلثه که هدیه را اگر نذر نموده باشد  
 قابل میشود بواسطه نذر ملکیت از او و حق نذر او میشود پس صاحبش میشود  
 او را بقدر شد با بخت و بقول ابی حنیفه جایز است بیع آن و بشدیل بود  
 از بیبکری و از آنچه است قول ثلثه که جایز است انشاء پس آنچه زنا  
 از شرب هکذا بعد از دفع حاجه بجهت او و بقول احمد جایز نیست انشاء پس  
 و از این جملات قول شافعی که آنچه واجبست از برای شما و غیر از آن بخت  
 او خوردن حرام است و بقول ابی حنیفه خورده میشود از برای حج و ان  
 و منع و بقول مالک خورده میشود از جمیع فرایانهای واجبیه الاجزاء  
 واجبیه که محض فریضه باشد و از آنچه است قول ثلثه که مکروه است در بیع

در شب و بقول مالک جایز نیست و از آنچه است قول ثلثه افضل آنست  
 از برای فریضه هر موی که است و از برای فریضه حج مریا و بقول مالک  
 مکروه مجزی نیست و از این جملات قول ثلثه که وقت طواف رکن از  
 او در شب عید قیامت و افضل آن روز نحر است و آخری برای او نیست و  
 بقول ابی حنیفه اول وقت آن طلوع فجر تا غایت و آخر او دوم از ایام النحر  
 پس اگر تا حیض ندارد تا سیم ایام النحر لازم میشود او را فریضه و از آنچه است  
 قول ثلثه که واجبست استکراه نماید در دو می جرات با بخت و بخت  
 حنیف است پس بعد و بعدی پس بعد بحجیم عقبه و بقول ابی حنیفه هرگاه در  
 حرم را برخلاف این ترتیب منکرا نماید عاده میشود و اگر عاده نکرد  
 ترا و چیزی نیست و از این جملات قول ثلثه که ذوق محبت و بقول  
 ابی حنیفه ارتقا سنا است و باین طور گفته است عمر بن خطاب علیه السلام و از آنچه  
 قول ثلثه که اگر کسی حرکت نکند از منبر و در دوم تا غزوه و از آنچه است  
 او را آنچه و می جمع کرد بیع و بقول ابی حنیفه باید حرکت نماید ما را از منبر  
 بر او طالع نشود و از آنچه است قول شافعی واحد که هرگاه حاضر شود و غافل  
 طواف اما حنه حرکت نکند تا اینکه ظاهر نماید و بعد طواف نماید و لازم نیست  
 شرب او را هر حکم نماید شرب او را بلکه حرکت نماید با سایرین و سوار  
 دیگر شود و بقول مالک لازم است حیس شرب بر صاحبان اکثر از مده حج و سوار  
 بران و بقول ابی حنیفه تمام و شرط طواف نیست پس بعد از حیس طواف نماید و داخل  
 با حاج و از آنچه است قول ثلثه که طواف واجب است از لیجان حج مکروه  
 کسیکه امامه نموده باشد بلکه اگر برای او و دایمی نیست و بقول ابی حنیفه طواف  
 ساقط میشود پس امامه **مشرع گوید** در مده حیس چنانچه ذکر شد رایج میشود



در افعال و در عهد و خراجت یا فرقی که اول و دوم عهد بخود عهد از آن بخود  
 بعد سر برانند و آن طواف بجای آورد و سبزه بپاید و واجب در نماز است موی سبزه  
 در دست که سبزه بپاید اگر چه نریش چند دانه باشد و نریش تمام سبزه  
 و یک سبزه موی نداشته باشد مجرب است و اگر یک سبزه بر او در نریش سر باشد  
 نریش با چپای برای تراشیدن نفاذی ندارد از هر طرف چپای تراشیدن و اینها  
 مستحب است در عهد که همراه می آورند در سجده و آن مجرب است اگر تراشیدن اشعار  
 نقل از آن و اگر کلاه باشد نقل از اشعار و این که طواف را نریش تراشیدن  
 شکر کند که خون پیرن اینک و سوره او را بخون الوده نماید و نقل از این که  
 خرد و اگر نماز با خوانده باشد بگردن فریاد او زبان نماید و نیز سبزه بپاید عهد  
 قرآن خارج نمیشود از ملک آوردن او پس چای تراشیدن مفرود کلاه و سبزه بپاید عهد  
 اینکه نذر نموده باشد او را مخصوص که در استیفاء حق خدا میشود و از نقل از  
 میشود و سبزه در او بپایز نیست و اینها چای تراشیدن شکر کند عهد  
 زیاده بپاید او را عهد چای تراشیدن خوردن او کشت فریاد و اجبه و اگر خورد  
 آنچه خورد عهد او را صدق نماید و مستحب خوردن او کشت فریاد عهد  
 در سجده قرآن و فریاد سجده خوردن او کشت و در سجده فریاد و در سجده  
 و مکان در سجده و مکان در سجده خوردن او کشت و در مکان اگر معادن  
 باشد او را با حرام عظم و اگر معادن با حرام حج نموده باشد در من محل در سجده  
 و اینها علامه محل در سجده و سبزه بپاید طواف افاضه و زیاده و کراهت و در سجده  
 مثل طواف مذکور و اول وقت آن طلوع فجر و در سجده طواف و در سجده  
 از ایام تحرک و چای تراشیدن و این در و در اینها عظم سبزه بپاید و این  
 در و در جرات نریش بپایز نموده و اینها بپاید مجرب که اگر تراشیدن سبزه و سبزه بپاید

عید و سبزه بپاید چای تراشیدن و اینها سبزه بپاید و سبزه بپاید عهد  
 از برای دعا و در عهد نماز و سبزه بپاید عهد و سبزه بپاید عهد و سبزه بپاید عهد  
 ماه است و در و سبزه بپاید و سبزه بپاید عهد و سبزه بپاید عهد و سبزه بپاید عهد  
 ان شب و اینها طلوع افایه بپاید و در سجده چای تراشیدن و اینها سبزه بپاید  
 افاضه ماه است و در و سبزه بپاید و سبزه بپاید عهد و سبزه بپاید عهد و سبزه بپاید عهد  
 آورد و در سجده از لایم میشود و سبزه بپاید عهد و سبزه بپاید عهد و سبزه بپاید عهد  
 شکر کند که سبزه بپاید و سبزه بپاید عهد و سبزه بپاید عهد و سبزه بپاید عهد  
 و ذای ندارد **باب الاضاح و القصد** در بیان احکام متوع شدن از حج است  
 ماهی در میان سبزه بپاید عهد و سبزه بپاید عهد و سبزه بپاید عهد و سبزه بپاید عهد  
 سبزه بپاید عهد و سبزه بپاید عهد و سبزه بپاید عهد و سبزه بپاید عهد و سبزه بپاید عهد  
 در ایام که مخصوص است بلکه در حج است در حج و سبزه بپاید عهد و سبزه بپاید عهد  
 سبزه بپاید عهد و سبزه بپاید عهد و سبزه بپاید عهد و سبزه بپاید عهد و سبزه بپاید عهد  
 عهد نموده و سبزه بپاید عهد و سبزه بپاید عهد و سبزه بپاید عهد و سبزه بپاید عهد و سبزه بپاید عهد  
 در حج و سبزه بپاید عهد و سبزه بپاید عهد و سبزه بپاید عهد و سبزه بپاید عهد و سبزه بپاید عهد  
 حج اگر غلبه از نفس نموده باشد نذر طلوع و سبزه بپاید عهد و سبزه بپاید عهد و سبزه بپاید عهد  
 قبل از احرام سبزه بپاید عهد و سبزه بپاید عهد و سبزه بپاید عهد و سبزه بپاید عهد و سبزه بپاید عهد  
 در نزد مالک و سبزه بپاید عهد و سبزه بپاید عهد و سبزه بپاید عهد و سبزه بپاید عهد و سبزه بپاید عهد  
 طلوع و این بپاید عهد و سبزه بپاید عهد و سبزه بپاید عهد و سبزه بپاید عهد و سبزه بپاید عهد  
 حد طلوع سبزه بپاید عهد و سبزه بپاید عهد و سبزه بپاید عهد و سبزه بپاید عهد و سبزه بپاید عهد  
 میشود و سبزه بپاید عهد و سبزه بپاید عهد و سبزه بپاید عهد و سبزه بپاید عهد و سبزه بپاید عهد



هرگاه بعد از اتمام بیدار شود و ندانند آنرا و خود را از برای اقامت تحلیل او بیاورند و بعد  
 ظاهر منعند بشود احرام او و کثر هم در این حکم مثل قلم است مگر آنکه بوده باشد از برای  
 او شوهر و یا عیال و کرده میشود از آن شوهر یا عیال و در قبول محمد بن الحسن اعتبار کرده  
 از آن شوهر یا از آن عیال است و الا نه بلکه اگر با آن احرام زن در فریضه حج  
 غیر از آن شوهر و یا عیال باشد و از آنجمله آنکه جایز نیست از برای زن عیال  
 مگر باذن شوهر **مهرم که بد** در مذهب معتز و سایر غلات چنانچه در شایع میسر باشد  
 از حج اگر بیست و پنج دین باشد او را مقصد و میگویند و اگر بیست و یک باشد او را مقصد و  
 و کجا علمای اهل سنت و جماعه اطلاق محصور و غیره نموده اند چنانچه در مسئله  
 اطلاق محصور و غیره بیست و پنج دین شده است و بیاورند مذهب معتز و سایر  
 کنند و بواسطه منع دین نواز احرام را با اعمال بعد تمام نماید در جاهای تحلیل بود  
 و بعد از آنجا نماید و سر بر آید خواه در حرم باشد یا در جاهای واسطه و غیره  
 شود بعد از احرام در آنجا تحلیل جایز نیست بلکه بعد خود را میفرستد یا هر کس میبرد  
 و در آنجا قرار میدهد برای برنده فریاض روز و قه که رسید و در آنجا و محل آنرا  
 مثل این همین که فریاض شد شخص محرم در جای تحلیل بنماید و ایضا میفرستد  
 بر مقصد و در محصور قضاء حج که تحلیل نموده در سال دیگر از حج او واجب بود باشد  
 و اگر مستی باشد قضاء بر او واجب نبود ولی مستحب و تحریر نگاه در اهل احرام  
 با عیال و اگر خود شرط نماید که اگر در بین احرام بواسطه مرض یا دین متوجه شد  
 تمام باز در آن مقوم عید از تحلیل اگر حج او العیبه و قضاء را از آن است و اگر  
 بوده قضاء لازم نیست چنانچه علامه حلی ذکر کند که فرموده است و ایضا علامه  
 که احرام عید منعند میشود اعم از آنکه ما بین آن باشد یا بعد از آن و اگر  
 بادن او عیال و عیال او را تحلیل نماید تا آنکه عیال تمام نموده خود را تحلیل

شود

شود و اگر بعد از آن اتمام احرام شود و در بین احرام میباید اما او را تحلیل نماید و غیر  
 که جایز است احرام زن برای حج واجب بر او بعد از آن شوهر و عیال نیست شوهر  
 که منع کند و وجه خود را در محل واجب و در احرام و در حج طلوع بعد از آن شوهر برای  
 جایز نیست و شوهر هم میتواند او را منع نماید از حج طلوع **باب الا حجه و العقیقه** در  
 احکام فریاض بعد و عقیقه طفلی که از آنجا میآید که اختلاف شده است و در اول  
 آنکه ثلثه و در بعضی جاهای دیگر عقیقات که گفته اند احب است که ثلثه است و در بعضی  
 احب است واجب بر بعضی اهل تشیع و اهل اخبار نموده است در وجود او و قاضی  
 و از آنجمله است قول شافعی آنکه داخل میشود وقت ذبح بطریق آثار و در عید  
 مقدار نماز بعد و در خطبه اعم از آنکه امام نماز عید را بخواند یا بخواند و بیاورد  
 آنکه ثلثه شرط صحیح نماز خطبه خواندن امام است مگر آنکه او عقیقه گفته جایز است  
 برای اهل سواد آنکه فریاض نماید و من که طلوع نموده فریاض و گفته است خطا  
 داخل میشود و من احب عقیقه طلوع آثار و از آنجمله است قول شافعی که آخر وقت  
 برای اخراج از روز دوم ایام التشریق است و قبول عید چنانچه از برای  
 شد و فریاض در روز عید است و بیاورد و بیاورد و بیاورد و بیاورد و بیاورد  
 تا آخر ماه و از آنجمله است قول آنکه ثلثه که هرگاه فریاض واجب شده باشد  
 نوزده نوزده و بیست و شش ایام التشریق بلکه ذبح میکند او را بعد از آن  
 نضا و قبول ای عقیقه ذبح ساقط میشود ولی ذبح میشود بقضاء و از آنجمله  
 قول شافعی و آنکه آنکه تحلیل است از برای کسی که از آن فریاض دارد که خود را نرساند  
 و ناخن زانید و در عید اول و دوم عقیقه نوزده فریاض نماید اگر عقیقه از برای  
 نماید مگر در وقت و گفته است بوضیعه واجب است و تراعت ندارد و استحباب ندارد  
 و قول دیگر آنکه در این طومات و از آنجمله است قول آنکه ثلثه که اگر شخص طاهر شود و

ایام التشریق و قبول  
 ای عقیقه و آنکه تحریر







و بند بآن واجب میشود و نیز میفرماید چنانچه برای کسی که از آن اجتناب دارد  
 تراشدن سر و چیدن ناخن در عهد اول ذی الحجه بدو من حرمت و کراهه است  
 میفرماید لازم است در آنچه تمام بودن اعضا و اجزاء او است اجتناب کند و در عهد  
 حجه منبت و منوط در قطع دم صد فرسخت همین که حاضر بکشد او را میفرماید  
 و نیز میفرماید شرک است در آنچه است از آنچه جایز است بپس گرفتن از آن و در  
 و آن ناسبا بدست باشد و واجب است بر آن که در عهد اول ذی الحجه  
 نکند نماید بلکه از احرام میشود و جایز نیست خوردن گوشت در عهد اول  
 از روی نیت شود حرام میشود و حاصل بر پیغمبر تمام فرستادن استخوان و دانه  
 و میفرماید که هرگاه گوشت را شخص نیت اجنبه بخورد همان نیت اجنبه  
 دیگر از نیت با لفظ و اجرای صیغه نیست و شخصیت در وقت ذبح خواندن آن  
 و شخصیت در عهد از آن نفس اللهم هذا منك و هذا لی و غیر  
 خوردن ندی گوشت فرمای و نفی هم خوردن آن نفی ذرا و افضل اینست که  
 گوشت فرمای از آن نفی دهد و مکروه است خوردن آن و ایضا افضل فرمای  
 شرک است عبادان نکاد و عبادان گوشت بخورند چنانچه از این سه فرمای باید بود  
 ولی بر نیت افضل است خوردن گوشت و جایز است شرک خوردن گوشت  
 دیگر اختصاص نیست نیت ندارد زبانه بر این عهد و جایز است چنانچه  
 جایز است ذبح گوشت مغذی و محض و ذرا میفرماید که عقیقه نیز محبت  
 مثلا احبه و شتر و آن عقیقه نمودن نایام که مقتداست خواه برای و باشد  
 خواه در عهد حجت خدا نمودن اعضا گوشت عقیقه از آن مغاibel و گفتن  
 استخوان آن کراهه دارد و طبع نمودن آن استخوان دارد که عبادان طبع نمیشود  
**باب الله** در بیان احکام تذکرات بر آنکه احکام شده است خدا

ایم الله است اینکه لازم نیست و شخص را بسبب تذکره معصیت نکارد و بپایر اول عهد  
 از دور و آیت او تذکره معصیت مغفله میشود و در عهد اول و حلال میشود و واجب بود  
 بیایه قناده و از آنچه است قول شایع که هرگاه کسی نذر نماید ذبح نذر خود را با حلال  
 نفس خود و لازم نیست او را چیزی و قبول فی حقیقه و احمده و یکی از دور و آیت اول  
 میشود و از ذبح گوشت و باین قسم قائل شده است مالک و قبول احمده و در و آیت  
 لازم میشود و از قناده همین و از آنچه است قول شایع که هرگاه کسی نذر نماید  
 صحیح است و اجماع از مذبحی حق میزند مطلق و در قول دوم از نیت و عدم صحت  
 نذر است با اینکه مطلقا باید از آن نذر را بشرط یا صفت و از آنچه است قول شایع  
 که اگر کسی نذر نماید ذبح نذر خود را لازم نیست او را چیزی و قبول احمده و در و آیت  
 لازم میشود و از ذبح گوشت و در آیت دیگر احمده لازم قناده میفرماید و از آنچه است  
 قول شایع حقیقه و مالک که اگر کسی نذر نماید ذبح لازم میشود و از نیت و قبول  
 که بکار نذر و لازم میشود و از قناده نذر آن و قول دیگر شایع اینکه عقیقه  
 نذر و کین قناده همین و از این جمله است قول شایع که نذر فری و ذبح صحیح است  
 بگوید اگر بگوید مومن با طاعت شخص بر نفس خدای و نذر و نیت دوزخ کردن فاحش  
 دادن سپردن امور و نیت صبر است بین و مالک باین نذر بر حال و غیر نیت و از دادن  
 و قبول مالک و احمده اینکه میفرماید و از قناده و نیت میشود و اینکه شایع است  
 طایفه است قول شایع که اگر کسی نذر نماید اینکه جمیع اموال معینه خود را نذر  
 نماید لازم است او را نیت و بپایر و قول صحاح و حقیقه اینکه نذر و نیت باید  
 جمیع اموال مذکور خود استخوان و در قول دیگر اینکه نصف مکتب جمیع نیت  
 از اموال خود و در و آیت دیگر و نیت میشود و قبول و نیت و از آنچه است  
 از مایه و نیت مالی و از آنچه است قول مالک و احمده و شایع در اجماع و قول و اینکه

جمیع آنچه از مالک و نیت  
 است باید نصف نماید  
 است







وَاِذَا اُجْعِلَتْ اَنْفُ الْوَلَدِ نَزَلَتْهُ جُحُورُ خُورٍ هَرَّ حَاجِبُهَا لَمَّا اَنْبَاعُ كَذَبِهَا كَرِهَتْهُ  
 وَجَزَاءُ مِثْلِ بَشَرٍ يَلِيْلٍ دَكَّرَ وَبَلَدٍ دَخِرَ وَكَرِهَتْهُ وَيَقُولُ مَا لَكَ مَا لَكَ مَا لَكَ مَا لَكَ مَا لَكَ مَا لَكَ  
 كُوشُ ابْنِ مَذْكُورٍ اَمَّا كَاهِرُ وَاِذَا اُجْعِلَتْ اَنْفُ الْوَلَدِ اُجْعِلَتْ اَنْفُ الْوَلَدِ اُجْعِلَتْ اَنْفُ الْوَلَدِ اُجْعِلَتْ اَنْفُ الْوَلَدِ  
 وَيَقُولُ سِجِّي دَرْمَاوِي حَلِيَّةٌ عَمَّارُهَا لَيْتَ كُوشُ لَيْتَ وَاِذَا اُجْعِلَتْ اَنْفُ الْوَلَدِ  
 وَاحِدٌ حَلِيَّةٌ كُوشُ دَوْمَاةٌ وَتَعْلَاوُ وَيَقُولُ مَا لَكَ كَرَاهُ دَاوُودَ خُورُونَ كُوشُ اَبْنِ  
 وَيَقُولُ اَبْنِ حَنِيفَةٍ حَرَامٌ اَسْتُ كُوشُ اَبْنِ دُو وَاِذَا اُجْعِلَتْ اَنْفُ الْوَلَدِ مَا لَكَ دَوْمَاةٌ حَلِيَّةٌ  
 كُوشُ يَوْمَا رُوْشُ دَشُو وَيَقُولُ اَبْنِ حَنِيفَةٍ كَرَاهُ دَاوُودَ خُورُونَ كُوشُ اَبْنِ  
 وَيَقُولُ اَحَدُ كُوشُ يَوْمَا مَبَاحٌ وَدَرْمُوْشُ حَرَامٌ دُو وَاِذَا اُجْعِلَتْ اَنْفُ الْوَلَدِ  
 فَوَلَدُ اَبْنِ نَزَلَتْهُ خُورُونَ حَشْرًا اَلَا اَنْفُ مِثْلِ رُوْشٍ وَهَلِيَّةٌ وَتَكْرَرُ وَتَكْرَرُ  
 شَدَّ مَا يَدَارُغُلُ بَكُونُ خُورُ وَيَقُولُ مَا لَكَ كَرَاهُ دَاوُودَ خُورُونَ وَصَحِيحٌ اَسْتُ حَلِيَّةٌ  
 رَجَا لَمْ يَدُمُ عَدَمُ اَنْفُ اَبْنِ وَاِذَا اُجْعِلَتْ اَنْفُ الْوَلَدِ اُجْعِلَتْ اَنْفُ الْوَلَدِ اُجْعِلَتْ اَنْفُ الْوَلَدِ اُجْعِلَتْ اَنْفُ الْوَلَدِ  
 وَيَقُولُ مَا لَكَ خُورَةُ مَبْشُورٌ اَنْفُ اَنْفُ اَنْفُ اَنْفُ اَنْفُ اَنْفُ اَنْفُ اَنْفُ اَنْفُ اَنْفُ اَنْفُ اَنْفُ اَنْفُ اَنْفُ اَنْفُ  
 فَوَلَدُ مَا لَكَ وَشَايِعُ كَهَلَا لَيْتَ خُورُونَ كُوشُ خَارِبُ وَيَقُولُ اَبْنِ حَنِيفَةٍ اَحَدُ  
 حَرَامٌ اَسْتُ خُورُونَ كُوشُ اَوُ وَيَقُولُ مَا لَكَ بَايِي بَيْتُ مَجْزُودُونَ كُوشُ خَلْدُ وَاِذَا  
 نَدَّ كَيْدُ شَدَّ مَا يَدَارُغُلُ اَبْنِ كُودُ بَيْتُ كَرَاهُ مَبْشُورُ دَاوُودَ وَاِذَا اُجْعِلَتْ اَنْفُ الْوَلَدِ  
 وَاحِدٌ وَشَايِعُ دَرْمُوْشُ اَمَّا حَرَامٌ اَسْتُ خُورُونَ كُوشُ تَعْلَاوُ وَيَقُولُ مَا لَكَ  
 مَكْرُوهٌ وَاِذَا اُجْعِلَتْ اَنْفُ الْوَلَدِ اَبْنِ حَنِيفَةٍ وَشَايِعُ دَرْمُوْشُ اَمَّا حَرَامٌ اَسْتُ خُورُونَ كُوشُ  
 حَرَامٌ اَسْتُ وَيَقُولُ مَا لَكَ مَكْرُوهٌ فَطُ وَيَقُولُ اَحَدُ دَرْمُوْشُ دَرْمُوْشُ اَمَّا حَرَامٌ اَسْتُ  
 وَدَرْمُوْشُ دَرْمُوْشُ اَمَّا حَرَامٌ اَسْتُ وَاِذَا اُجْعِلَتْ اَنْفُ الْوَلَدِ اَبْنِ حَنِيفَةٍ مَكْرُوهٌ مَبْشُورُ اَنْفُ  
 خُورُونَ مَكْرُوهٌ وَشَايِعُ اَبْنِ اَسْتُ مَبْشُورُ دَرْمُوْشُ اَمَّا حَرَامٌ اَسْتُ خُورُونَ كُوشُ  
 خُورُونَ مَبْشُورُ اَبْنِ خُورُونَ مَبْشُورُ اَبْنِ خُورُونَ مَبْشُورُ اَبْنِ خُورُونَ مَبْشُورُ اَبْنِ خُورُونَ

دور است موده اند که وقت نموده است مالک دوا و بنا بر قول احمد خورده و میبرد  
 جمیع آنچه در تجارت مکنفله و فایده و کسب و عیال است غیر ما به در نزد او  
 بسوی دشمن مثل خوک در دهن و سگ او و بنا بر قول بعضی اصحابی است و اینست  
 نزد ایشان که خورده و میبرد جمیع آنچه در تجارت مکنفله اند بغير از ایشان که خورده  
 سگای و نه خوک ای و نه مورخان و نه عقربان و نه مردان و نه حیواناتی که سینه  
 در حرا بوده باشد خورده نمیشود و بر هیچ داده اند بعضی شایعه کرده اند که در تجارت  
 حلالست مکنفله و عاده و خرچند و لازم نیست و از آنچه اولاً نه نشسته بکوهش  
 حیوان بجای خود از شتر و گوسفند و غیر این دو و بقول احمد حرام است خوردن  
 گوشت و شیر و تخم اینها **مهرچم که بد** و بعد صحن خلیج و در تاریخ مکتوبه  
 خورده و میبرد از حیوانات است شتر و گاو و گوسفند و گاو خنده دارد خوردن  
 است و ما طر و الاغ و غیر اینها حیوانات پرند حرام است گوشت حیوانات  
 از آنها چهاران اصناف پرند است که صاحب چنگال و هوا باشد که بواسطه او غایب  
 بر پرند دیگر مثل بای و عقاب و عقار و شایه این است که صاحب چنگال ضعیف باشد  
 مثل شتر و نه در غراب و دور است بغير ما به و میگوید اند حرام است  
 ابع و غراب و بوی که در کوهها مکن دارد و حلالست گوشت فالح که غراب و مرغ  
 و صیغری از نهاده اموالش پس بفرست دادند و خط نفاعه کلیه ندارد مثل  
 غنای و حاد و گوشت همد کردا خنده دارد و در خطان دور و این و آن  
 گاو خنده است و ناخن گاو خنده دارد و میگوید حرام است و هم چنین میگوید حرام  
 از میان حیوانات آنچه در نهه باشد و علامت آن اینست که صاحب ناخن بایش باشد  
 از آنکه فروایند مثل شتر و بیل و گاو و خر و ناخن باشد مثل و باده نمند  
 و خر و گاو و بیل و حرام است گوشتان و هم چنین در جلب و خر و گوشت



و در کتب معتقیده که حاضر بود در کتب نوشته ولی مطابق آنچه از اخبار و آثار و جمیع متون  
سؤال شده میفرمایند اظهر خوش است یا خیاره میفرمایند که در کتب معتقیده  
کلام حرام گوشت هستند مثل سوناد و موش و حیوان و غیر حیوان و مکرر و کرم و زحار  
و خلد هم مثل موش است و در حرمه و در مرغ حلال است بشرط آنکه ذبحه کوفه شود چون  
نذیکه مرغ کوفه است و ذبحه و همچنین میفرمایند خوردن و آشامیدن از حیوانان حرام  
مکرمه که حاضر است باشد و در اصل چه طعم و باطع باشد یا در نجس باشد و باطع  
در با ذلیل است و در کوفه و در نجس و در کوفه و در کوفه و در کوفه و در کوفه  
و در میفرمایند هر یک از حیوانات حلال گوشت خواه پخته باشد یا غیر پخته اگر  
نجاسات خوار باشد حرام است گوشت آنها قبل از اسیر و از برای هر یک اسیر و نجس  
مثلاً اسیر مرغ خاکی سه دوز است که باید حلق با دوز باقی ماوید هستند  
اسیر مرغ آبی پنج دوز است و اسیر و شتر و حمل و دوز است و کلام معتقیده و در کتب  
و در کتب معتقیده اسیر حلال میشود گوشت آنها تمام شد و از آنجمله اسیر و در کتب  
که جایز است از برای مضطر خوردن گوشت میهنه و از این میهنه و میهنه و میهنه و میهنه  
خوردن میهنه و در حال اضطرار و از آنجمله اسیر و در کتب معتقیده و در کتب معتقیده  
و در کتب معتقیده از برای مضطر پختن از پخته بلکه بکشد ستر میهنه باید بخورد  
و میهنه مالک و احمد در کتب معتقیده و در کتب معتقیده و در کتب معتقیده و در کتب معتقیده  
از پخته و میهنه و در کتب معتقیده و در کتب معتقیده و در کتب معتقیده و در کتب معتقیده  
جایز نیست غیر از ستر میهنه و در کتب معتقیده و در کتب معتقیده و در کتب معتقیده و در کتب معتقیده  
نابینا و در کتب معتقیده و در کتب معتقیده و در کتب معتقیده و در کتب معتقیده و در کتب معتقیده  
و از آنجمله اسیر و در کتب معتقیده و در کتب معتقیده و در کتب معتقیده و در کتب معتقیده و در کتب معتقیده  
از برای مضطر باقی شود میهنه و طعام غیر طعام غیر از بخورد اگر پخته باشد

五

صاحبان غایب بشرط ضمانتد زائران نمایند و بقول حاجیه دیگر از احکام است  
و بعضی احکامی است که مثله ذبح خورد و طعام خور زائران نمایند و از انچه است  
اضافی اند از بعد که در حق مباح بجز معتد است نظیره او و ضعیف و هم قول  
و بقول بعضی از ایشان که در حق غیر مباح میشود بغیر دادن و از انچه است  
از حیثه و شاهی که مباح است بپنجها و انچه از که حرام نوده است خداوند  
فرموده و در بعضی که در حق کشته آن فرمودی نمایند و بقول مالک در بیان آن  
و حرام است و در روایت دیگر مکرر است و از برای احمد هم در روایت  
مثل مالک و از این مسئله و اختیار نوده اند حاجیه از احکام احمد غنی هم از احکام  
کراهت از بعضی از ایشان جویند و از انچه است قولی از حیثه که کراهت  
مستطرد شود بخوردن شراب بجهت تشکیک با ذواتی جایز است خوردن آن روا  
است و دیگر از افعال شایعه نیز چنین است و بقول شافعی در ارجاع اند و قول او مطلقا  
صحیح است خوردن شراب و بقول احمد شافعی از برای قطع جایز است و قولی  
مذلول جایز نیست و اختیار نوده اند این قول را با جمیع و از انچه است و لایق  
تائید که جایز نیست از برای کسی که بگذرد باغ ملک غیر خودش فان باغ دیگر  
نماید اینکه بخورد از میوه نادر آن ندون مرده مکرر دادن مالک آن و اما در نما  
مرده پس بخورد بشرط ضمانت و بقول احمد در یکی از روایات و اینکه ضعیف  
از برای او خوردن از زمین آن باغ در حق ضرر و ضمانتی هم بر او وارد نمیشود  
و در روایت دیگر اینکه در مقام مرده ضایحت و ضمانت هم ندارد و از انچه  
قول اند تائید با شجایه میمان نمودن مثل شخص ملکی از بطور و خوردن  
مرده نماید نزد یکی او و بنوده باشد صاحب دکان ضرر دمی هم بر او نیامد و  
بقول احمد و اجابت چنین مهربانی کن بکف اجابت و سه شنبه است



وهرگاه اشناع نماید این واجب باشد بر بدن او و از آنجمله است قول الله  
 که بگویند کینه از آن و ضایع است و بنا بر این هر چه در ظاهر و قول الله  
 افضل است کینه با کینه بجای آید **مهرجم گوید** در مذبح محقق چنانچه در کتاب  
 جابر است از برای مضطر خوردن گوشت میت بعد رسد من بطوریکه دفع  
 اضطرار را از خود نماید و هرگاه در مقام اضطرار یافت شود میت و طعام غیر  
 اگر چه طعام غایب باشد و شخص مضطر را مافوق خوردن طعام نباشد و  
 دادن میت طعام را ندانسته باشد یا بدو نمیده یا نموده طعام غیر بخورد  
 و در مقام امکان میت طعام ضمان بر او لازم میشود و در صورتی که میت  
 و ندادن طعام را بعضی بایستاد و بعضی و عدم میده شخص را بخورد طعام خوردن  
 جایز است هر چند میفرماید که هر چه دروغ میگوید بشود و در نجاست  
 بایست و نیز میفرماید حیوانی که کذا میگوید و مضاری باشد حرام است  
 ایشان و غرضی در اجزای ذبحه بین گوشت و دینه نیست کلام حرام است و در دیان  
 در صورتی اضطرار از جهت دفع عطش یا ندادن خود قوی نداده اند ولی میفرماید  
 که شیخ حویلی در مبسوط میفرماید جایز نیست دفع مزیدن بشوای و در نجاست  
 مشکوکات فرموده و اهالی که باین چیزی از مسکوکان باشد اکل و شرب این جایز نیست  
 و جایز است در مقام مزوده اینکه بحیثه ناخوشی چشم شرب و غذا و مانند آن  
 میفرماید جایز است از برای مزه و گشنه میانی اینکه از بنوه آن بخورد و شرب  
 مزومه در کتب همبند و آنچه از کلمات علماء واحادین مستفاد میشود انبیا  
 میمان نمودن شخص مؤمن منجبت مطلقا و افضل کینهها بحیثه تحصیل معاش  
 کینه بجای آید است **کلام الحاکم و التالیف** برادر علیه السلام که احکامان شده است  
 قول الله که جایز نیست هیچ کس از حیوان بپزدان و ناخن و بقول الله

صحیح است هیچ نمودن بپزدان و ناخن در صورتی که بوده باشد منقصل از شخص ذبح  
 و از آنجمله است قول الله که واجب است طبع نمودن حیوانی که در وقت ذبح  
 نباشد و بقول شافعی واجب است طبع حلقوم و در بقول ابی حنيفة واجب است  
 سه چیز که حلقوم و در و جگر و دانه باشد و از آنجمله است قول ابی حنيفة و شافعی  
 که هرگاه ذبح نمایند حیوانی از این سران و باقی نماید در او جگر منقعه در وقت  
 حلقوم حلال است و اگر چنین باشد نماید پس حلال است و شافعی میگوید حیوان  
 بخورک شده یا خروج خون و بقول مالک و احمد حلال میشود و در انصاری  
 و از آنجمله است قول الله که اگر نمیخورد از آن حیوانی که ذبح نماید شود یا ذبح نماید  
 آنچه را که نمیخورد حلال است یا را صد و بقول مالک اگر ذبح نماید شرب یا غیر  
 نماید گوشتش را بپزد مزوده خود و میشود و محل نموده اند بعضی اصحاب مالک  
 عدم اکل را و را صد و از آنجمله است قول الله که اگر ذبح نماید حیوان حلال است  
 پس بپزند در شکم و دینه میت را حلال است خوردن آن و بقول ابی حنيفة حلال  
 است **مهرجم گوید** در مذبح محقق چنانچه در کتاب میفرماید واجب است در ذبح کردن  
 از جهت صوابه است از برای حلقوم و در جگر و در برای طعام و شرب و حلقوم  
 جگر و فستق و در جگر و در فستق است که احاطه بحلقوم دارد از هر طرف و جگر  
 در صورتی امکان بریدن بعضی از این اعضا و همچنین میفرماید صحیح نیست اندک  
 و ذبح نمودن حیوان مگر با این در مقام امکان و در صورتی بودن آهن و خون او  
 ذبحه جایز است هیچ نمودن آنچه طبع نماید و کذا را اگر چه خوب و دفعه ششم بوده  
 را با واقع میشود و ذبح ناخن و دندان در مقام مزوده بعضی گفته اند میشود و بعضی  
 گفته اند میشود و اگر چه منقصل هم باشد و میفرماید باین برای حلیت ذبحه چند  
 اول آنکه باید ذبح کنند آن را با دست یا در حلق مثل بکر یا بر این و ذبحه حلال است







و از آنکه است قول نه ناله که هرگاه دایم شخصی کند آورد پس بگوید مدار صدق بود  
 حلال میشود و میگوید و چنانچه اگر بگوید باشد و آن دام حربه و بواسطه حذر آن  
 گشته بود حلال است و از آنکه است قول نه ناله که هرگاه وحشی شود حیوان از حیوانات  
 انسانی بطوریکه مدتی بر کوفتن آن نباشد پس که آن زمانیکه مدتی بر او باشد مثل  
 دکن و وحشی است و میگوید مالک ذکا و مثل ذکا و حیوان انسانی است و از آنکه است قول  
 شایسته و احد در یکی از دو دوایب است که اگر عید بل و وصف نماید بواسطه انداختن  
 حلال است هرگاه از دو قطعه آن به حال و میگوید و چنانچه هر دو قطعه آن حلال میشود  
 مساوی باشد و میگوید مالک اگر بگوید باشد قطعه که ریادت کمتر از نصفه در حلال است  
 و اگر بگوید که حلال است بزرگتر و آن قطعه که کوچکتر است و از آن حلال است هرگاه  
 و میگوید احد هرگاه و دو شود ناله که هرگاه صید از دست صاحب برون رود ملکیت او از دستش و از آنکه است قول  
 از چاد و در حلال ملکیت او است و ناله که هرگاه صید نماید کسی برنده حروف را و از او جدا شود و از آنکه است قول  
 صید را باید میشود  
 ساختن است پس چه و فرایک که در مکان هفت ملکیت این شخص را باید میشود و میگوید ملکیت  
 اگر بواسطه طول ملکیت گرفته باشد یا بنگار از ملکیت او برون میرود و مثل شود  
 و مرد میباشد بملکیت صاحب مکان تا بی تمام شد بوی اول محضر خایه  
 و در مدد هب محض خایه و در شایع صید باید حیوانات شکار نمودن بجای آن که  
 مکر باشد صید شکار را با او پسند سک و بر آن و عقاب و دام و شبکه و غیر هم  
 خود را میشود از حیوانات صید شده مالدی که نذ که بدی خود هیدان با حق  
 او دارند و اگر صید از انداختن الله با و با او است با بود میل از نذ که  
 حلال میشود مگر آنچه که از آن حکم داده شده گشته باشد و در و سل عمل شده و صید  
 آن مساوی ندارد و معلوم است سک مشروط است بر آنکه حیوانات صید  
 نباشد که اگر صید شود و از برای صید رود و اگر مکر را و نذ او را باید مشروط است  
 شکار را

شکار را که بگوید بخود و دیگر اینکه خون او را میخورد و مشروط است که او را مکر بخورد  
 برای این احوال همین که بگوید این احوال را حلال باشد و معلوم میشود و از آنکه است  
 در وقت فرستادن سک یا انداختن باز و بر سریم الله نفس که اگر مکر را باید حلال  
 و هرگاه زخم بود سک قبل حیوان را و نکت او را اگر جمیع مسخره صید باشد حکم  
 ذبح شدن را داده و اگر بگوید باشد جمیع او مسخره و زمان هم و شغل ذبح او را  
 باشد حلال میشود مگر مذکوره و اگر وصفت نداشته باشد زمان مجله ذبح او  
 و هرگاه سک شکاری حیوان را بواسطه افادن بر او از نعل تلف نماید حلال میشود  
 حلیان را بواسطه زخم زدن میشود هرگاه باز و صا و حیوان را شکار نماید حلال  
 بعد از آن حلال میشود خواه صید از مروج نمودن از آن شکار خود را باشد یا بخورده باشد  
 و هرگاه سک شکار حیوان را زخم نماید پس صید از زخم خوردن غایب شود پس باید  
 صید حرام است خوردن آن و هرگاه حیوان را شکار کند و دام و ناله شکار نماید حلال  
 صید را در میان ناله صید حرام است خواه بخورد خود بخورد یا بواسطه صید صید کرده  
 دام است و هرگاه حیوان انسانی بکشد یا بجایه و ناله افند که توان برون آورد  
 حکم وحشی و شکار را بهم میرساند و نذ که آن مثل حیوانات شکاری وحشی میشود و هرگاه  
 حیوان را بواسطه انداختن الله که برای شکار صیاد کرده اند و وضع نماید بک  
 هر دو قطعه حلال باشد هر دو حلال هستند و اگر یکی حلال باشد و دیگری حلال  
 حلال است و نیز میفرماید هرگاه حیوان را کسی شکار نماید تعداد آن را برون  
 باید مکانی شایع حلال شکار کیفر میکند از آنجا که هرچ ملک صید بود بک  
 از او را مار ملکیت نماید باید برون نذال ملکیت او را میشود و ملک صاحب است  
 و اگر از مار ملکیت در او نباشد پس ملک صید کننده آن میشود مگر آنکه مالک است  
 کتاب صید و شکار که در این باب است و این کتاب را در میان ما که اختلاف



































در میان آن سوال میشود از اصل جزو از نسبت چه یک صفت او این باشد و این  
عمل میکنند و بقول این جنس قول قولی است در نسبت ماسوکتند و در  
قول قولی است مطلقا **بسم کبر** در مذکور است چنانچه در شرح میفرمایند  
در لزوم منفرد بودن فخر آن و بدین فضل لازم میشود و لازم است از آن در بدین  
شرط نیست پس بعد از فخر این اگر خود نماید بر این بشرط و بعد از این  
بطلان میشود و شرط است در این آنکه این ملوک باشد که نشان منفع شد از او  
چون باشد هیچ او بر وجه شایع جاز است بعد از هیچ و انتفاع از او و انتفاع  
هرگاه بنده از این که دارد شخص خود فخر از آن نماید او را بر کمال بدین میفرمایند  
جائز است و شایع در این فخر از آنرا و اگر بدین اذن او باشد هیچ نسبت  
میفرمایند هیچ نسبت در این نسبت قبل از قبولی مثل در این که بدین که  
من بعد بگوید با بر این چیزی که بعد بخورد و میفرمایند هرگاه در مقابل ده تومان  
در حق گذارد و بعد ده تومان دیگر لازم شد او را میفرمایند این در این که در این  
و بعد و انتفاع میفرمایند جاز است از برای مرتبه هیچ مرتبه بدین را من با آنکه  
بسیار از اینجانب را من داشته باشد و در صورت عدم و کمال و دادن برای مرتبه  
جایز نیست هیچ در حق بلکه در صورت تمام من در این و مطالب آن و نقد را من  
مرتبه و اما در این باید نکود و تحاکم نماید و وقت تکلیف حال که اجبار از آنرا است  
در این پایه هیچ مرتبه و در این میفرمایند هرگاه اختلاف نماید از این مرتبه مدد در این  
مثل آنکه را من گفت که مقابل ده تومان در این که لازم دادم و در این که مقابل  
بیت نموده گذارد و در این صورت قول قول از آنرا است ماسوکتند در صورتی که مرتبه  
ایستادند و ده تومان در این میفرمایند مرتبه این است و مرتبه نزد او حکما  
دادند و بلیغ مرتبه و خان مرتبه و در این صورت مگر میفرمایند با فخر و در صورت  
در این

در این مرتبه مثل ماسوکتند و مرتبه و در این که گفتند و در صورت  
هلاک مرتبه و ماسوکتند و در این که گفتند و در این که گفتند و در این که گفتند  
قول قولی است ماسوکتند **باب الاصل** در دنیا اقسام است یکی از عمل صالح  
اختلاف نموده اند و در قول مالک و شافعی و احمدی که هر یک مفسر در نزد مفسران  
بشرط احاطه در این مرتبه و در تکلیف حالت و حال مفسر این مطلب و از برای هر یک است  
مفسر این مطلب و این که مرتبه و در این که ماسوکتند و در این که ماسوکتند و در این که ماسوکتند  
و مانع که انتفاع نماید از این آن و در این که ماسوکتند و در این که ماسوکتند و در این که ماسوکتند  
مجرم کرده و بنشیند و مفسر بلکه حبس میشود و این که از آنرا بدین و این که از آنرا  
او عالم باشد مفسر ماسوکتند حال که در او و مفسر و در این که ماسوکتند و در این که ماسوکتند  
و مال او دنیا بود و در این صورت و مانع از این مفسر و در این که ماسوکتند و در این که ماسوکتند  
در این باشد و در این او نیز در این باشد و این که ماسوکتند و در این که ماسوکتند و در این که ماسوکتند  
قول مالک و شافعی و احمدی و در قول او که مانع میشود مفسر و ماسوکتند و در این که ماسوکتند  
از حجب بر او چه بیاید یا حجب یا غیر اینها از مفسران و بقول احمد و در این که ماسوکتند و در این که ماسوکتند  
او مانع نیست مفسر ماسوکتند و در این که ماسوکتند و در این که ماسوکتند و در این که ماسوکتند  
محض کل مفسران او را از آنکه آن مفسر محض ماسوکتند و در این که ماسوکتند و در این که ماسوکتند  
مجرم و مفسر صلاح بدین اقسام از مفسران او آنچه حاصل ماسوکتند و در این که ماسوکتند و در این که ماسوکتند  
و اجاره و در صورتی که در این و از آنرا است قول مالک و شافعی و احمدی که هر یک مفسر و در این که ماسوکتند  
در نزد مفسر شافعی و صاحب شایع او را بیاید و حال آنکه من او را نگرفته باشد و مفسر  
ذکر نماید پس صاحب شایع شایع از آنرا غریبا باید او ببرد و غیر از سایر  
نیزند و بقول این جنس صاحبان شایع نیز مثل سایر مفسر باید این مفسر ماسوکتند و در این که ماسوکتند  
صاحب شایع بیاید بعد از مفسر شایع خود را که من او را نگرفته باشد و مفسر























اگر اقرار نماید بر ندادن بکار ما اقامه نماید برای این بسته و بقول شافعی صحیح است  
 اصلا ماخذ محکم که چیزی ادا شد بجهت عدم ثبوت ذنب است و از آنچه است قول  
 که اگر اقرار نماید بکفر و شرع بجهت و بصدای نکند او را باقی در دست اندام  
 اقرار نکند از این اقرار جمع بین و بقول مالک و احمد و شافعی و را شریف و قول اولان  
 اقرار نکند و از این بقدر حصه از این است موقوف و از آنچه است قول اولان صحیح  
 است و از این چنین در شایسته که مباد این مستثنی از آنچه ثابت میشود و  
 مثل جمله که او نیز هر مودون و مودع و بجهت مثل قول گویند که بگوید هزار در  
 مکره که کردیم و اگر مودع باشد از آنچه ثابت میشود بوجه مکره است و مثل قول  
 صحیح نیست استثناء او و بقول مالک و شافعی است استثناء از غیر مکره مثل قول  
 و از ظاهر کلام احمد عدم صحه استثناء میشود و از آنچه است قول اولان که اگر اقرار نکند  
 بگوید از برای فلان شخص است در نزد من هزار در و صد و یک مایه و مثل قول  
 مالک و شافعی و بجهت بر او اقرار نموده است باین امر و در این دین طرف انداد  
 اهل خلاف اقرار بجهت نموده است و از آنچه است قول اولان که هرگاه اقرار نماید  
 بیکه که اذن نداده او را و لا یشد که بخانه بجهت که بعلی بگوید بجهت موقوف  
 مثل جمله عدم و درنا و سرقه و قذف و غیره موقوف میشود اقرار او و اقامه میشود  
 بر او حد آنچه که اقرار بان نموده و بقول احمد آنکه بگوید میشود اقرار او و در مثل احمد  
 قائل شده اند مرف و محمد بن یحیی و ماورد و حنا بن یحیی و بقول اولان که اگر اقرار نماید  
 و سرقه که در این دو موقوف میشود اقرار او و از آنچه است قول اولان که اگر شاهد  
 کسیکه از برای زهد بر عمر و هزار در و صد است و شاهد بگوید و هزار در  
 میشود هزار در و صد و شهادت این دو شاهد و از برای او است که سوگند باده نماید  
 یا شاهد که هزار در و صد و شهادت داده و بقول ابی حنیفه آنکه ثابت میشود

از برای او بواسطه این شهادت چیزی اصلا بجهت آنکه حاکم کرده نباشد و از این چنین  
 یا سوگند **جرم** که در مدینه بخون چنانچه در شرایع میفرماید اقرار بدین در حد  
 مساوی اگر گوید اقرار نکند و درنا و بیام بین بکنند هر بین را از آنکه و اگر درنا  
 نکند فرما میکنند باین مقدم و ناخر اقرار حاکم در حد و صد و اینها میفرماید اقرار  
 از برای دارق قبول میشود چنانچه برای این چنین بولست و اگر بگوید شهادت ما بعد اقرار او بود  
 ناخذ است و اگر شهادت باشد از اصل مال ناخذ است هرگاه بگوید و شهادت اقرار نماید بجهت  
 بر بجهت و باقی و در صد و در اقرار نکند لازم میشود تمام بین و اقرار نکند بلکه بقدر  
 حصه او از آنکه و بجهت او و بعد از شهادت از این بر او لازم میشود و اینها میفرماید  
 مقام اقرار استثناء از غیر و غیر جنس صحیح خواه مستثنی از غیر یا نه باشد  
 که بین آن بوجه ثابت مایه یا مایه آن استثناء از غیر مثل اینست که بگوید  
 فلان بر من صد در و صد مکره بجهت در و صد و از غیر جنس مثل آنکه بگوید من  
 از مال فلان هزار در و صد مکره بجهت مکره بجهت آنوقت میگویند مال او که میکند  
 کسی اقرار نماید که در نزد من از مال فلان هزار در و صد است در کینه مایه من  
 در اینان طرفان داخل اقرار نمیشود بلکه همان اقرار بظرف صحیح است و اینها  
 میفرماید اقرار بعد غیر مادیون در بخانه موقوف نیست مطلقا خواه در مال باشد  
 یا در آنچه متعلق بشود و باین معنی میگوید او مثل مثل و غیر آن و میفرماید هرگاه  
 شاهد شهادت میدهد که از برای بنده بوجه غرض هزار در و صد و دیگر بجهت  
 شهادت میدهد این کس که چند صورت دارد یکی آنکه هرگاه از بدهنده هزار در و صد  
 و دیگر آنکه شهادت داده بر اقرار او شهادت میدهد موقوف میشود بلکه آنکه مطابق  
 اقرار میدهد شهادت داده موقوف است و برای شاهد دیگر سوگند باید باده نماید  
 اینست که بلیه شاهد عادل با سوگند بجهت شهادت اقرار میشود و شقوق



کمال حاصل نمود **باب الوعد** در بیان احکام امانت است پس اگر چه صاحب  
اختلاف نموده اند و او قول نموده است که هرگاه متوجه فسخ نماید امانت را  
بدون حضور شاهد در آن قبول میشود قول او بدون شاهد و قبول مالک  
قبول میشود قول او بدون شاهد و از آنچه است قول مالک که هرگاه در نزد کسی  
باشد پس خرج نماید او را با تلف نماید بعد مثل آن را در جای او بگذارد و پس از آن  
آن مرد و بعد از آن متوجه ضامن نماید و پیش بگذارد که در وقت مالک اگر غلط  
در اهرامات با و نماید یا کند مثل آن محلی که امانت داده شود ضامن نماید  
او نمیشود و قبول این حقیقه اگر امانت را از محل خود بر ندارد و چنین از او نمیشود  
بجای خود گذارد ضامن نمیشود تلف آنرا و اگر در مثل او را بیاورد ساقط میشود  
از او ضامن خواه و امانت را بقیه بمان آن نماید یا در مثل او را بیاورد و اگر  
قول مالک و شاهی واحد که هرگاه در نزد کسی باشد متوجه فسخ نماید یا در  
بیر تعدی کند در او باشد مثل این بعد در نماید او را بمان دیگر اگر چه بخواهد  
شود بعد که نماید و صاحبان مختارات بین آنکه ضامن او را از اشیاء  
یکدیگر با ابرو سوار بر آنکه که در آن حاضر عید الوعد یا غیره بگذرد و این که  
امانت اینچنینی باشد که بگذرد و نداشتن را بگذرد مثل این و استعمال نماید  
پس تلف شود لازم میشود ضامن او در مثل او بگذرد آنکه استعمال او مستند میشود  
و خارج از امانت پس در نمودن بمان آن باعث سقوط ضمان او نمیشود و قبول  
بله حقیقه اگر تعدی نماید و بقیه او را در بمانش نماید پس تلف شود ضامن  
او را و از آنچه است قول مالک و این حقیقه واحد که هرگاه مالک نماید امانت را  
عبدال مالک آن در خانه خود یا از آنکه لازم است مالک امانت را بقیه آنها اگر  
بدون غرض باشد ضامن نمیشود و بعد آنکه در آنها در صاحب امانت است و قبول

اگر امانت ناید و غرضی نزد غیر صاحب نگذارد ضمانت **مخرج** که در حدیث  
خواجه در شرحی میفرماید قبول میشود قول متوجه در و امانت بدون شاهد  
با سوگند خواه و در بعضی مدتها شاهد از او گرفته باشد یا نکرده باشد و اینها میفرماید  
هرگاه متوجه امانت را تلف نماید یا خرج نماید پس بعد مثل او را در جای آن بگذارد  
پس آن مرد و تلف شود یعنی ضامن او با غلط نماید امانت را مثل آن بطوری که شبانه  
ماده شود در هر دو صورت ضمانت دایم است میفرماید در صورت عدم امانت  
از اعیان بعد از درنگ اول که بوده و تلف شدن آن ضامن و تعدی کننده و او را  
در صورت استعمال امانت و در آن صاحبش تفاوت نیست از او باید بدید و اگر  
حیوان باشد گنایه از او باید بدید و ذکر نموده تلف امانت بعد از سه روز از  
و در مثل آن اگر مثل آن در وقت آن اگر ضامن میفرماید هرگاه متوجه امانت  
در نماید بواجب القصد متوجه ضمانت و برقی القصد میشود بلکه در امانت را تلف  
با عمل شرعی و باید بماند مطلقا **باب الوعد** در بیان احکام عاریت است پس اگر  
مسائل اختلاف در او نموده اند و قول شاهی واحد است که عاریت مطلقا مقصور است  
خواه تعدی نماید یا نماید و قبول این حقیقه و احتیاطا و آنکه عاریت حکم امانت را  
داد و هر حال ضمانت میشود متصرف او را مگر تعدی و از آنچه است قول حسن بن  
عازمی و نحو قول متصرف در تلف عاریت قبول میشود و قبول مالک اگر امانت  
عزلان عاریت ضامن نمیشود او را متصرف اعم از آنکه آن عاریت بماند یا بجز  
با و بماند یا بماند یا بماند یا بماند یا بماند یا بماند یا بماند یا بماند یا بماند  
از مالک و قبول نماید و غیر آنکه متصرف ضامن نمیشود مگر آنکه شرط نماید متصرف  
ضمان را که در این نموده مجید شرط ضامن نمیشود پس اگر شرط نکرده باشد لازم نمیشود  
او را ضمانت عاریت تلف شده و از آنچه است قول این حقیقه و مالک که هرگاه کسی عاریت

مالک











بر غاصبت و غصباً سقر نماید هرگاه خاصیت و غاصبت نماید یا اگر بی اراده یا در تمام  
واجبات و اولاد و آن اولاد بنده مالک کبر است و در صورت علم و اخطای بجز مالک آن  
نقصان کثیر نیست و در صورت جهل و اخطای بجز مالک بجز غاصبت آن  
و غصب او را باید مالک کثیر بداند و غصب او غصباً سببه کلا و را بنده حد  
غصب نماید کسی خاص یا با نام یا بنده را باید او را در نماید یا صاحب آن خواه  
باشد یا نکند باشد و در غصب غصباً سببه غصبان بر غاصب او میشود غصب  
و از آن جهت است قول مالک و شایع واحد که هرگاه کسی غصب نماید سببه یا غصب  
پس نماید بر آن عاقل مالک بنده او را و بنده او را و بنده او را و بنده او را  
بر او نیست شئون یا غصب بجز غاصب بر غاصب برای نبرد آوردن آن حرم  
بجز بکردن یا بشود و از آن جهت است قول مالک و او چنانکه اگر کسی غصب نماید و در خاص  
با حدید یا آهن یا شمشیر یا ظرفی از وسایل باشد بر آن سادانه شمشیر  
غصب نموده و در وقت و صفت آن و همچنین اگر غصب نماید خوب بکردن یا بشود یا  
وخت نماید یا کند یا بر آید نماید و آن بلیغ نماید و بگوید یا بشود یا بشود یا بشود  
میکنند بویا لکن بر آید بویا یا بشود و در آن وقت میکنند غاصب یا غصبان و غصبان  
فرار و کسی غصب نماید یا بشود یا بشود یا بشود یا بشود یا بشود یا بشود  
حال و مالک میشود یا مثل آن و در نزد مالک و از آن جهت است قول مالک و واحد که هر  
کس باید غصب نماید که در او برنده باشد بجز مالک آن پس بجز در خاص میشود  
هرگاه و کس باید غصب نماید یا بشود یا بشود یا بشود یا بشود یا بشود یا بشود  
در نزد مالک بریدن مرغ و در غصب باید یا بشود یا بشود یا بشود یا بشود یا بشود  
فاصله باشد یا مدتی باشد و بعد برود و بگوید یا بشود یا بشود یا بشود یا بشود  
بعد از گذشتن فاصله باشد یا غصب یا بشود یا بشود یا بشود یا بشود یا بشود یا بشود

کاین

کاین عمل را نموده به حال و از آن جهت است قول مالک که هرگاه کسی غصب نماید سببه یا غصب  
با اذن یا بر فراغ نماید یا غصبی را برود نموده شود یا صاحب شود یا بداند یا بشود  
یعنی غصب او را بداند پس در این حکام میگوید و آن غصب ملک معصوم و معصوم  
حق اینکه اگر با غصب شود آن معصوم را برای معصوم بنده جایز نیست و جوع و در او و در  
غاصب و جوع و در غصب جایز نیست مگر بر حکم طریقی و یا بطور کفایت است او چنانچه  
در ملک خود آن نیست که اگر معصوم شود غصب نموده شده پس مالک آن بگوید  
غصب او را در زمان بوده و غاصب بگوید غصب آن بجای فرمان بوده و سوگند نماید  
و بنده او را بگوید بعد از این کشته پیدا شود و معلوم شود غصب او را در زمان  
بجز برای معصوم بنده است و جوع نمودن و در غصبی که کشته و در غصبی که در  
مالک و در خاص و جوع بر پادشاه غصب میکند بر غاصب بگوید یا بشود یا بشود یا بشود  
بمال خود یا غصب و در ملک معصوم بنده هر وقت پیدا شود معصوم بنده آن مال  
اخذ میکند و غاصب بگوید که در آن مال میگذارد و از آن جهت است قول مالک و واحد که هر  
کس غصب نماید یا بشود یا بشود یا بشود یا بشود یا بشود یا بشود یا بشود یا بشود  
مالک و بنده ایجاب نماید یا غاصب یا بگوید زاع و بگوید مالک او را دفع فرستاده  
بجز برای او است این ایجاب و اگر وقت زاع نمودن و بنده کشته باشد یا بشود  
در و در پادشاه است که غصب از برای او گذشت و دفع و از برای او است این و بنده  
احد اگر خواسته باشد صاحب زمین میگذارد و در زمین خود را و در زمین خود  
و از برای او است این زمین و آنچه یا غصب نموده او را و در زمین را و اگر خواسته باشد  
غاصب غصب دفع او را اگر چه بوده باشد دفع از برای او و از آن جهت است قول مالک  
و واحد هرگاه بر زمین یا مال یا غیره یا غصب نماید یا بشود یا بشود یا بشود یا بشود  
قول او را و بگوید مالک و غصب یا غصب غصب او را باید بداند و در این مورد که

کاین



خیا خرد در شرابی میزاید و در معصوم واجب خوار است <sup>آنکه</sup> با ناسخ شدن  
 سنون با خنجر از عصب کوه باشد و عاده ساخته باشد باید که مایه اگر چه عصاره  
 کردن عمارت باشد و انصاف میاید اگر کسی غصب میورد حدید دار صاف با خنجر از  
 از او ساخته باید همان ساخته را در نماید و اگر نقصا در وقت باین واسطه هم رسانند  
 باید مینا و از حدید و فی قصده را سکه کرده باشد باید در وقت خود بخالد او را  
 و میفرماید اگر کسی کشتاید نفس برین را باید از حیوان و عید و جان و در او فرو  
 نمایند مینا را صاف میورد و مطلقا خواه از قاصد برود یا بعد از مدتی و هرگاه  
 غصب نماید کویند با حیوان یا بر سر و از نمایند یا بر بدنند با ناسخ شود صاف  
 مینا ندارد هرگاه و اگر مینا نایزاج در کرده باشد مینا شود قول قول غاصبت  
 نیا را شده و بعد از کوفتن مینا صاحب مال آن خوار میشود و در غاصبت مینا  
 و اگر پیدا شد صاحبش نفس آن و خوار غاصب باید و در ناسخ مینا میاید هرگاه  
 غصب نماید کسی در ارض نماید بر صاحبین جایز است که غاصب الزام بکند نفع نماید  
 و بر غاصبست قبول آن با حجت نقصان بین اگر باین سبب نقصان هم رسانند مینا شود  
 زرع بوبت و در وقت رسیدن آن تفاوت ندارد و انصاف میاید اگر کسی بریزد شراب  
 یا تلف نماید خوار او را صاف میاید **کتاب الشفعة** و میان احکام شفعة است که  
 خیار مانی که اختلافی نموده اند در او قول مالک و شافعیست که شفعة برای هر کسی است  
 و آنکه مالک مینماید شفعة حبس حقیر اگر ذلیلند شفعة بر کسی بر خور و مالک باین  
 نداشت با علم داشت قدر قبل از کوفتن شفعة مشغول میشود و در او قول  
 ابو حنیفه واجب میشود شفعة محبیه و آنکه مالک را ناسخ است قول مالک و شافعی و در آن  
 در او که شفعة عویض نیست و هرگاه بفرود دوز مالک بر او ناسخ است  
 که شفعة مطلق میشود مگر بکند شغل نکال و در دوایم دیگر مایه ساق و شفا

کاین

که از مینا داشته میشود بآن که معوض از اخذ شفعة است و در دوایم دیگر ناسخ است  
 با حجت ناسخ است بحاکم بر مالک پس اگر میناید او را بلیخ شفعة با مالک بر خور  
 خود خرد شود آن بین و شراب را خردا شده باید بی مطلق شود از برای اوست مطلقا  
 هر دو مان که خواسته باشد و مطلق میشود شفعة بکلی از او کسایت و از آنجمله است  
 لید حنیفه و مالک که مرقه اگر بوده باشد تخلع بین در شرک مایه بر خور شد بکلی  
 و در شراب خورده از برای شرک دیگر شفعة است و قبول شافعی و احمد شفعة نیست  
 و از آنجمله است قول مالک و شافعی که شفعة با حجت و باطل میشود برین و قبول  
 باطل میشود بحد و مادیت میورسد و قبول احمد مادیت میورسد مگر آنکه مینا  
 او را کرده باشد و از آنجمله است قول مالک و شافعی که اگر مشری را بخرید حریج مانی  
 با چیزی از قبیله نفس نیشاند پس شفع بقدا این طلب شفعة نماید نسبتا و از او  
 مشری بخرد میورسد آنچه میامود و با کندن آنچه فاشانده و در مالک که اضافت کنند  
 این مینا بی موی و قبول ابو حنیفه از برای شفع است اجبار مشری و بکلی  
 و قبول طایفه که از برای شفع لازم است آنکه در جحد مینوی مینا نقصان و بکند  
 و در شراب و در مکان خود و از آنجمله است قول مالک و دیگران و در مالک و شافعی که مینا  
 که قابل مینا نباشد مثل جام و حمام و شامع و آب و باب شفعة در او نیست  
 لید حنیفه و مالک و در دوایم دیگر که در مینا شفعة است و از آنجمله است قول ابو حنیفه  
 و شافعی که اگر از استعمال جلد برای سقوط شفعة مثل آنکه بر خورند جگر و شفا  
 نزد کسی که بر پند این واسطه میشود شفعة آن با آنکه از او ناسخ است و در مشری  
 پس بر خور شد باقی از او با حجت مانی و قبول مالک و احمد مینا از برای با حجت  
 را شفاط شفعة و از آنجمله است قول مالک که اگر شفعة واجب شود برای شراب خور  
 باو مشری خلیج میاید و از کوفتن شفعة بر دین صورت جایز است کوفتن آن پول



و قصد ملک آن و قبول شایع جان پس نسبت اندازد و گویند این قول و معانی منتهی است  
 و بر اوست و دان و بر او ایضا و شایع و اسقاط آن شفعه باین سبب و در حدیث است  
 قول شایع و واحد که هر یک میگویند و قصد از شریک است شفعه خودشان را بر میگیرند و واحد  
 شفعه است که متن بهم یکجا و در شریک است شفعه و بقول بعضی باید که شفعه هر دو را  
 بیکجا با هر دو قول نماید **مهریم که** در مدینه و بعضی شایع در شریک میگوید باید از شریک  
 شفعه را میبندد و ایضا میگوید که باطل است و شفعه نسبت فیه و بعد از شفعه شفعه  
 بارش و غیره او منقطع میشود و بعضی میگوید حق شفعه را نگیرد و آن قول است مگر اینکه بگوید  
 آن بجهت عدل و باشد با بجهت عدم اطلاع بآن باشد که در اسقوط قول آن هر دو را  
 با شایع اسقاط شفعه نباشد و بعضی میگوید شفعه ثابت میشود و در بعضی شایع و باین نسبت  
 در دو وجه و در حدیث شفعه ثابت است بجهت شایع است و شفعه را در حدیث شریک است  
 بقوله بهم خود میگویند و آنکه در حدیث شایع با شریک میگوید و در حدیث شریک شفعه است  
 بقوله از شریک هم شفعه بیکجا پس اگر شفعه را میبندد بیکجا در حدیث و شریک میگوید  
 خود از برای او است این قول و از برای شفعه است که شفعه بیکجا میگوید با و اگر در حدیث  
 اشاعه نماید از برای او کردن و کردن در حدیث و باین خود شفعه بیکجا باین اندازان  
 تفاوت و جهت و باین داد و جهت باین با در حدیث و معانی شد آن نیز با شایع شریک  
 و باین دست خود شریک است شفعه و ایضا میگوید شفعه ثابت میشود و در حدیث شریک  
 نکند مثل باین و هم و را و ایضا و بعضی میگوید میان است جمله نمودن و اسقاط شفعه  
 مثلا اینکه بطور مجبور و غیره و شایع میگوید بطوریکه شفعه فندان و متن از اندازد با  
 از برای باین شریک بعضی ملک و باقی ملک باید بفرستد یا بخیلند و هر یک شفعه  
 بطور ضلع قرار میدهند و از شریک میخواهی بیکجا و شفعه خود را اسقاط نماید باین است  
 و هر یک از دو قصد شریک حصه خود را از شریک میفرستد بیکجا باین است از برای شریک

نالت

نالت باین است که هر شفعه را برای زیاد میبندد تا باین اندازه که شفعه بیکجا نیست  
 و در حدیث است **مهریم که** در مدینه و بعضی شایع در شریک میگوید باید از شریک  
 قول ملک و شایع و واحد است که هر یک میگویند و قصد از شریک است شفعه خودشان را بر میگیرند و واحد  
 شفعه است که متن بهم یکجا و در شریک است شفعه و بقول بعضی باید که شفعه هر دو را  
 بیکجا با هر دو قول نماید **مهریم که** در مدینه و بعضی شایع در شریک میگوید باید از شریک  
 شفعه را میبندد و ایضا میگوید که باطل است و شفعه نسبت فیه و بعد از شفعه شفعه  
 بارش و غیره او منقطع میشود و بعضی میگوید حق شفعه را نگیرد و آن قول است مگر اینکه بگوید  
 آن بجهت عدل و باشد با بجهت عدم اطلاع بآن باشد که در اسقوط قول آن هر دو را  
 با شایع اسقاط شفعه نباشد و بعضی میگوید شفعه ثابت میشود و در بعضی شایع و باین نسبت  
 در دو وجه و در حدیث شفعه ثابت است بجهت شایع است و شفعه را در حدیث شریک است  
 بقوله بهم خود میگویند و آنکه در حدیث شایع با شریک میگوید و در حدیث شریک شفعه است  
 بقوله از شریک هم شفعه بیکجا پس اگر شفعه را میبندد بیکجا در حدیث و شریک میگوید  
 خود از برای او است این قول و از برای شفعه است که شفعه بیکجا میگوید با و اگر در حدیث  
 اشاعه نماید از برای او کردن و کردن در حدیث و باین خود شفعه بیکجا باین اندازان  
 تفاوت و جهت و باین داد و جهت باین با در حدیث و معانی شد آن نیز با شایع شریک  
 و باین دست خود شریک است شفعه و ایضا میگوید شفعه ثابت میشود و در حدیث شریک  
 نکند مثل باین و هم و را و ایضا و بعضی میگوید میان است جمله نمودن و اسقاط شفعه  
 مثلا اینکه بطور مجبور و غیره و شایع میگوید بطوریکه شفعه فندان و متن از اندازد با  
 از برای باین شریک بعضی ملک و باقی ملک باید بفرستد یا بخیلند و هر یک شفعه  
 بطور ضلع قرار میدهند و از شریک میخواهی بیکجا و شفعه خود را اسقاط نماید باین است  
 و هر یک از دو قصد شریک حصه خود را از شریک میفرستد بیکجا باین است از برای شریک

نالت باین است که هر شفعه را برای زیاد میبندد تا باین اندازه که شفعه بیکجا نیست  
 و در حدیث است **مهریم که** در مدینه و بعضی شایع در شریک میگوید باید از شریک  
 قول ملک و شایع و واحد است که هر یک میگویند و قصد از شریک است شفعه خودشان را بر میگیرند و واحد  
 شفعه است که متن بهم یکجا و در شریک است شفعه و بقول بعضی باید که شفعه هر دو را  
 بیکجا با هر دو قول نماید **مهریم که** در مدینه و بعضی شایع در شریک میگوید باید از شریک  
 شفعه را میبندد و ایضا میگوید که باطل است و شفعه نسبت فیه و بعد از شفعه شفعه  
 بارش و غیره او منقطع میشود و بعضی میگوید حق شفعه را نگیرد و آن قول است مگر اینکه بگوید  
 آن بجهت عدل و باشد با بجهت عدم اطلاع بآن باشد که در اسقوط قول آن هر دو را  
 با شایع اسقاط شفعه نباشد و بعضی میگوید شفعه ثابت میشود و در بعضی شایع و باین نسبت  
 در دو وجه و در حدیث شفعه ثابت است بجهت شایع است و شفعه را در حدیث شریک است  
 بقوله بهم خود میگویند و آنکه در حدیث شایع با شریک میگوید و در حدیث شریک شفعه است  
 بقوله از شریک هم شفعه بیکجا پس اگر شفعه را میبندد بیکجا در حدیث و شریک میگوید  
 خود از برای او است این قول و از برای شفعه است که شفعه بیکجا میگوید با و اگر در حدیث  
 اشاعه نماید از برای او کردن و کردن در حدیث و باین خود شفعه بیکجا باین اندازان  
 تفاوت و جهت و باین داد و جهت باین با در حدیث و معانی شد آن نیز با شایع شریک  
 و باین دست خود شریک است شفعه و ایضا میگوید شفعه ثابت میشود و در حدیث شریک  
 نکند مثل باین و هم و را و ایضا و بعضی میگوید میان است جمله نمودن و اسقاط شفعه  
 مثلا اینکه بطور مجبور و غیره و شایع میگوید بطوریکه شفعه فندان و متن از اندازد با  
 از برای باین شریک بعضی ملک و باقی ملک باید بفرستد یا بخیلند و هر یک شفعه  
 بطور ضلع قرار میدهند و از شریک میخواهی بیکجا و شفعه خود را اسقاط نماید باین است  
 و هر یک از دو قصد شریک حصه خود را از شریک میفرستد بیکجا باین است از برای شریک







مالک دعا ملاحتلاف نماید در جزو مشروط پس قول فلا عا ملک ملاحتلاف نماید  
 شاق هر دو سو کنند باید میکنند و عقد منقطع میشود و پیش از برای عالم الح  
 در آنچه محل خود بنا بر اصل و فاعله او در اختلاف مبتدا چنین **مجموعه** در ص  
 صفت چنانچه در شایع میفرماید عقد مساوات جایز است در شرط صفت  
 و از عمو دل از نه است و میفرماید میا فاکه معا ملات بر اصل کرنا باشد  
 محضه از آن در بر دارد و این مساوات جایز است در آنچه اصل ثابت داشته باشد  
 و با اثر باشد که بر آن منقطع شوند یا با ایصال آن بینا بر این جایز است  
 بر عقد و تکرار و غیره و و وث و غیر آن دیگر انحطاط و تعلل دارد و انصاف  
 جایز است فرار بعد بر زمین میا فاکه در بین بخار باشد اگر انفسد و یا شد که قابل  
 شدن از او بر اثر باشد مطلقا خواه مساوات بکند و در بقعه بکند و بکشد یا  
 یا شقید و جدا باشد خواه یک صنف باشد یا بد و صنفه یا بخدم و ناصر هر یک چون  
 نزار که مطلقا جایز است خواه بذر هم از مالک زمین باشد یا از عامل مر و جایز است  
 و انصاف مساوات نمودن بر بر موجود و در صورتی که محتاج عمل و وجهی باشد جایز است  
 و اگر احتیاج بعمل نداشته باشد جایز نیست خواه صلاح آن ظاهر شده باشد یا نه  
 و میفرماید در صورت اختلاف مالک دعا ملاحتلاف در جزو مشروط قول فلا قول مالک است  
 با سو کند و اثبات بر مالک دیگر مخالف ندارد و در صورتی که بطلان عقد مساوات  
 از مالک است و این عمل بنا بر اصل منقولات فقط **کتاب الاحیاء** در بیان احکام  
 اتفاق نموده اند فاعله اصل عمل بر اینکه احیاءه جایز است بر خلاف اسمی که او انکار  
 جواز احیاءه را در آنچه اصل قول مالک و شاقه واحد که عقد احیاءه لازم است از این  
 جمعا بر اینست از برای بکار این دو بعد از عقد صحیح منقطع احیاءه اگر چه بعد از آن  
 مکرر یا غیر منقطع میشود بان عقد لازم از قبل و خود غیر تعیین متناهی مثلا اگر

احیاء

باشد  
 احیاءه نماید خانه را بر میا بد و از احزاب که حاصلت سکنا را انداخته باشد و در وقت  
 قبل از عقد یا بر غیر شود و باید اجیر شده یا اجیر نماید با جز معتقد میوای بر میا  
 برای سناجر چنانچه میباید و بقول ابی حنیفه و اصحاب او که جایز است منقطع احیاءه  
 عذر می که حاصل شود اگر چه از طرف سناجر باشد مثل اینکه فرار نماید مشکافی که مجاز بود  
 نماید پس میفرماید مال او با عرف شود یا نصب شود یا فعل شود پس برای اوست  
 احیاءه مثلا یا غیر احیاءه نماید خانه را بر میا بد او از احزاب که حاصلت سکنا را انداخته  
 باشد و بقول طایفه عقد احیاءه لازم است سناجر فقط مثل احیاءه و از آنچه  
 قول شاقی واحد که هرگاه احیاءه نماید حیوان یا خانه یا دکان یا دانه معلومه و شرط  
 کند بجهت این که در غیر جاهل او را ملکی مطابق احیاءه داد و یا شد منقعی مال الاحیاءه  
 نفس عقد بر هر وقت تسلیم نماید همین احیاءه داده را بشود سناجر یا منقطع شود  
 احیاءه آن منقعی جمع اجیر بشود مگر اینکه مالک بشود منفعت از نفس عقد احیاءه پس  
 واجب تسلیم این مال لازم شود بر مخرج تسلیم عین بنویسناجر و بقول ابی حنیفه  
 دعا لک اجیر و اموال خود منقعی میشود چنانچه منفعت بکند و در او را در منقعی  
 اجیر بکند و میشود و از آنچه اصل قول اندر ملکه که هرگاه احیاءه نماید خانه را از احیاءه  
 بجز منقعی صحیح است احیاءه آن در مال اول و لازم میشود و ما سوا این تکلیف  
 لازم نمیشود مگر بد قول کرد و بقول شاقی باطل میشود احیاءه در جمیع آن و از  
 آنچه اصل قول ابی حنیفه و مالک و شاقی که هرگاه احیاءه نماید بنده را دانه معلومه  
 یا خانه را بر میا غرض شود آن بنده قبل از اینکه عمل بکند یا خانه خراب شود قبل از  
 سکنا کرد و دانه دادند آن چیزی منقعی نمیشود بر سناجر چیزی از اجیر را باطل  
 میشود احیاءه آن و بقول ابی حنیفه و مالک و شاقی مواضع از سناجر فروتن شده و خطی میفرماید  
 ندارد و از آنچه اصل قول اندر ملکه که عقد احیاءه بر فرار نماید یا بنده لازم میشود



و منصف میشود و موت شعاعین هر دو با یکدیگر اند و در این احوال قول الله تبارک و تعالی  
 در این احوال او که جایز است عند احوال و مگر که باقی ماند در آن منع آن میسر است  
 و قبول و بکار او زیاد و در سه سال جایز نیست و از این احوال قول الله تبارک و تعالی در این  
 قول او که هرگاه صاحب ضعف مثل خطا یا صیاح مثل چیزی غیر در منزل خود  
 و خوف بماند کردن بکار او ضار است برای آن هرگاه ضایع شود خود او از حید  
 و قبول این حقیقت ضایع و در این قول او ضایع تراو نیست مگر در آنچه جایز است  
 و است او و نقص می نماید و در او قبول این حقیقت و این مؤسست و محمد را و است ضمان  
 بماند امتناع آن نماید مثل خوف و خدا می آید و تلف چنان ضمان تراو نیست  
 و قبول مالک اینکه اجیرها ضمان نمیشوند مگر صاحب ضعف برایشان ضامن میشوند  
 و فی که منصرف باشند بعد از آنکه علی کرده باشند یا اجیر مگر آنکه امانت  
 نماید بر حلال آن میسر نمیدارند و حلال آن که در امانت میسر میسر نماید  
 در حقیقت چنانچه در شایع میسر نماید عمل احوال جایز است و از  
 لایم است بیکبار عند احوال و وقوع آن بطور صحیح نمیشود برای هر طریقی که  
 بعد از آنکه مکر یا بجهت ضعیف میشود بان عند لازم مثل ظهور عیب در بین شایع  
 مثلا اینکه خانه احوال نماید پس بر یکید او را خرابی که قابل سکنا نباشد میسر اند  
 نماید و طلاق عند احوال بدین شرط نقد یا مینه بودن و بیکبار احوال مستلزم  
 بودند و بیکبار عند احوال اجیرها میسر میشود و بعد از حمله و تسلیم میسر اند تمام  
 و بعد احوال میشود و اینها میسر میاید هرگاه احوال بدین حد که در آن باقی ماند و از هر  
 بجز میسر اند و اول صحیح است و ما بجز مال و بی کسنامه و از آنجا که بیکبار  
 المثل را باید بدین حد هرگاه احوال نماید کسنامه را بدین حد خراب شود یا بیکبار  
 آن احوال ضعیف میشود و اگر قدری در آنجا ساکن شود یا بعد از حد و آن میسر  
 بعد

بعد از آن احوال و بعد از حد و بقیه ضعیف میشود و اینها عند احوال میسر میاید و منصف میشود  
 موت موجب و مساجر هر دو با یکدیگر اند و در این احوال و میسر میاید جایز است احوال را  
 همین بعد و مدت بقا آن فانی اگر چه بیکصد سال باشد مثلا و اینها میسر میاید بجز  
 مثل خطا و صیاح و ذکر و حجام و خشان هرگاه بجز از صیاح نماید ضامن میشوند  
 چیزی را تلف کنند ضامن نمیشوند مگر در موردی و در غیر تمام شد کلام عقیق  
 قول الله تبارک و تعالی که هرگاه اختلاف نماید خطا و صاحب باس که کیفیت عقیق را  
 نیاست با این سخن که قول خطا است و قبول این حقیقت قول الله تبارک و تعالی  
 قول این حقیقت و احد که صحیح است اینجا را برای هر یک شریقه و حج و عمره و آن  
 و آن و امانت و قبول مالک و ضایع و امانت بر نیاید جایز است و اختلاف  
 احتیاج به شایع میان دار این احوال قول الله تبارک و تعالی که جایز است از برای  
 نماز گذار آنکه احوال نماید الحاق با جانه را بجهت آنکه نماز در آن بخواند بیکبار  
 صاحب نماز در مدینه میسر کند و در آن بخواند بیکبار و بعد از آنکه صاحب نماز در مدینه  
 در نماز در آن بخواند بیکبار و بعد از آنکه صاحب نماز در مدینه میسر کند و بیکبار  
 برای او که نماز در آن مدینه و قبول این حقیقت جایز است این احوال و ضعیف اجیر نمیشود  
 از این احوال قول الله تبارک و تعالی که صحیح است احوال و دادن فکری اطلاق با دشوار  
 ما بداده و بعد از آنکه این سر از مثلا ضعیف است که است شایع قول الله تبارک و تعالی  
 میسر میاید کلام طحا و اسلام را بجز برای ضعیف و شام که میسر اند احوال و اطلاق صحیح  
 نا اینکه شایع نایع الدین غازی و یکیش شایع نایع الدین اما بدین حد بلند شد از ایشان  
 از این احوال و این معنی از مدعیان احوال و از این احوال قول الله تبارک و تعالی که ضعیف  
 او که جایز است بیع عین موجب و قبول این حقیقت جایز نیست بیع آن مگر در میان  
 بر او عتاد است از این بیع باطلان آن و قبول مالک و احد جایز است بیع عین

در این احوال

و قول این حقیقت







قول فحینه و لحد که لحد زمین و بیل آن نیست چنان که در آن است و اگر چه این را در  
 ناما خانه پس بدین کشتن اهل او است اگر چه سیف کوفته باشد بدین و غیره  
 مالک شدن زمین یا بخریب که غیر سیاهه و فاسد شود و کما مثالی و باطل و لحد میشود  
 مثل عادت یا حق با درخت نشاء بدین یا خانه و چاه کزن و غیر این و بگوید شایع اگر لحد  
 برای درخت باشد بر مالک میشود و بر اهل آن و برین آوردن کوازان و اگر برای سخا نا  
 بر اینست که در چاه و حلق و سف و در آن است و از آن جهت است که لحد فحینه که حرم  
 حمل فحله است اگر چه در آن آب بخورد و اگر چه باشد که برای یک کشتن غیر از این  
 ناکند حرم آن نیست نزاع است و اگر چه باشد بر حرم آن سبقت نزاع است و در  
 دیگر از او باشد نزاع است پس هرگاه از او نماید که او را بکشد بر حرم حمله نماید  
 چاه و دیگر مانع کرده میشود از آن عمل و بگوید مالک و شایع پس از برای حرم حمله  
 مقهور و رجوع در این بقوه و وقت و بگوید احمد اگر در زمین مواند باشد پس میت  
 پنج دراعت و اگر در زمین معهوده باشد پس بچاه و نزاع است و اگر چه باشد  
 پس بایستد نزاع است و از آن جهت است که در اهل و در و زوالت و اگر  
 بریدن چاه در زمین ملک مالک میشود و از صاحبین و هر که او را بر ملک مالک  
 و بگوید شایع مالک میشود و از صاحب ملک و بگوید مالک اگر بود و باشد محوطه مالک  
 میشود و از صاحب ملک و اگر غیر محوطه باشد مالک میشود و از آن جهت است که مالک  
 که هرگاه زباد باید از صاحبان و حیوانات و در اهل او چاه را بکشد در هر چاه  
 پس اگر بکشد و چاه در محله باشد بر مالک آن نزاع و زوالت بمطابق حاجه خود از آن  
 چاه از غیر و از حقیقت بر اینست که آنچه از چاه او را بداند پس اگر مرده باشد از چاه  
 در خانه لازم میشود و از آن بیل حاصل چاه را تا آنکه اصلاح نماید پس خود و چاه خود  
 پس اگر لحدی نماید یا اصلاح او لازم میشود و از چاه و یا با شقی میشود و غیره

در این دور و زوالت و بگوید فحینه و لحد یا حق ایست که لازم میشود مالک زوالت  
 بجهت شریعتی و حیوانات غیر حرم و لازم میشود و از آن بیل بجهت دراعت مکرر  
 عویض ولی شخصیت زوالت و بگوید احمد در یکبار دور و زوالت و ایست که لازم میشود و از آن  
 بغير عویض از برای مؤاخ و خوردن انسان یا حی و حلال میشود از برای او چاه  
 در نقد هر چه محتاج باشد در شالی میفرماید که چاه بر نیست از برای کار احیاء الا حی ملک  
 و با چاه مالک میشود و آن را و اگر بکشد شود هرگاه احیاء آن باذن امام باشد یا لحد  
 و مقبره یا بد شرط است در حوز احیاء و مؤات و ملک اذن امام مطلقا و شرط نیست  
 ملک زمین مؤات با چاه ایست که بعد العقد با با و در نقد فده اهل شده باشد  
 شرط نداشته باشد و مقبره یا بند چاه زمین و ملک آن محایطانی عرقیت  
 نقر زمان و بخریب و لالت بر او نیست و از آن ملک مثلا اگر بکشد سخا از غیر  
 کسی بر اهل ملک نماید آن اگر چه بخوبیان یا سلف باشد بطوریکه سخا در آن  
 احیاء نماید میشود و اگر بکشد در اعت مشرف شود بخریب از آن آوردن کما نیست  
 حرم چاه که مشرف شود و کوازان بخورد چاه دراعت و چاه که بر او  
 ملکی بکشد شقت دراعت حرم چاه که در زمین است باشد و از آن  
 و اگر در زمین سخن باشد یا بکشد دراعت و مقبره یا بدین ملک شخص یا غیر از او  
 عمل آید مال مالک او است خواه خود او باشد یا نباشد و مشرف غیر و از آن بریدن  
 و سایر چیزها بدون اذن مالک آن صحیح نیست و مقبره یا بد اگر شخص بکشد ملک  
 چاه یا نهی در ملک خود یا در زمین صاحب بکشد ملک او میشود و چاه بر نیست  
 مقبره و از آن مالک آن و از حقیقت بدل فاسد آن بغير و اگر بکشد ملک  
 نباشد بلکه محایطانی باشد پس از آنراست مان در ملک انتفاع مان و  
 کفایت از حقیقت بر او بداند و از غیر و در آن چاه نیز است



واجب نیست خوف **کمال** **الف** در بیان احکام و فتن بر او عمل می آید که احکام  
 در آن قول مالک و شافعی است که لادم میشود و فتن نمودن بلفظ اگر چه حکم نکند بنا  
 حاکم و زایل میشود ملک و افساد او اگر چه خارج نکند او را از دست خود و قبول میکند  
 حسن صلاحیت ندارد مگر آنکه خارج نماید او را از دست خود باینکه قرار دهد او را  
 و فتن و بقیه مسلم نماید و فتن نامان و این قوی بکار اندر دزدان مال را است و قبول میکند  
 و فتن علیه است صحیح و کفین غیر لادم است و زایل میشود ملک و افساد او مگر آنکه خارج  
 حکم نماید بان یا معلق نماید او را بر موت خود مثل آنکه بگوید هر وقت فوت شوم بگو  
 باشد خانه من بر فلان محل و از آنجمله است قول شافعی و مالک و دیگران در دزدان  
 مینا بر آنکه احمد و مالک که صحیح است و فتن نمودن دنیا و قول شافعی صحیح نیست **الف**  
 قول بجز احباب و بقیه آنکه ملک در کردن و افساد و متعلق بودن علیه میشود و قول  
 و جاحض اما احباب و زاج از دست و قول شافعی آنکه و فتن و غیره خارج شود از ملک و افساد  
 زایل میشود و در ملک موقوف علیه و از آنجمله است قول ابو حنیفه و احمد که صحیح است  
 انسان بر نفس خود و قبول مالک و شافعی صحیح نیست و از آنجمله است قول مالک که صحیح است  
 و فتن اگر تعیین نکند آن برای موقوف مثل آنکه بگوید و فتن نمودم خانه خود را و فتن  
 و شافعی و فتن منقطع الآخر صحیح است مثل آنکه بگوید و فتن نمودم فلان چیز را و  
 خود را و اولاد آنها و دیگران که بعد از آن فتن را از امثال او در جرح میکند بعد از آن  
 آنها که اسم برده اند بقیه از عصبه او و بعد از آنها بقیه از عصبه او و باین نام  
 شد اندا بر موقوف و بعد و قبول شافعی و فتن باطل میشود اگر تعیین نشود از او  
 موقوف و از آنجمله است قول ابو حنیفه که و فتن اگر خرد شود جابن نیست بجز آن  
 من میل آن جایزه اگر خرد شود مسجد و امید بود و بقیه نماید و قبول میکند  
 خود میکند مالک او را و در بیت برای ابو حنیفه و فتن و باین مسئله **الف** **الف**

منقول چنانچه در شایع می نماید لادم میشود و فتن منقطع بلفظ ما بقیه موقوف علیه  
 و از خود خارج نکند همین که بقیه موقوف علیه لادم میشود و مجموع آن این است  
 بیت دیگر احتیاج حکم نمی دارد و هرگاه موقوف علیه تعیین و خارج باشد بقیه موقوف  
 و اگر نباشد و بقیه تعیین کرده بقیه او میدهد و بقیه را بد شرط است و در بیت  
 موقوفه آنکه تعیین باشد ملول که باقی ماند و منتفع حلاله باشد مانند خواه  
 میند مثل لباس و آلات با غیر موقوف مثل ملک و باغ و بقیه را بد ملک موقوفه منقطع  
 علیه میشود و از ملک و افسان موقوف میرود و ملک موقوف علیه میشود و بقیه موقوف  
 و فتن شخص بر نفس خود صحیح نیست و هرگاه و فتن تعیین موقوف را نکند نیز صحیح  
 و در و فتن منقطع الآخر مثل آنکه و فتن نماید بر او و اولاد او و بعد از آنها  
 تعیین موقوف نکند برای کسی می نماید بقیه بطلان فانی شده اند و بقیه فتنه اند  
 واجب حکم صحیح است تا انرا از آنها و بعد بطور ملکیت منقطع میشود و در و فتن  
 معین منقطع الآخر اینست که و فتن نماید بر کسی آنکه غالباً موقوف شود خواهد بود اولاد  
 با غیر آن و بعد می نماید فتن قول شافعی است و بقیه را بد هرگاه موقوفه خرد  
 از و فتن موقوف موقوف و بیع آن جایز نیست چنانچه مسجد خراب شود از منقطع  
 میرود و احکام مسجد بر او جاریست **الف** **الف** در بیان احکام غنیمت است  
 بر او عمل می آید که احکام بوده اند در او قول ابو حنیفه است که گفته اند محتاج است  
 در حد صدقه نبوی فتن و قبول مالک موقوف نیست و فتن در فتن صدقه نبوی  
 بلکه بجز در دفع احتیاج و قبول لادم و صحیح میشود و کفین شرط و لادم و فتن  
 و اما بیت او است و احراز نموده است مالک ماین او نمی که نا حیرت افراز و افسان  
 با مطالبه موقوفه نا آنکه بگوید و او مشغول بر مطالبه نماید که در این صورت باطل نمی  
 و از برای او است مطالبه صدقه از و فتن بگوید که از مطالبه نماید یا ممکن باشد او را فتن







دو قول اجزاء واجب برداشتن آن و در احوال یا و اینک برداشتن کرده  
 اگر شخص و ثمن باها از نفس خود داشته باشد و از آن بخله است و از آن بخله که اگر چه  
 و کم شده را کسی بردارد پس و کم نماید و از بخله خود جدا کند تا یک او را برین  
 و در بعضا حبش پس ضامن بر او نیست و اگر باین قصد نباشد ضامرات و غیر ضامن  
 واحد بردارد لفظه ضامن بر سر و بر حال و بخله مال اگر نبیند عاقل لفظه  
 کسور بردارد پس در نما بد ضامرات و اگر مرده باشد بین برداشتن آن و نول  
 پس و نما بد ضامن است و اگر مرده و باشد بین برداشتن آن و نول آن پس و نما بد  
 آن را ضامن بر او نیست و از آن بخله است و از آن مال که اگر بیا بد شخص که سفیدی و حرام  
 خالی و برسد بر او از تلف پس ضامن است و خود در آن و ضامن بر او نیست و حرام  
 نکاد و دو نفری که برسد بر او از دزدان و بخله آن بخله هر کس بخورد او را بر او نیست  
 و ضامن بیا بد صاحب او و از آن بخله است و از آن مال که لفظه در حرم و غیر حرم ضامن  
 بر او برای باینکه جان است که بردارد او را و قصد ملک از آن نماید بعد از این و از آن  
 او است اینک بردارد او را بجهت عاقل لفظه و باین سخن تا مل شده است بجهت  
 که پیدا کنند اگر ضامن باشد بر او است از برای او که قصد ملک لفظه را بیا بد  
 غیر باشد جان بر نیست و جایز است از برای حق و در نزد این حقیقه و مال که بصدق نماید  
 بان قبل از تلفید بخله اینک صاحب او کند و امضا صدقه زانود گذشت و بخله  
 و اگر احادیث دیگر در این را ضامن میشود باینکه و بخله شاهی و اینک جان برین از برای  
 او بصدق نمودن آن بخله اینک این لفظه صدقه مؤثره است و از آن بخله است  
 و شاهی که هر کس بیا بد شری و در حرامی بینا جان برین از برای او اینک  
 نماید او را بر او است از آن بخله است و از آن بخله است و از آن بخله است  
 شاهی واحد بر او است ضامن و از آن بخله است و از آن بخله است و از آن بخله است  
 بخله

یکسال و نصف نماید و در او باینکه آن بخله بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد  
 بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد  
 او چه بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد  
 و نشانده کم شده را بصدق و از آن بخله است و از آن بخله است و از آن بخله است  
 صاحبش و بخله است و بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد  
 لازم نیست و بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد  
 در شریع بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد  
 جان است و از آن بخله است و از آن بخله است و از آن بخله است و از آن بخله است  
 آن و حلال نیست و بر او کفر نیست و از آن بخله است و از آن بخله است و از آن بخله است  
 صاحبش پیدا شود ضامن و از آن بخله است که بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد  
 نکند از این بخله و بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد  
 نماید او را اگر چه بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد  
 ملک آن و بر او است ضامن آن و بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد  
 امانت و ضامن بر او نیست و اگر لفظه بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد  
 بان و اگر صاحبش پیدا شود ضامن و از آن بخله است و از آن بخله است و از آن بخله است  
 آن بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد  
 بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد  
 بردارد و بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد  
 بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد  
 میشود ضامن بر او نیست و در کسب و بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد  
 بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد بیا بد















از برای شفعه ص و صفت نماید که مان چیز از برای بکوی با مان چیز بین آن و غیره ص  
 نصیب شود و بقول حسن و طاهر و عطاء بن و صفت شای و خوبی از آنست که ص  
 شخص نامیت و بقول زاور و مال شخص اولست و از آنجمله است قولی ص  
 و شافعی در آنچه و قول و که اگر کسی بیا و در دیای ضامن یا جرمه باشد ص  
 نکر معایله شدن باقی باشد که در دین مانیت او را گرفته باشد ص  
 شود پس این حالانچه از عطا و صفت نماید آنست که ص  
 این جمع مال او میدهند و بقول مالک زن حامله اگر حامله شود ضامن ص  
 از آنست مال خود نماید و از آنجمله است قول مالک و احمد که ص  
 نکر مطلقا اتم از آنکه من خود شربت باشد ص  
 و بقول ابو حنیفه ص است و صفت بر منده خود شربت آنکه مرده باشد ص  
 بکوی و صفت بر منده غیر ص است و از آنجمله است قول شافعی و احمد که ص  
 آنکس که بیکد با حید باشد ص باید و صفت نماید پس ص  
 در آن اولاد خود اگر بیکد با حید او را اهل عدا ص  
 و صفت پسری بیکد مرده و اولاد خود و در ادای ص  
 بودن پدر بعد و از آنجمله است قول مالک و شافعی و احمد ص  
 نمود پسری عدا که پس بعد ناست ص  
 و صفت پسری و انداء ص است و صفت ص  
 واحد در وایت دیگر که اگر کسی ص  
 نماید کسی پسری و شافعی و عطاء بن ص  
 و صفت نمود نداشت ص  
 نمودن از برای کان ص

از برای کان ص و صفت نماید که مان چیز از برای بکوی با مان چیز بین آن و غیره ص  
 نصیب شود و بقول حسن و طاهر و عطاء بن و صفت شای و خوبی از آنست که ص  
 شخص نامیت و بقول زاور و مال شخص اولست و از آنجمله است قولی ص  
 و شافعی در آنچه و قول و که اگر کسی بیا و در دیای ضامن یا جرمه باشد ص  
 نکر معایله شدن باقی باشد که در دین مانیت او را گرفته باشد ص  
 شود پس این حالانچه از عطا و صفت نماید آنست که ص  
 این جمع مال او میدهند و بقول مالک زن حامله اگر حامله شود ضامن ص  
 از آنست مال خود نماید و از آنجمله است قول مالک و احمد که ص  
 نکر مطلقا اتم از آنکه من خود شربت باشد ص  
 و بقول ابو حنیفه ص است و صفت بر منده خود شربت آنکه مرده باشد ص  
 بکوی و صفت بر منده غیر ص است و از آنجمله است قول شافعی و احمد که ص  
 آنکس که بیکد با حید باشد ص باید و صفت نماید پس ص  
 در آن اولاد خود اگر بیکد با حید او را اهل عدا ص  
 و صفت پسری بیکد مرده و اولاد خود و در ادای ص  
 بودن پدر بعد و از آنجمله است قول مالک و شافعی و احمد ص  
 نمود پسری عدا که پس بعد ناست ص  
 و صفت پسری و انداء ص است و صفت ص  
 واحد در وایت دیگر که اگر کسی ص  
 نماید کسی پسری و شافعی و عطاء بن ص  
 و صفت نمود نداشت ص  
 نمودن از برای کان ص



گفته باشد یا در طوفان کشتی باشد حکم بر مومن را نداده و عطا با او نماند پس  
 در محصور میشود و انبساط میسر نیاید جایز نیست وصیت نمودن موی بند مگر باین  
 آثاری او پس بنا بر این وصیت برینند خود حج است و انبساط جایز نیست و عقیقه با امر  
 و نظر نمودن با اولاد خود نسبی بکار نه ناموجود بودن پدر و جد و دوازدهای درون و  
 نیک جایز است رجوع بر بیکانه با وجود پدر و جد و مفر ما بد شرط است قدوسی  
 بقول بعضی و بقیه بعضی دیگر شرط نیست و خود بر حج نداده اند و اما هرگاه وصیت  
 عبادی پس فاسخ شد معقول میشود و بعد از فوت موصی اگر اطفال اقامه حاکم قرار  
 او را و دیگر برادرهای او قرار میدهند و انبساط میسر نیاید وصیت نمودن از برای کار حج است  
 اگر قی باشد و اگر حریف باشد حج نیست و صبر ما بد جایز نیست وصیت نمودن بر  
 در آنچه با وصیت نموده اند بیکوی مگر آنکه شادون باشد اینجا نسبی موصی و مبر ما بد  
 اگر موصی نهائی که در مال موصی بنمایند بقین حکم را که باید حج و انبساط مطلقا  
 و انبساط میسر نیاید و صبر محمول و صبر جایز است مطلقا و در میان آن رجوع نماید  
 و از آنچه است قولی اینست که اگر کسی وصیت نماید چیزی بجهت عیال یا خود و  
 نمیتواند در این حکم مگر آنهایی که نامانایان ملاصق و متصل بخانه موصی باشند و  
 شایع داخل میشوند و در حقیقت حامل خانه از حاکم میان و بقول احمد در یکی از روایات  
 او از هر طرف تا سوره خانه هماینها میشود و بقول مالک حکم نیست از برای این و از آنچه  
 قولی نه بلکه بطلان وصیت از برای بیت و بقول مالک حج است پس اگر کسی بگوید  
 یا خدا هر چه در آن میشود و الا از برای و در اثر او است و از آنچه است قولی نه بلکه  
 از شخص تا بقیه اگر آنچه را وصیت آن میکند مطلق نیاید و بعد از وصول به حقیقت  
 حج نیست و این نیز مذهب احناف است و حج از آمدن حقیقت و از آنچه است قولی نه بلکه  
 واحد که هرگاه زبان مریض بند و بیک شود و وصیت او با نفاذ حج نیست و بقیه شافعی  
 و این

و این مقام از ظاهر از آمدن حقیقت است و از آنچه است قولی نه بلکه اگر کسی بگوید  
 خود وصیت و عاقلش شود که این خط او است و لکن شاید نگفته باشد و را و حکم کرده  
 از برای او و بقول احمد آنکه حکم کرده میشود بان ما ذی که عاقلش شود و رجوع از آن مانع  
 قولی نه بلکه هرگاه کسی وصیت نماید نسبی و در نظر بانطور که است و بعد وصیت  
 نسبی هر چه و بنابر این قولی از آن در وقت فوت نمودن در آنچه وصیت نموده بقیه  
 و بقول ابی حنیفه جایز است از برای هر یک از دو وصی در وقت چیزی مخصوص و آن چیزی  
 و بقیه وصیت است و اطعام صفات است لیس از آن در وقت و بقیه بقیه و انبساط  
 و انبساط وصیت بقیه با و از آن نمودن بنده بقیه و هم چیزی مخصوصه در خود و از آنچه  
 قولی نه بلکه حج است فرج در مریض و بقول مالک حج بقیه از برای این که خود  
 حلال بر او باشد آنکه فرج نماید پس اگر فرج نماید نمائند باقی شده است خود  
 نموده باشد با خود و یا نموده باشد و یا شد مسیح آن بطلان و اگر خوب شود در نظر این نا  
 بیا با حج است این پنج بابا طاعت در در آن از برای او در این مسئله و از آنچه است  
 به حقیقت که جایز است از برای و در آنکه بخود از برای خود چیزی از مال بقیه نموده  
 بر مین آن اصحابا یا کسی که بخود مثل خندان و یا بادی جایز نیست و بقول مالک جایز  
 از برای او آنکه بخود از این بقیه آن و بقول شافعی جایز نیست مطلقا و بقول احمد در  
 در دو دانسته که جایز نیست و بعد از آن که هرگاه و بقیه مالک و دیگران  
 آن جایز است و از آنچه است قولی اینست که احمد که هرگاه او مانع و بعد از حج مال بقیه  
 بگوید و در آنچه او مانع و از بعد از حج بقیه قولی نه بلکه با سوره او پس قولی  
 میشود قولی و در دفع چنانچه قبول میشود در وقت مال و در کل آنچه او مانع و از آنچه  
 بعد از آنکه و قولی اینست و هم چیزی است حکم در پدر و عاقل و بقیه و بقیه  
 نمودن قولی اینست در آنچه قولی و بقیه قولی و بقیه مالک و شافعی قولی



فول صی مکوشا و از آنجمله است فول نه نشسته که چنانچه است و خسته از برای مسجد  
 این وصیت صحیح نیست مگر آنکه بگوید خرج بر مسجد بنمایند و از آنجمله است فول که خسته  
 اگر عقی باشد جایز نیست از برای او خوردن مال بنیم و در روز حایزه و عیون و نه صی و غیره  
 و قبول است از برای او خوردن مال بنیم مگر از آنجمله است فول که خسته از برای خوردن و از  
 جمله است فول که خسته و از آنجمله است فول که خسته و از آنجمله است فول که خسته  
 پس نفی شود لازم میشود و از آنجمله است فول که خسته و از آنجمله است فول که خسته  
 عفت خوردن و از آنجمله است فول که خسته و از آنجمله است فول که خسته  
 در مذهب صحیح است و از آنجمله است فول که خسته و از آنجمله است فول که خسته  
 او چیزی بدین صحیح است و از آنجمله است فول که خسته و از آنجمله است فول که خسته  
 هسا بر عسویت و ناهیا با بدیدهند و علامه حلی و نذکره میفرماید آنچه را که در  
 هسا بر میگوید و فعل این حکم میشود و دیگر عسویت نذکره و از آنجمله است فول که خسته  
 مذهب صحیح نیست و نیز میفرماید و صیت نمودن شخص یا تابع صحیح نیست مگر آنکه خیر  
 رسد باشد و از آنجمله است فول که خسته و از آنجمله است فول که خسته  
 و میفرماید و صیت نمودن بر پدر یا مادر اگر زبان او رسد باشد صحیح است و از آنجمله است فول که خسته  
 ادان او و میفرماید و صیت نمودن بر عسویت که در عسویت کسی خط خورد و خسته باشد  
 اگر مناف یا شرک نباشد و علم بر خویش اتان بهم رسد باشد و میفرماید اگر کسی وصیت  
 بدین قصد نموده باشد مطلقا از برای هیچکس از ایشان جایز نیست بدون اذن و دیگر  
 نمودن مکرر آنچه را که اولاد یا مثل نماذج صی و عسویت و علامه حلی میفرماید و از آنجمله است فول که خسته  
 در مرض موت بشرط قبول صحیح است و بعد از آنکه از دست و صدق از آنجمله است فول که خسته  
 مولا نکند صحیح نیست و صحت او و از آنجمله است فول که خسته و از آنجمله است فول که خسته  
 آنکه از آنجمله است فول که خسته و از آنجمله است فول که خسته و از آنجمله است فول که خسته

و چه دفع مال بنیم را بنیم و از آنجمله است فول که خسته و از آنجمله است فول که خسته  
 میشود یا سوزاند و چه چیز دیگر و حاکم نیز چنین است و در کتاب و مقادیر و در سایر  
 فول است و در دفع و تلف قبول میشود و از آنجمله است فول که خسته و از آنجمله است فول که خسته  
 مروت محارج مسجد بنایند و از آنجمله است فول که خسته و از آنجمله است فول که خسته  
 و صیغی بقدر زجر و از آنجمله است فول که خسته و از آنجمله است فول که خسته  
**تکلیف نکاح** در بیان احکام نکاح است پس از آنکه مسأله که اختلاف نموده اند و در آن  
 و در صیغی بر آنکه نکاح صحیح است که یک یا چند مجرای او داشته باشد و در  
 نکاح او از آنجمله است فول که خسته و از آنجمله است فول که خسته  
 در محله معتد است و از آنجمله است فول که خسته و از آنجمله است فول که خسته  
 تا و در آنجمله است فول که خسته و از آنجمله است فول که خسته  
 جایز است از برای مرد نظریه صیغی فرج و صیغی خود و عکس یعنی از برای زن هم  
 نظر کردن نموده شود و خود و قبول و صیغی احادیثی نظر کردن فرج زن خود را و از آنجمله است فول که خسته  
 حرمت و از آنجمله است فول که خسته و از آنجمله است فول که خسته  
 بان زن و بر این فول حمل نموده اند و میفرماید و از آنجمله است فول که خسته  
 و خود و عکس غلام محرم نیست بر ستم خود و نکاح است پس از آنکه صیغی که در اول است مطلق  
 و فول بر آنکه غلام محرم است از برای او و بر این ظاهر و از آنجمله است فول که خسته  
 در کسب و از آنجمله است فول که خسته و از آنجمله است فول که خسته  
 باشد و از آنجمله است فول که خسته و از آنجمله است فول که خسته  
 بر حایزه و فول از آنجمله است فول که خسته و از آنجمله است فول که خسته  
 به غیر از اینها از بلوغ آن گران برای بنیم مسکن و در این جا مذکور شد و از آنجمله است فول که خسته  
 که جایز نیست این و در آنجمله است فول که خسته و از آنجمله است فول که خسته



















این طور پیش در آن مثل مکرر آنکه در همان مجلس کسی بقول از جانب مردی  
 قبول فرمود که در این صورت با جاریه مرد صحیح میشود و از بطلان طرف  
 در صیغه عقد تلفظ قبل فقط بدین انتظام نکاح یا ترویج صحیح است و  
 میکند و ازین صیغه نماید که آما میشود از جاریه نماید غلام خود را بر نکاح  
 خود را بر نکاح بدین مضامین و کنوایم الکریم بدین مضامین و بگوید  
 میشود شوهر بدهد و صیغه نماید هرگاه غلام یا کثیر خواهر نماید تا آنکه از  
 بفرستد و بگوید اشتغال نماید نمیتوان ایجاد نمود و از این صیغه  
 و کسوف با بیان ندهد در این صورت ایجاد بر هیچ مبادون نفقه و کسوف  
 و صیغه نماید بر نمیتوان بدین مضامین و بگوید که من از برای او و انصاف  
 که جای است از بگوید آنکه قرار بدهد ازادی کثیر خود را صدان او و بگوید  
 عقد کثیر برای بشرط تقدیم لفظ عقد ترویج یا بطوری که بگوید در حلیه  
 و جعل عقد صدان فلان و اگر لفظ اعتصان را مقدم نماید بر ترویج آنوقت آن  
 برای کثرت که قبول نماید با اشتغال و نقاد و در صحت عقد و عقد نیست که ابتدا  
 مرد خواهر اسیر را نماید با آنکه کثرت بگوید از آن زن مراد ازادی از صدان من  
 قرار بدین بعد مرد قبول کند و از برای عقد را نماید **باب ما یجوز من النکاح** در  
 نکاحهای حرام است پس از حلیه صایب که اختلاف نموده اند در آن قول آنکه  
 که جاری است نکاح زن زاینه و بقول احمد حرام است نکاح او قبل از نوبه از آن زن و از  
 قول مالک و شافعی که اگر کسی ناغما بدین بفرماید نکاح آن زن و نکاح  
 مادر و دختر او و بقول ابی حنیفه و احمد تعلیق میکند حرمت زن خواهر زن را  
 نموده است بران احمد بر گفته است اگر کسی لواط نماید با مردی حرام میشود و اگر بگوید  
 و در میان جوان و از اینجمله است قول ابی حنیفه و شافعی که هرگاه زنی دانا نماید

و بعد شوهر نماید حلال است از برای شوهر و طی او بدون نکه داشتن **عقد نکاح**  
 و طی زاینه حاصله بعد از عقد نمودن کسی و از آن آنکه وضع حمل نماید و بقول  
 و احمد از اجابت بران زن عقد و حرام است بر ذیج و طی او ناقصی شود عقد  
 و بقول ابی یوسف اگر حامله باشد از زن حرام است نکاح او تا وضع حمل نماید و اگر حامله  
 نباشد حرام نیست و عقد ندارد و از اینجمله است قول اندلسی بر هیچ بین دو  
 و دو طی بلکن بین و این روایت از احادیث ترمذی و درود و ایضا از ابی حنیفه است که  
 نکاح حرام مرد خواهر خود غیر آنکه حلال نشود از برای زن و طی مکتوبه را آنکه طاهر  
 آن زن و طی کرده شد و از این صیغه خود را از اینجمله است قول آنکه ثلثه که هرگاه نکاح  
 مطلقان شود و داده بود و یا حرام و زن داشته باشد اختیار میکند همانند از آن عاقل  
 دانند و خواهر بگوید و بقول ابی حنیفه اگر عقد برایشان واقع شود در کماله است  
 و اگر بگوید باشد در عقد ها معتد به صحیح است نکاح در چهار عقد اولی و غیر  
 حکم عقد و خواهر در این مسئله و از اینجمله است قول آنکه ثلثه که نکاح چهار صحیح است  
 مطلق میکند بان احکام مثل مطلق نکاح مطلق و بقول مالک نکاح کفو و فاسد است  
 و از اینجمله است قول آنکه ثلثه که جاری نیست از برای مرد از نکاح کثیر مکروه و در  
 بگوید خون از عصبیت و بگوید عدم استطاعت عقد زن ازاد و بقول ابی حنیفه بر آن  
 از برای مرد از نکاح کثیر با نبودن این دو شرط و آنکه مانع در نزد او از این  
 است که زن آزاد اگر داشته باشد با عده زن آزاد که ندیده و بگوید او ندارد بتمام  
 باشد که در این دو مورد جاری نیست عقد کثیر و از اینجمله است قول آنکه ثلثه که حلال  
 از برای مسلم نکاح زن کافیه و بقول ابی حنیفه جاری است این نکاح با نبودن دو شرط  
 و از اینجمله است قول شافعی و احمد آنکه جاری نیست از برای مرد ازاد که دانا نماید و در  
 کثرت از این کثیر و بقول ابی حنیفه و مالک آنکه جاری است از برای مرد و بگوید چهار زن



کبریا چنانچه جازات شود هیچ حیادون آباد و از اینجمله است قول آنکه نیکو بجا نیست  
 از برای مردنید که هیچ نماید بین حیادون غیر دوزن خط و معول مالک که مردن  
 مثل ارباب در جواز جمع بین حیادون و از اینجمله است قول شامی که جازات از برای  
 مردن آنکه نزدیک نماید و قیلا که دنیا باوند نمایند و جازات خط او بدون است  
 ثالثا او حقیقت که جازات نیست که فردا و علی آن زن بدون است و بیای جعفر و از عالم  
 بدون دست خط و از اینجمله است قول مالک که مکروه است نزدیک زانیه مطلقا و معول  
 جازات نیست نزدیک بودن او بکرب و شرط یکی نوبه او از آن محل و دیگری است و اگر  
 حامله باشد بر هیچ محل و با او در شهر و از اینجمله است قول آنکه حکایتان که نکاح منع  
 و معول دفع که از حقیقت است شرط او مطلقا میشود و هیچ میشود آن نکاح بر اینست که  
 و هیچ باشد و اگر لفظ متعدد باشد بر او نیز موافق جماعات و در بعضی آن معول  
 و از اینجمله است قول شامی ماحد که نکاح شعار با ملک و معول بی حقیقت معول و هیچ  
 و از اینجمله است قول بی حقیقت که اگر کسی نزدیک نماید و غیر این شرط که محلیک نماید  
 برای شهر که سلطان نشسته باشد و شرط نماید که هرگاه و علی نماید باو بر ملافا او را  
 شوک باد بکرنکای و بین باشد چنین نکاحی هیچ است و این شرط هیچ نیست و در  
 از برای شهر اول در نزد بی حقیقت و در و اینست و معول مالک آنکه حلال نمیشود  
 شوهر اول که بعد از نکاح هیچ که صادر شود از علل ادو و دفع و صدان مد  
 قصد محلیک و معول نماید و از دعائن حلیم که ظاهر هر چه باشد باید بکرنکای  
 محلیک را با قصد نماید فاسد میشود عقد و حلال نیست از برای شوهرانی و معول  
 شامی و داغ و دوزن و این نکاح هیچ نیست و معول احد نیز هیچ نیست و از اینجمله  
 قول بی حقیقت و شامی که اگر کسی در نزد بی حقیقت محلیک نکند و کفر و غیر  
 و حجاب او نماید هیچ است نکاح او با زانیه و در نزد شامی و از اینجمله است قول آنکه نیکو

کتاب  
 اگر کسی در نزد بی حقیقت نکند که زن دیگر بر او نکاح نکند و مشقت در عین باشد  
 باطل نکند و از اینجمله خود با سفر او نکند بین معول و هیچ است و لازم  
 این شرط و از اینجمله است قول محلیک بعد از آنکه این شرط است که حرام میکند حلال او  
 اگر شرط نماید و نیکو که فاسد نکند و در نزد بی حقیقت و از این شرط هیچ نیست و معول احد  
 عقد صحیح و کفر لازم میشود و فاء بان و هرگاه که مخالف نماید بکرا این شرط را  
 بکرا از برای آن که حجاب و دست نکاح **مهریم که نکند** و در نزد بی حقیقت و هیچ  
 مهر نماید هرگاه که ناعا بد نماید حرام میشود بر آن مرد نکاح آن زن که در نزد  
 صاحب شوهر باشد و اگر شوهر نداشت باشد و حال حرام نمیشود نکاح او و در نزد  
 حرام است ماد و در حجاب زن بر مرد زانی چون زانی سابق فزیرت معاقبت  
 و هرگاه که کنی یا جوانی را با او نماید حرام میشود و بر لای مادی و در نزد بی حقیقت  
 اگر کسی بر عقد باشد و ایضا میفرماید که اگر ناعا بد زنی و بعد از آن شوهر نماید  
 آن زن جازات و علی او از برای شوهر و عتد ندارد خواه از آن زن ناعا بد باشد  
 و ایضا لازم ندارد و علی کراهه دارد عقد نمون زن زانیه قبل از نوبه و ایضا زن  
 که حرام است هیچ بین و خواهر است چند هم میشود یک قسم آنکه دو خواهر که عقد  
 هر دو آزاد باشند در این صورت جمع بین این دو خواهر حرام است مطلقا و هرگاه دو  
 یکی آزاد عقد نماید و دیگری را بعد عقد دومی باطل میشود و اگر یک عقد هر دو  
 نزدیک نماید نکاح هر دو باطل میشود و هم دیگر آنکه و علی نماید یک خواهر ملایم  
 پس بعد از هیچ نماید خواهر بکرا و ناعا شده است که این نزدیک هیچ است از آن  
 که هر دو باطل حرام میشود مادی که این دومی و حجاب او باشد و اگر دو بکرا و از  
 باشد پس هر دو باطل نماید و بعد از آنکه اولی حرام میشود و آنکه دومی از آن اولی  
 و بعضی گفته اند اگر این و علی با عیاله حکم حرام نماید و حرام نمیشود و اگر با عیاله

دو و علی ملکین و در حقیقت  
 بین دو خواهر  
 ج















با منفرد است فرادادن آن چه برای صدان و انشا می نماید که در وجهی است  
 صدان را بجز منفرد و منفرد می شود و بدخول مثلا اگر طلاق بعد از رجوع و در وجهی  
 اندخول نصف صدان را از وجهی مطالبه میکند و اگر تمام صدان را از وجهی باشد  
 و در وجهی رجوع و در صورت طلاق قبل از رجوع که در وجهی نصف صدان را مطالبه  
 نماید هرگاه رجوع را عفو نماید خود رجوعه چنانچه صدان مال رجوعه میشود و همچنین  
 کسیکه عقد نکاح در وقت جاریت آن کس قیام مثل پدر و جد و غیره  
 از برای پدر و جد که عفو از بعض صدان نماید نادر تکلیف و صغیرا پدر تمام صدان را  
 رجوع نماید و وجهی نماید می تواند از آنجا که میخواهد مسافر نماید و پدر و  
 صغیرا پدر نفوذت در قسم است بکن نفوذت نفع است مثل اینکه در وجهی خود را از وجهی  
 ناید و قسم دیگر اینکه صغیرا عفو نکند و نفوذت رجوع نماید بچنین آنرا اگر در  
 مهر نکند یا شرط نماید که مهر نداشت باشد نکاح صحیح است پس در آن سوره که طلاق  
 او را قبل از رجوع پس از برای رجوع است خطا و اگر بعد از رجوع طلاق بگوید مثل نای  
 تاب است عطلانی برای او نیست و اگر کرده و بچین بگوید قبل از رجوع و قبل از رجوع  
 مهر و در عطلانی است می شود و اگر بعد از رجوع بگوید مثل تاب است و در صورتیکه از  
 شود و رجوع دادن علیه خیار شریع تعیین نموده است بلکه در عطلانی است عطلانی  
 پس هرگاه عفو باشد عطلانی است بچنان و لباس نفوذت داده و دیار و متوسط الحال  
 بچ دیار و لباس متوسط است و نفوذت بچ دیار و اکثرها ما را از این می دهد  
 مستحق عطلانی می شود که مطالبه شود و معرفی برای او فرزند باشد و در وجهی  
 نباشد باشد قسم دیگر از نفوذت نیست که فاسخ دهد رجوع عطلانی را از صدان  
 شود و در معین نمودن نداد و بعد از آنکه از آنجا که رجوعه نماید پس از آنکه  
 حکام فراد صدان داده او را در کمره زاده می تواند نکند و جاریت حکم نماید و آنچه  
 بخاطر

بخاطر و اگر در وجهی حکام باشد در رجوع فاسخ دهد بر نمی کند و در رجوع کمره میکند  
 چون حکم او در زاده رجوعه است که نایفکده در هر ما باشد بعضی نه بدو و بعضی باید  
 که در مهر مثل صغیرا است حال رجوعه در شرف و حال و عادت زنان افاد و از طرف  
 پدر و اگر نباشد صدان افاد یا مثال و از آن ملا خط نماید و صغیرا باید زاده  
 بر صدان نماید از عقد و قسم است بکن آنکه عقد نماید صدان نفوذت و بعد از عقد  
 بر او زاده نماید این قسم زاده ای حکم عده نادر اگر نمود او را صحیح است و اگر نتواند  
 دیگر عطلانی در رجوع و عدم رجوع و طلاق نادر و قسم دیگر آنکه بعد از عقد رجوع  
 بفرض مهر شود این قسم جاریت که زاده رجوعه مثل باید یا بعد از او یا بکمر او  
 که در این صورت حکم آن زاده ای حکم اصل صدان است در رجوع و عدم رجوع طلاق  
 و صغیرا پدر عطلانی در بعض صدان اختلاف شود بین زوجین پس قول اول و در  
 با سوگند مطلقا و صغیرا پدر هرگاه شهادت دادن مانع بکند اگر وجهی نیز علم باشد  
 بر عدم اذن معرفی برای او نیست مطلقا و اگر علم نداشت باشد صدان را از اذن است بعد  
 بود عده بعد از آنکه زاده شد یا پدر او را اختیار نماید و صغیرا پدر رجوعه قبل از اخذ صدان  
 نفس خود را از اذن رجوع نماید پس طلاق با رجوع و رجوع نماید و دیگر من بعد می تواند رجوع  
 منع نماید و رجوع و اگر رجوع نشد باشد و تخلیه کرده باشند منع جاریت و ایضا  
 جاریت بر داشتن نشاء و رجوع باذن صاحب آن با باذن مریح یا شامه حال و بد  
 اذن جاریت نیست و اگر آن نشاء و رجوع نماید بد اذن مالک خود اذن او جاریت  
 و همچنین در وقت نفقات و بکمره دادن بکمره زاده و در نفقات و ایضا و در  
 و بکمره من مخرج است **باب الفصل الثانی** در بیان احکام خستین زنان و فاسخ نکاح  
 پس از جمله می باشد که اختلاف شده است در وقت فاسخ است که رجوع از وجهی افاد  
 اذن او جاریت است با اذن و بگوید فاسخ جاریت مکرر اذن او را باطل است قول



استدلاله که هرگاه کسی در باور خود بماند و در نزد او عقبت نهد و اگر کسی  
 سه روز بعد بپوشد بطریق صفت و در پیش از آن خود در هر دو صورت و در هر دو  
 در وجه حدیث و در صفت اعتدال و حد بلکه تسویر میکند بین دو حد و از هر دو حد  
 و وجه حدیث و بین دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد  
 جایز است آنکه در صورتی که در میان خود را بدین فرجه اگر کسی را می باشد و در هر دو  
 در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد  
 بدون فرجه و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد  
 و گفته است ابو حنیفه و مالک و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد  
 صحت چنانچه در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد  
 معنی هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد  
 زمان و اجابت و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد  
 که در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد  
 عنوان و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد  
 از برای هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد  
 و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد  
 فرجه و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد  
 پس از آنکه مالک و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد  
 در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد  
 او که در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد  
 پس از آنکه مالک و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد  
 با در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد  
 که در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد

که در هر دو حد

که در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد  
 بیشتر جایز است که در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد  
 مرد باشد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد  
 احد مکرر و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد  
 الحاق نمودن متعلقه را مطلقا در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد  
 در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد  
 طلاق و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد  
 بعد است و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد  
 او و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد  
 برای هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد  
 نماید و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد  
 و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد  
 تمام و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد  
 خود و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد  
 و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد  
 بلکه در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد  
 او را طلاق و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد  
 و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد  
 که در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد  
 از هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد  
 مشروط بر حدیث و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد و در هر دو حد

که در هر دو حد











تمام پس طلاق صحیح نیست و طلاق باطل میشود خواه بزن معسر بگوید یا اینکه  
هر روز که من بودی تمام یا اینکه در حق بگوید هر چند که بجز از او است طلاق و منوط  
و در طلاق میفرماید اعیان و عیال مرده است پس مرد میتواند هر روزی که طلاق بگوید  
آراد باشد یا بگوید آن مرد با آن زن و خون غایب نگردد و قصد طلاق این شد که معطلی  
و صفی باشد پس اگر در حق بگوید اگر در خلعتا من بشوی یا بنوی طلاق فوری  
در صورت داخل شدن اگر شرط شده باشد با آن زن یا اگر شرط شده باشد هیچ طلاق  
نمیشود و بعضا هرگاه جمیع نماید سه طلاق را بگوید آن چند سه طلاق لغو میشود  
و این میشود هرگاه در حق بگوید یا این طلاق صبیح الی آخر این همان تکلیف  
و این میشود هرگاه در حق بگوید یا اگر طلاق بگویم یا این سه طلاق فوری میشود  
از آن بر عید او طلاق بگوید همان تکلیف است و اگر جمیع است و این سه طلاق فوری  
مگر بلفظ طلق و با الفاظ صحیح و در طلاق بلفظ طلق و بجز این ظاهر و حقیقه طلاق  
مثلا آنکه بگوید مریضه خود که در خانه دارد و اختیار بوی یکس خود گشت یا بوی بزر  
ما خودی دبی شوهری یا بوی بزر یا استیزارم خود را نه طلاق و نه در و نه سه  
خواه قصد طلاق داشته باشد یا نداشته باشد نیست سه طلاق را نموده باشد یا نه  
و هم چنین هرگاه بوی بزر خود بگویم یا در طالع ما و قصد بگوید فوری طلاق صحیح  
هرگاه در حق بگوید فوری طلاق و قصد طلاق را نماید پس تکلیف و این میشود و از  
قول به حقیقه که هرگاه در حق بگوید یا بوی بزر خود گشت و بینه طلاق را نیاید  
پس در وجه خود را سه طلاق بگوید هرگاه که بینه سه طلاق نموده باشد و این میشود  
تکلیف و اگر بینه یک طلاق را نموده باشد و این میشود و چنانچه قول مالک آنکه در حق  
آنچه را که در حق نموده از عید طلاق آرا و فایده او را می آید اگر آرا نماید و اگر کند  
نداده میشود و ثابت میشود بگوید از عید طلاق آنچه که قصد نموده و گفته و بگوید

طلاق ثلاث در اینجا و این بیشتر مکرر آنچه را که در حق بگوید یا بوی بزر خود گشت یا بوی بزر  
نموده باشد و این میشود مکرر آنچه را که بینه نموده و بگوید احدی را طلاق میشود سه طلاق  
بینه سه طلاق را در حق نموده باشد یا بگوید یا از اینجه است قول به حقیقه و مالک که هرگاه  
در حق بگوید از برای دو وجه خود که طلاق من منقضی خود را پس طلاق گفت منقضی خود را  
و این میشود چنانچه و بگوید شاهی واحد که بگوید یک طلاق را طلاق فوری میشود و از اینجه است  
آنکه ثلث که هرگاه در حق بگوید هر چند که بگوید فوری طلاق فوری طلاق فوری طلاق فوری  
تکلیف و بگوید مالک و این میشود در سه طلاق و از اینجه است قول به حقیقه و مالک  
هرگاه در حق بوی بزر خود بگوید فوری طلاق فوری طلاق فوری طلاق فوری طلاق فوری  
طلاق اول و دوم تمام بید او را هر سه دفع میشود و بگوید شاهی واحد و این میشود  
مگر تکلیف و از اینجه است قول آنکه ثلث که طلاق فوری طلاق فوری طلاق فوری طلاق فوری  
و مراد بلفظ کسب که تمام طلاق را داشته باشد و بگوید احدی را طلاق فوری طلاق فوری طلاق فوری  
میشود و این قول فایده است طلاق فوری و اگر از حقیقه و من و این نموده باشد  
از اینجه است قول به حقیقه که هرگاه کسی طلاق بگوید در وجه خود را یا آراد نماید بینه  
از روی آرا طلاق و من و این میشود و بگوید آنکه ثلث و این میشود اگر طلق نماید یا  
در حاکم که در حق نموده باشد از من خود قصد او را و از اینجه است قول آنکه ثلث و این  
در روایات خود که ظن غالب در فروع آنچه میگوید یا نموده اند در حصول آرا و این  
و بگوید احدی را در روایات دیگر که اختیار نموده است از ائمه که اینک ظن غالب است  
ثبت در حصول آرا و بگوید احدی در روایات هم از او که مثل و قطع نماید حصول  
آرا است و غیر این باعث نمیشود و از اینجه است قول مالک و شاهی که در حق بینه  
آنکه آرا کنند که از سلطان باشد یا بعد از مثل دزد یا قبله کشیده باشد و بگوید  
و احدی در بیک آرا و بینه و اینک آرا حاصل نمیشود مگر از سلطان و از اینجه است



ثالثه که هرگاه طلاق بگوید بعضی وجه خود را طلاق یا بگوید هر دو وجه که طلاق داد است  
 دنان در وجهه در این صورت است که اگر او این احوال را طلاق یا بگوید هر دو وجه که طلاق  
 شرط خود در دوازده بدن او اینکه طلاق بمثل و طلاق باینست باینکه بگوید  
 او را بگوید تا چه زمان او را بگوید هر که است او بگوید او را بگوید هر که است او بگوید  
 تا بگوید این قول شایع است در علم بگوید هرگاه نفی بگوید بعد از انقضای عتد است  
 و از برای دعای دیگر است که در وجهه مادی که شوهر کرده باشد او را بگوید و باین  
 قائل است ادا احد و مالک و از برای شایع است و شایع است این مذهب است از این جهت  
 این جنس و مالک که هرگاه نفی بگوید در وجهه خود که طلاق یا بگوید باینکه بگوید  
 طلاق او را بگوید و بگوید شایع طلاق دفع میشود تا آنکه بگوید تمام شود طلاق  
 و از برای جنس و شایع که هرگاه بگوید کسیکه صاحب چهار دن است که در وجهه مریض است  
 و باینست بگوید باینکه از برای او است صرف خودن طلاق یا بگوید باینکه بگوید  
 از اینان و بگوید مالک و احد و مالک و شایع طلاق دفع میشود و از این جهت است که  
 که هرگاه دفع استاده بطلاق نماید بیوی آنچه منقضی نشود و از برای دفعه با  
 مثل است و با دفع میشود مگر اینکه اضافی نماید بیوی آنچه منقضی و وجهه در بدن  
 و دفع که دفع میشود و در حکم از اینست و در وجهه جزء شایع مثل منقضی و دفع  
 نماید طلاق یا بیوی آنچه منقضی شود از انقضای مدد مالک منقضی است و دنان  
 و موقوف میشود و بگوید نه ثلثه طلاق دفع میشود بجهت انقضای منقضی است و دنان  
 و اما منقضی مثل بگوید مالک و شایع گفته اند دفع میشود باین طلاق و احد  
 دفع میشود و بگوید که در وجهه مریض و در شایع منقضی است و هرگاه در وجهه  
 خود بگوید باینکه بگوید نه و منقضی نماید طلاق یا بگوید در وجهه او خود را طلاق  
 دفع میشود خواه سه طلاق باشد یا یک طلاق و هرگاه بگوید لفظ و کلام بگوید که طلاق

بدن خود را بگوید در وجهه سه طلاق بگوید باینکه بگوید هر که است که بگوید در وجهه او را بگوید  
 نفس خود را بگوید باینکه بگوید طلاق دفع میشود و هرگاه در وجهه بگوید که بگوید  
 است طلاق است طلاق باین طلاق دفع میشود و باقی لغوات خواه قصد سه طلاق  
 دفع و خواه قصد تمام نماید بواسطه آنکه از وجهه در وجهه منقضی نماید و بگوید هر که است  
 و انقضای منقضی است که طلاق لفظ یا باقی صحیح نیست اگر وجهه مادی باشد و هم چنین  
 از او نمودن بگوید در وجهه او را و اجاب صحیح نیست و اگر از او حاصل میشود و بگوید  
 بگوید که اگر از او گفتن دعوت داشته باشد باینکه بگوید و عتد نموده که اگر طلاق بگوید منقضی  
 خیال میکنم و در حال منقضی شود باینکه بگوید که آنچه عتد نموده که اگر طلاق بگوید  
 نموده و بگوید باینکه بگوید که عتد نموده و بگوید باینکه بگوید که بگوید باینکه بگوید  
 اتم از آنکه آن ضرر فعل باشد یا در خم بدن باشد یا غش و زدن باشد و مختلف است  
 حالت اگر از شدگان یا خلاق منقضی و شایع است و از او حاصل میشود  
 بواسطه منقضی و اگر از او گفتن معاونت ندارد که سلطان باشد یا غیر آن و انقضای  
 منقضی طلاق دفع در حال منقضی صحیح است و اگر بعد از طلاق دفع فوراً نماید  
 او را بگوید در صورتی که از آنکه طلاق او باین باشد یا بگوید و عتد او را بگوید  
 تا بگوید اگر شوهر نکند شرط منقضی و دفع همان منقضی که طلاق در آن دفع شده بگوید  
 خود شود و بعد منقضی شود باینکه بگوید او را بگوید در وجهه و بگوید باینکه بگوید  
 هرگاه دفع در وجهه بگوید باینکه بگوید طلاق دفع میشود و از این جهت است که  
 باشد بگوید در وجهه من طلاق است صحیح است و هر یک را بگوید باینکه بگوید  
 او را داشته ام طلاق او دفع میشود و اگر در طلاق بگوید باینکه بگوید  
 بعد هر چه بگوید منقضی و انقضای منقضی است که هرگاه در وجهه خود بگوید باینکه بگوید  
 با دفع مادی یا با موی و طلاق است طلاق دفع میشود و هم چنین است اگر بگوید







اسلام برنج نمودن با طلاق دادن **برنج کوبیده** در مذهب شیعه حرام است و در شیعیان  
 منه ایلاه نهاده و چهار ماه باید باشد و هرگاه سوگند یاد نماید که مطلق نگردد یا سوگند  
 خود چهار ماه ایلاه نشود و بعد از آن چهار ماه و نهاده و سوگند طلاق باقی  
 بلکه تکلیف ایلاه کنند تا با رجوع است با طلاق و حاکم نمیتواند جبر نماید و با طلاق  
 امشلق نماید و رجوع و طلاق حیس میکنند و از آنکه رجوع نماید با طلاق بگوید و  
 مینویسد یا ایلاه طلاق میشود یعنی سوگند بخدادند همان مثل سوگند طلاق با طلاق  
 و رجوع با طلاق با طلاق مالی و ایضا تر نمودن و طلاق بعد از رجوع و رجوع بعد از طلاق  
 ایلاه محسوب میشود و مینویسد یا ایلاه طلاق میشود و چهار ماه است و در حقه از آنکه  
 خواه رجوع نماید یا نه یا سوگند مینویسد یا ایلاه طلاق میشود و حاکم بخدادند  
 و در مذهب اثنی عشری ایقان ایقان اسلام دارد و نمودن ایشان بیو اخل مله خود **طلاق**  
 در بیان الکلام طعام است پس از طعام مالی که اختلاف نموده اند و در اول مالک و ثانی  
 که هیچ نیت طعام و نیت قبول شایع است و احدی است و از آنکه طلاق است و نیت  
 که هیچ نیت طعام و نیت قبول خود و قبول مالک صحیح است و از آنکه طلاق است و نیت  
 که هرگاه در هیچ بگوید نیت خود چه از آن باشد و چه کسر که و برین خراج پس اگر نیت  
 نموده یا نیت طلاق محسوب میشود و اگر نیت دو طلاق یا یک طلاق دانوده یا نیت  
 با طلاق و راقی است و هرگاه نیت خود را نموده یا نیت و نیت طلاق دانسته یا نیت  
 نیت است یا نیت سوگند سوگند میشود و در این صورت تا قبل میشود و اگر  
 را نیت نیت چهار ماه و طاق میشود و با طلاق و نیت و اگر نیت طعام را نیت  
 طعام محسوب میشود و اگر نیت سوگند را نیت سوگند محسوب میشود و رجوع میشود  
 نیت آنجا که داده نموده است با طلاق یا نیت یا نیت و خواه مدخول باشد یا نیت  
 مدخول و قبول مالک این لفظ باعث رجوع سه طلاق است اگر نیت مدخول باشد

و اگر

و اگر غیر مدخول باشد با طلاق میشود و قبول شایع اگر این لفظ نیت طلاق باشد  
 آنچه نیت نموده طاق میشود و اگر نیت سوگند نموده یا نیت سوگند میشود و نیت  
 سوگند را و از آن سوگند و اگر چیزی نیت نکرده یا نیت سوگند از آن قبول و نیت  
 و از نیت و قبول دیگر و کفاره قسم و از نیت و قبول حاکم و از نیت و قبول  
 لفظ هیچ در طعام است نیت نکرده یا نیت نکرده یا نیت و از نیت و قبول  
 و از نیت و قبول از نیت لفظ نیت است طلاق محسوب میشود و از آنکه طلاق است و نیت  
 و احدی که اگر کسی حرام نماید بر خود طعام یا شراب یا غیر خود را حاکم میشود و اگر  
 سوگند لازم میشود بخالفه نیت از آنکه حرام میشود و از طعام و حاکم میشود  
 سوگند یا بر مذهب یا بر خود و بر خود و بر خود و بر خود و بر خود و بر خود  
 جمیع آن و قبول شایع کسب حرام نماید طعام یا شراب یا لباس خود را نیت  
 بر نیت و چیزی و حکم بر نیت و اگر نیت خود را حرام نماید بر نیت و حکم حرام  
 و نیت بر نیت کفاره سوگند و قبول مالک حرام میشود و از آنکه طلاق است و نیت  
 و نیت بر نیت و از آنکه طلاق است و نیت بر نیت و نیت و نیت و نیت و نیت  
 او را نیت حرام میشود و نیت بر نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت  
 که حرام میشود و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت  
 و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت  
 و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت  
 از نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت  
 لازم میشود و از آنکه طلاق است و نیت بر نیت و نیت و نیت و نیت و نیت  
 نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت  
 و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت  
 مالک و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت

و اگر











فراشه باینه خود و دیگران که سه شاهد را حد میزنند و شهادت باین لعان نمائند  
 و میفرمایند لعان زوجه قبل از زوج معتدیه میشود و میفرمایند لعان بر  
 هرکس استاده معقوله میزنند صحیح است و الاصح نیست و ایضا در عهد طلاق  
 زوج میباید لعان نماید و در طلاق باین میباید و هرکس که زوجه غیر  
 طلاق بگوید بعد از طلاق اگر او لاری میآورد ملحق نمیشود و زوج در صورت  
 زوج ملحق نمیشود و با او شهادت دیگران که در کتب فضیله مستور است و هم  
 هرکس که بگوید برود و جنتی تو را میآورد و زوجه او بعد از عتق شود  
 نماید و او لاری از شوهرش باین میزند و بعد هرکس که شوهر او را بگوید و جنتی تو را  
 کذب معلوم شود زوجه را عتق نماید بشوهر اول بجهت و او را از شوهر  
 ثانی نیست و هم چنین مجاز عتق است و احتمال طلاق زن و او لاری که او را  
 پیدا شود میتوان ملحق با او نمود مثل اینکه شخص از او بگوید و بعد از عتق  
 بگوید غیر مثلا و احتمال اخیال اینان هیچ قسم نمیزد و حایج مکن شود هرگاه  
 زن او لاری میآورد ملحق بزوج نمیشود **فصل الامیان** در عتق استقامت باین  
 سوگند است پس از عتق سال که احکامات نموده اند و او را قول باین عتق و احکام  
 بر اینک جایز نیست از برای انکار که کفاره بر او لازم گردید که عدول نماید و کفاره  
 معین شده نماید و بر او و قبول شایع اینک اهل ذریه او را نیست و جایز است  
 از برای او عدول و لازم میشود او را کفاره و از مالان و در واپاست مثل این عتق  
 و از آنچه است قول باین عتق و مالک و احمد و دیگران در واپاست و اینک سوگند  
 کردند آن سوگند باید نمودن بخداوند است بر آنکه در حال آنکه عتق نماید  
 و از او جنتی سوگند و کفاره از برای او نیست بجز آنکه اعطای او نیست که کفاره  
 داده میشود برای او و قبول شایع و احمد و در واپاست و دیگران اینک کفاره باید نمود  
 و از این

و از آنچه است قول باین عتق و احمد که هرگاه شخص سوگند یاد نماید بخداوند این  
 بگوید انتم بالله یا اشد بالله یا سوگند میشود و اگر چه او زوجه نباشد  
 و قبول مالک هرگاه کسی بگوید انتم بالله یا انتم بالله لفظا یا بینه سوگند  
 میشود و اگر لفظ باین نکند و بینه باین نداشته باشد پس سوگند نمیشود و قبول  
 هرگاه بگوید انتم بالله و بینه سوگند یاد نماید سوگند است و اگر بینه اخبار نماید  
 سوگند نیست و اختلاف نموده اند اصحاب بر این است که در صورتی که بگوید و اصحاب  
 که سوگند نمیشود و در صورتی که طلاق و از این جمله است قول باین عتق و احمد مد ظله  
 و در واپاست که اگر کسی بگوید یا اشد بالله من نالین عمل را نکرده ام و بینه جنتی بگوید  
 یا اشد سوگند میشود و قبول مالک و شایع و احمد و در واپاست و دیگران اینک سوگند  
 و از آنچه است قول باین عتق که اگر کسی بگوید و عتق نماید سوگند است و قبول باین عتق  
 سوگند نیست و از آنچه است قول باین عتق و احمد و دیگران در واپاست و دیگران اینک سوگند  
 ای فاسم الله پس این سوگند است خواه بینه سوگند باین نموده باشد یا بنموده باشد  
 و قبول احمد و در واپاست و دیگران بعضی اصحاب شایع که هرگاه بینه نکند سوگند نیست  
 و از آنچه است قول باین عتق که هرگاه کسی بینه سوگند یاد نماید منعقد نمیشود و سوگند  
 و هرگاه سوگند یاد نمود لازم میشود بر او کفاره و بلکه این عتق احوال برای این  
 و قبول بعضی از این معتقد نمیشود و سبب سوگند بمعنی و از آنچه است قول باین عتق  
 که لازم میشود بر شخص اگر سوگند بینه یاد نماید و عتق نماید کفاره و احمد و قبول  
 احمد لازم میشود و از برای کفاره و از آنچه است قول باین عتق که اگر کسی سوگند یاد نماید بر  
 بینه و سوگند منعقد نمیشود سوگند او بر کفاره عتق لازم نمیشود و از کفاره و سوگند  
 انکه ثلثه منعقد نمیشود باین سوگند او را لازم نمیشود و از آنچه است قول باین عتق  
 که سوگند کافر منعقد نمیشود و قبول انکه ثلثه منعقد نمیشود و لازم میشود و از این







مگر آنکه مولى اين کار بنفس خود بشود و بيقول شايه اگر سلطان باشد با حق باشد  
مولى اين عمل شود و مستقيم خود عاده پا راى او نيتر باشد در اين محاله جايست  
در امضوت والا بشود و بيقول احد محاله كشته مشهور مطلقا در اين محاله است  
انه ثلثه كه اگر سوگند با او نمائيد كه اذينا بد دين فلان را در فرمايش چنان ادا  
محاله شده است و بيقول شايه محاله شده است پس هرگاه صاحب حق بورد  
محاله شده است نزد او چنانچه بيقول شايه شده است و كذاست سالها بگذرد  
دين در حضوره اذراى خود با از راى ما خوارست در فرمايش بشود و اذراى خود  
اذا را حاشا مشهوره اذراى خود است قول نه ثلثه كه سوگند با او را منعقد نشود و بيقول  
منعقد ميشود و گفته است كه اذراى خود بيقول در اين و از اين محاله است قول او چنانچه  
كه اگر منعقد با بد قسم خود شده و اذراى خود را محاله ميشود مطلقا خواه سوگند  
با بطلان يا بيقول يا بغير او بيقول شايه در ظاهر و قول او كه مطلقا محاله ميشود و در  
او منعقد با احد آنكه اگر سوگند بخداوند يا بغير او يا شد محاله كشته ميشود و از اين  
ما ضو باشد ميشود و از اين محاله است قول او چنانچه واحد كه اگر سوگند بخود كه فرمايش  
خواهد خود برسد و اذراى خود قبل از خود فرمايش اختيار او در دين خود محاله  
و از اين محاله است قول او چنانچه واحد كه اگر سوگند داشته نكله كنكم يا فلان چنانچه  
چيز معني نكند محاله كشته ميشود كه اگر نكله نمائيد ما بيقول از شما و مالك نكله  
و شايه نكله و از اين محاله است قول او چنانچه در جاي كه اگر سوگند با او  
كه نكله نكند يا كسى نكله نكند يا او را بد بگويى را نكند و اشتهار نمائيد بدست با  
با سر محاله سوگند ميشود و بيقول مالك محاله حاصل بشود بگويى و در سال  
و در و انيت و بيقول احد و شايه در مقدم آنكه حاشا بشود **هر چه كويد** در مقدم  
خبا بجهت و شرايع سفير ما بد كه در كذا از ريشه جايست عدل از يكه او لا معي  
معو

بسي و دم دارد دم بيم با مده و بون و در ناي و كفايه واجب و در كفايه  
جايست عدل از ريشه بد بگويى مثل محاله سوگند و در عدل از ناي و ريشه جايست  
و در سفير ما بد كه سوگند با او نمائيد بر ايك شتر چه و نفي چه بر ايشان منعقد ميشود  
كفايه و اذراى خود كه عدل كند خود با مده و سفير ما بد كه اگر كسى مطلقا اسم با الله يا الله  
سوگند با او يا بد منعقد ميشود بشو طينت سوگند بكن بكون سوگند سوگند منعقد ميشود  
و از اين محاله و اذراى خود بكون سوگند بكون سوگند سوگند سوگند سوگند سوگند سوگند  
و حق الله اگر چه ما قصد هر باند سوگند ميشود و هم چنين هرگاه بجهت با بغير سوگند  
با او نمائيد منعقد ميشود و محاله او كفايه لازم ميشود و سفير ما بد سوگند با او منعقد  
و محاله كفايه و اذراى خود است و جايست بكون كفايه و محاله كفايه سوگند خواه  
باشد با حق يا الهام باشد و سفير ما بد سوگند بر ايك شتر و اذراى خود بكون قصد  
ميشود خواه در محاله عاده و غصب باشد يا نباشد و اگر بر ايك مطلقه سوگند با او  
عدل فلان از ما شتر لغوات چه باشد ما بد و چه بفسد و در سوگند لغوات كفايه  
و اگر كند يا شد معصيت او و اگر كند يا شد مكره است و سفير ما بد هرگاه كسى  
نماید كه نوبت نمائيد بر روزه خود بخود بخود عفو ميشود و اگر سوگند با او نمائيد  
آب نهد را بخود عفو ميشود بد بگويى او بيقول عفو و با سر و استغاثات نميكند خواه  
قصد قطع منه اذراى خود باشد يا بخوار و بخور و همان آذراى خود ميشود و هرگاه  
كسى سوگند با او نمائيد يا نكله سالى خانه بشود و حال آنكه خود سالى خانه را نميكند  
برهن آمدن خود شريعت ميشود اگر چه است با بغير الله و با بغير الله و سوگند با او  
سوگند داخل خانه بشود و سفير ما بد را بماند با او يا شد محاله سوگند ميشود و اذراى خود  
با او نمائيد بر ايك داخل خانه بشود و سفير ما بد را بماند با او يا شد محاله سوگند ميشود  
محاله سوگند شده و هرگاه بگويى كه داخل اين خانه ريد بشوم بعد از بيع آن داخل شده



مخالفت است و در قولی است بر مساوات حکم هر دو صورت که مخالفت نباشد و میسر می آید  
 این تکیه است و هرگاه سوگند یاد نمود که نکند یا بد یا بن طفل پس بر شو طفل یا بگوید  
 از گوشت بره بخورم پس بزرگ شود یا بر لب شود یا در آب غرق شود یا در آتش سوخته شود  
 یا بگوید داخل خانه شوم قهرمین شود پس در کل آنها مخالفت سوگند می شود در  
 دو دم و در خوردن سرکه مخالفت سوگند بر خوردن خرما می شود و هرگاه سوگند یاد  
 نمود کسی که داخل شود خانه را پس داخل مسجد ناجزم شود میسر می آید شیخ طوسی  
 که مخالفت سوگند بدخل مسجد حرم نباشد و طریقه این است که چون خدا اسم میست  
 می شود و هرگاه سوگند یاد نمود که سالن خانه نشود پس ساقی شود و چندی در خانه  
 نوبت بپوش یا چاد و مخالفت سوگند می شود و اگر بگوید یا شد مخالفت می شود  
 سوگند یاد نماید بر اینکه ضلع یا دای نگذرد پس قیام بد و بگوید یا بقیع آن مخالفت سوگند  
 ذایع نباشد بر ضلع که باشد و هرگاه سوگند یاد نمود که درین فلان افرایه ای برسد پس اگر  
 قبل از موعد از افرایه مخالفت سوگند می شود و میسر می آید سوگند مکن منصف نباشد  
 مخالفت از باعث کفار نباشد و هرگاه آنچه را که سوگند یاد نماید نمود از رو نسیاست می شود  
 مخالفت سوگند حاصل می شود بر او و هرگاه سوگند یاد نمود که در این روز را قیام  
 قیام کرد و در نماز یا لغت شود مخالفت سوگند نباشد و کفار و نذارد و اگر خود واجب  
 او نباشد و مخالفت حاصل و سجده می شود و هرگاه سوگند یاد نماید که سجده نکند یا طاعت  
 زمان و در قیام یا طاعت یا آنچه اطلاق منه را می شود اگر بگوید و بعد از آن  
 مخالفت حاصل می شود و اطلاق آن بر کلمه شهادت است و هرگاه سوگند یاد نماید که  
 تا بلان نکند پیش از این یا ایشاد ما را بلکه مخالفت سوگند نباشد و از این جهت است قول الله  
 که اگر بگوید کسی بر وجه خود قیام از من برون رفته پس بر طایفه و بنده نامید و جبر  
 بر آنچه نیست نمود و میبایست و اگر نیست چنانچه میبایست کرده باشد و بگوید که خارج شود  
 بعز

بعز از من پس بر طایفه الا ان اذن الله یا الله ان الله کما یستطیع یکتب به کسب من یشاء  
 اعلام در سوگند در این باب و میباید که در شایع هر شیئی اول حاج با ذقت خط  
 و گفته اند اگر نکران در بعد دفع بر وجه خود بطوریکه نشود اذن محض  
 و میباید شایع این صحیح است یا وجود قسیدت دارا یا حلال است و مالک واحد که اگر  
 کسی سوگند یاد نماید که در حال انحراف و نهی از برای او نباشد محض و نطق بگوید  
 پیدا نشود که بزرگان است و لا یزیدان برینه شخص حاضر در این صورت میسر می شود و هرگاه  
 حقیقت او را رساند که در معنی لغت و کل می شود و در عرف لغت از برای او انعام و ما عیها  
 و میباید به حقیقت اینکه حمل می شود بر هر حال و ظاهر و کسو سقند حاضر و میباید شایع  
 می شود و بر ظاهر و کسو سقند و از این جهت است قول مالک واحد که اگر کسی سوگند یاد  
 که عیبه یزد بزد پس بزد او را یا بگوید که عیبه یزد او را یا بگوید که عیبه یزد او را  
 و میباید حقیقت و شایع می شود و از این جهت است قول الله که اگر کسی سوگند یاد نماید  
 بر اینکه عیبه یزد بزد پس بزد او را یا بگوید که عیبه یزد او را یا بگوید که عیبه یزد او را  
 مخالفت می شود و از این جهت است قول الله که اگر سوگند یاد نماید که کسوف فلان شخص را نکند  
 و عمل داشته باشد میباید شخص مخالفت سوگند می شود و میباید مالک نطق مخالفت  
 نشاء خواه علم عرف او باشد یا ندانسته باشد و از این جهت است قول الله حقیقت که اگر  
 سوگند یاد نماید که مالی از برای من نیست و حال اینکه او را و در میان مخالفت سوگند  
 و میباید الله نکران مخالفت حاصل می شود و از این جهت است قول الله حقیقت که اگر کسی سوگند  
 نماید که بخورد خاک را یا عیبه یزد او را یا بگوید که عیبه یزد او را یا بگوید که عیبه یزد او را  
 و میباید نکران مخالفت می شود خوردن آنها و از این جهت است قول الله حقیقت که اگر کسی سوگند  
 یاد نماید بر اینکه ناخوش بخورد که ما صلح می نماید و آدم میگویند پس گوشت یا غیر آن  
 بخورد و مخالفت سوگند نباشد و مخالفت می شود خوردن آنچه طبع شده باشد از آنها

عن کتب ائمه اثنی عشریه  
 اینک اذن مدبر پس از این است  
 و در هر شیئی که بگوید الا ان اذن الله  
 است یا شایع اذن الله الا ان اذن الله  
 است







کسی سو کند یا بر یک شیء یا بر چند شیء مخالفت نماید لایم میشود و او را هر سو کند یا بر یک  
 آنکه مالک اعتبار نموده اند ما که در این کتب است اگر اراده نموده متکبران ما که در این  
 پس گفته اند لایم است و اگر اراده نموده متکبران و این کتب سو کند و این کتب  
 میشود و میگوید شاهی واحد در و این است و دیگر آنکه بر او یک گفته اند لایم است و اگر اراده  
 خواست که هر یک از این اراده گفته اند و این بریده و او را شریک بر او را و این  
 در سو کند و مخالفت آن نمیتواند منع نماید و او را اگر از آن داده باشد پس منع  
 او را و میگوید آنکه اینها را مانع نموده اند و این را مطلقا و میگوید آنکه  
 آنکه جابر است از این مانع او مطلقا در گفته اند و میگوید آنکه اگر از این مانع  
 دوزخ و این جابر است که او را مانع نماید و اگر حق نداند باشد جابر نیست و او را جابر  
 دوزخ و این از او ملامت و گفته اند و گفته اند مطلقا جابر نیست و اینها را  
 قول به حقیقت و اینست که هر یک از این کتب که در این کتب است و این کتب را بر او را  
 و بعد از اینها جابر مخالفت نموده و در حقیقت بر او گفته اند و میگوید آنکه  
 و از اینجمله است قول مالک و شافعی که اگر کسی بگوید و اما نه الله این لفظ سو کند  
 و میگوید جابر است سو کند و از اینجمله است قول اندلس که اگر سو کند یا بر نماید  
 آنکه بگوید و از اینجمله سو کند میشود و اکثر و در سو کند و میگوید آنکه  
 مخالفت نمیشود مگر آنکه آنکه مطلقا یا مانع شده باشد و از اینجمله است قول به حقیقت  
 که اگر کسی سو کند یا بر نماید آنکه خود را این فرض را با نیا شامد این کتب را بر او را  
 معصیان فرض نماید یا یا شامد معصیان اینها را آنکه بگوید نیشم اندیشا بر  
 پس بپوشد لباسی از این و اینها را با بگوید داخل این خانه نشوم پس باطل نماید  
 یا یا خود را مخالفت سو کند میشود و از اینجمله است قول مالک و آنکه هر یک  
 یا یا سو کند یا بر نماید آنکه خود را این فرض را بر او را و این کتب را با نیا شامد

در خود بر فرض

نمان نماید و از خود مخالفت میشود و میگوید و جعفر اگر اراده نماید مخالفت میشود  
 نمان لمع نماید و بخورد مخالفت است و میگوید شافعی اگر اراده نماید مخالفت میشود و اگر  
 نمان لمع نماید و بخورد او را مخالفت میشود و از اینجمله است قول اندلس که اگر کسی سو کند  
 یا یا نماید که سانی شود خانه فلان را مخالفت سو کند میشود و او را داده و هم چنین یا یا نماید  
 سو کند یا یا نماید که سوار شود حیوان فلان را پس سوار شود حیوان او را مخالفت  
 سو کند میشود و میگوید شافعی مخالفت سو کند میشود مگر نیست و از اینجمله است قول  
 که اگر سو کند یا یا نماید کسی بر آنکه نیا شامد از حلیه یا آه یا یا پس غرضه نیست  
 یا یا طرف و یا یا مخالفت سو کند میشود و میگوید جعفر مخالفت میشود مگر  
 آنکه در همان خود را یا یا بگذارد یا یا شامد و از این حلیات قول اندلس که اگر  
 سو کند یا یا نماید بر آنکه از این چاه را یا یا شامد پس اگر غلبی از این یا یا شامد مخالفت  
 میشود مگر آنکه بپوشد یا یا که هر از خود و میگوید شافعی مخالفت میشود و از این  
 قول اندلس که اگر سو کند یا یا نماید کسی که در حلیه خود را از نزد پس بگوید و از این  
 یا یا ندان بگوید او را یا میگوید او را بگوید مخالفت میشود و میگوید شافعی مخالفت  
 و از اینجمله است قول اندلس که هر یک سو کند یا یا نماید آنکه صید نکند فلان  
 چیزی بر سر نماید و او میگوید نکند و او را مخالفت سو کند میشود و میگوید  
 مخالفت نمیشود مگر آنکه بگوید یا یا را و وضع نماید او را و از اینجمله است  
 اندلس که اگر سو کند یا یا نماید کسی آنکه بپوشد یا یا بپوشد یا یا بپوشد  
 پس خود مخالفت میشود و میگوید مالک مخالفت نمیشود و از اینجمله است قول اندلس  
 که اگر کسی میگوید یا یا شامد یا یا شامد یا یا مد بون یا یا شامد چیزی نماید که  
 گفته اند اراده نماید یا یا طعام نماید و کسی که در حلیه خود را یا یا شامد  
 و بر او است همان یا یا که بپوشد یا یا شامد یا یا شامد یا یا شامد یا یا شامد

در خود بر فرض



مخالفت  
 مجرب است از دوزخ کوشن و بر او شهادت ما اینک برسد بنوعی و امثال دیگر گفته اند  
 بر حد و بقول این چند مجرب است از دوزخه داشتن و عقیده مان <sup>مستحب</sup>  
 در مذبح جمع خنایچه در شراب معمر باید ملاقات بشرط صحیح نیست اگر سوگند یاد  
 بر آنکه اگر به اذن دو بخند من از خانه بیرون رود او را طاعت پاکند منعقد نشود  
 و هرگاه سوگند یاد نماید بر آنکه سرها را بخورد و مغز من شود یا چهره عاده بخورد  
 جاره شده باشد عا لیا مثل سرگاه و پاک کنند با شستن و مخالفه بشود بخوریدن  
 سرهای پرند و سوما چ و قلع و هرگاه کسی سوگند یاد نماید بر آنکه دهن را بکشد  
 بزند یا نازد یا نه مجرب است و آن با یکدسته که صد شاخته داشته باشد و مفر باید  
 اینست که مغز من شود سوگند بیرون دادن باله مناده مثل یا زبانه و چوب <sup>مستحب</sup>  
 خوف حاصل شود بیرون مجرب است یکدسته و این در معای است که دهن بجهت  
 اعزبی باشد مثل انامه حد یا خدیر و ما سوزید و اگر بخور یا در سجده مضامی و غیره  
 باشد اولی عقوبت و کفاره ندارد و هرگاه سوگند یاد نماید یکدسته بکشد و یا  
 چیزی بر صدقه باو بدخند مخالفه سوگند میشود ولی مفر باید در این مورد است  
 و منشاء در دوزخه عقوبت چون اسم صد با اسم هجده حذاکا نه استعمال میشود  
 و هر یک عمل صحیح دانند و هرگاه سوگند یاد نمود بر قتل کسی و قتل داشته که مقتول  
 یا سوگند یاد نماید که من مالی ندانم بخلاف آنکه چون مدیون بوده مخالفه سوگند  
 و هرگاه سوگند یاد نماید یا بیکه متون بخورد پس بخوردن لیل و اگر در نا رعایه  
 میشود و کسی سوگند یاد نمود که من خود را بخورم پس بخوردن گوشت و پیر <sup>مستحب</sup>  
 مخالفه حاصل میشود و اگر سوگند یاد نمود که گوشت بخورد پس گوشت ماهی بخورد  
 مخالفه میشود و اگر سوگند یاد نماید که گوشت بخورد پس بیه بخورد مخالفه سوگند  
 و اگر سوگند بخورد که بیه بخورد پس بیه کرده و پخت بخورد مخالفه میشود

سوگند

سوگند یاد نماید که بکشد بنوعی و بر او شهادت ما اینک برسد بنوعی و امثال دیگر گفته اند  
 که طلب خدمت نکند از سید پس بدین اذن خدمت از بنا بد مخالفه سوگند نمیشود  
 و اگر سوگند یاد نماید که نکند پس فرانه قران نماید مخالفه سوگند میشود و اگر  
 یاد نماید که داخل خانه نشود و قران شخص بر داخل شود و آن شخص بخورد و تمام  
 نماید مخالفه مخالفه سوگند میشود و اگر سوگند یاد نماید که با فلان شخص  
 بخصوصی باقی نشود پس گفت نماید و دیگر بکشد بطوری که دوزخه نشود و آن  
 سوگند هر یک در جای خود مخالفه سوگند میشود و اگر کسی بگوید بیدهای مرا بکشند  
 داخل میشود و در این حکم مدبر و ام الولد نکات و مفر باید و احیای شایع  
 سه در دوزخه سوگند و ایضا مفر باید مقدار طعامی که در کفاره سوگند میکند  
 بدهد بکدات و باید از وسط طعامی باشد که خود و مایل کفاره دهند  
 میخورند و اگر از دوزخه طالبان بید باشد مجرب است نیز و دیگر شامیدن مسکن آنچه صد  
 اسم لباس بر او بشود مجرب است ولی کلاه و نموزه مجری نیست چون اسم زلی بر آنها  
 صدق ندارد و مفر باید جایز نیست دادن کفاره بخود صغیر بلکه بولی و حیوان  
 که بجهت او برساند و صغیر باید جایز نیست طعام و کسوه هیچ قدر را در عوض طعام  
 ده نفر شلاد در کفاره و اگر از عده قبیل شده مجری نیست و جایز نیست کفاره  
 در صغیر را بد نصف از شخص شلاد کسوه یا برنج نکر بدخند و طعام را بر <sup>مستحب</sup>  
 و ایضا مفر باید که اگر کسی بگوید که او سوگند را بر عمل مخصوص نماید بد مخالفه مان باید  
 لازم میشود و اگر بچند عمل بکند سوگند یاد نماید بعد از مخالفه از غیر کفاره  
 حذاکا نه منعقد میشود و مفر باید که سوگند بنده باین اذن انا صحیح نیست  
 نشود و لازم نشود بر او کفاره اگر مخالفه سوگند نماید خواه اذن مخالفه را داشته  
 یا نداشته باشد و اما اگر اذن سوگند را از اول داشته باشد منعقد میشود سوگند بر او

مخالفت











درینست هرچه طول بکشد و اگر کسی ندانسته باشد که تحمل نفقه او بشود هرگاه <sup>بهر حال</sup>  
 حرفی نیست و اگر شواهد صریح باشد یا اطفال و حال خود را نمک شرف باید بنماید پس حکم <sup>حاکم</sup>  
 او را چهار سال تعلل میدهد که صبر نماید و شخص خبری در این میان میکند اگر صبر  
 اعلام شد باید صبر نماید و بر حالش که نفقه او را از بیت المال میدهد و اگر و این  
 یا شخص خبری معلوم نشود بعد از اتمام چهار سال امر صبر باید حاکم او را بعد از وفات  
 و بعد از آن مبنی اند شوهر نماید و هرگز او را بکسر حلالت نراند و هرگاه بعد از این  
 شوهر پیدا نشود پس هرگاه و عده او گذشت و شوهر نخورد و ماند پس شوهر اول را بخت  
 او نیست و او را گذشت و نفقه شوهر بانی است و اگر عده در حقه تمام شد باشد که  
 بپاید پس مال او میشود و او اقل است بر صبر خود و هرگاه عده او گذشت باشد پس شوهر  
 نکرده باشد صبر نماید و این در دو باب است اول آن که در دو روز از آن نفقه بخواهد  
 و نفقه خود بخواد و نفس خود است که او را قبول نماید یا بیکری بفرماید و بگوید  
 عده کثیر صاحب دل و برای خوشایندش چهار ماه و ده روز است و اگر او را عده است  
 اگر عده او شود و اگر در سن پنج سالگی باشد و بچهار ماه عده دارد و انصاف  
 اگر مدت حمل نیاورده و نه را و اسه بچهار ماه اند و ماهست و میسر نماید از تحمل  
 و نیز صبر نماید عده در حقه حامله که در پنج حمل هرگاه حمل از دوازده عده باشد  
 و قطع نماید عده او تمام میشود و اینها صریحاً در نفقه مطلقه بایسته و بایست  
 زن نیست و حال عده بلکه زن نیست و اخیالت مردی که شوهرش میبرد و در عده زمان  
 خانه معین باشد یا کیم میسر باشد یا و صید و در حقه دهنه هرگاه و در حقه او میسر باشد  
 یا دمی باشد در حقه زن نیست نهاده ندارد و در حقه هر دو زن نیست باید بدینا بدو  
 خرج مطلقه بطلان باین اتمام خود و حال عده در دو روز مرد نیست منع از این  
 و حال عده بلکه این از برای من طلاق رجعی است که در حال عده باین نیست و در حقه

اختلاف بر من نماید و اینکه از قول عده اهل منزل نقل شده است که در وجود ایشان عده  
 صغیر و بزرگ و شبیه نیست اگر مرد از ایشان عده باشد که فرقی بسیار دارد چون عده  
 غیر مدخوله عده ندارد و در طلاق و طه و عده و فرقی بسیار است عده و فانی و در حقه  
 مدخوله و غیر مدخوله و باین شبیه است و اگر مرد از ایشان عده بکشد و در حال طه  
 و شرفی آهیم مشروط بدخولت بکشد و غیر مدخوله ایشان لازم ندارد و اگر مالک شود شخص  
 کثیر از عده ایست از بلا و باین آن کثیر قبل از ایشان از دخول بگوید و بگوید که مدخوله خود  
 با ایشان نیست باین آن بدون ایشان و بگوید چنانچه ایشان دانست و در آن زمان خود نام او بگوید  
 و بگوید او را ایشان عده ایست همان عده که قبل از این فرموده اند پس ایشان دانست <sup>خدا شاهد</sup>  
 و باین اختتام حرمات رجعی است پس بطلان باطلی که اختلاف شده است که او را بگوید  
 و مالک است اینکه عده شرط نیست و در هر دو باب بیک عده میکند و در حضور حاکم و یا  
 یا در حقه شوهر خود و در حقه شوهری و بگوید که در دو روز است و اینکه ثابت میشود  
 بگوید پنج مرتبه شوهر خود و در حقه شوهری و بگوید که در دو روز است و بگوید که در دو روز است  
 و از اینها است قولی که حقیقه که اگر بشرط معلوم بایست باید بطلان بکشد یا عت  
 حرمه میشود و اگر علیه بایست باشد حرام نمیشود و اما بشرط معلوم بکشد حرمه  
 نمیشود و در این حال خواه مساوی باشد یا غالب و بگوید احوال مالک شرعاً میکند  
 بشرط معلوم بایست که مالک شوهر میسر هرگاه معلوم نماید بشرط بگوید که مالک است  
 بدان از مطلقه یا بقرطی بگوید یا در عده حرام نمیشود و در حقه شوهر و بگوید  
 و اینکه بکشد حرمه معلق بکشد بشرط معلوم بایست یا بگوید یا بگوید یا بگوید یا بگوید  
 خواه بشرط مالک شدن باشد یا غالب باشد <sup>مهر بگوید</sup> و در حقه بگوید یا بگوید یا بگوید یا بگوید  
 رضای که شوهر میکند بکشد بشرط دارد و بگوید که در حقه شوهر و بگوید  
 شوهر و زن که با عت حرمه میشود انقدر نیست که بگوید یا بگوید یا بگوید یا بگوید



صفتی که تمامه شود و مثل او اگر توحیح نماید او را بگری و بقول احمد در روایت دیگر  
و شایع و قول اخیر اینکه از برای او دست نقطه و از این جهت که اگر بود باید  
و دیگر که در وجه صفت باشد که خواهد تمامه نماید مثل او را واجب بود نقطه  
و این را از قول شایع است و بقول مالک اینکه نقطه نیست بر وجه صفت و از آن  
قولیه حنفیه اینکه اعضاء از بدن نقطه و کسوت مایه نمیکند از برای زوج و اگر  
دست از او بر جدا کرد تا برای خود کسی نموده محصل نقطه و کسوت نماید و بقول مالک  
اینکه مایه میشود از برای زوجیه صفت بواسطه اعتدال و رفع از نقطه و کسوت و کسوت  
بگذرد و زمانی و نقطه نماند و مایه نیز یک خود ساقط میشود از او نقطه و بقول مالک  
ماذای که حکم کنند با و حای با اینکه انقائ شایع بر بدن و معلوم میسازد و این نقطه  
درین اصلاح در بین و بقول مالک و شایع و ظاهر و روایات و اینکه نقطه در وجه  
نمیباشد و کسوت زمان بلکه درین میشود و زوج نعلیه اینکه نقطه در مقابل  
و استعمال است و از این جهت است که هرگاه در وجه مایه زن مایه زن در  
خود سفره جزو اجزای ساقط میشود و از زوج نقطه او و بقول مالک و شایع میسازد  
عجیزه زوج و وجه از طلع بر بدن و از زوج نقطه او و از این جهت است قولیه حنفیه که  
ماذای اجزای مثل مایه بجهت بر بدن اولاد خود پس اگر در آنجا کسی باشد که مدتی  
بشردند با قبول بر بدن را میل خود نماید باید بمسوا و او را بدید بغیر او در ساقط  
و نوزاد او را بشردند و بقول مالک در یکی از روایات است که مادر او است و بگوید  
و احمد مادر او است و اگر یافت شود بشردند بر ما یا با من المثل حیرت میسازد  
بگوید با اینکه اولاد را میسازد بر بدن همان المثل که بد بگری بید و از این جهت است  
اینکه مادر نمیتوان بگری نمود و بشردن اولاد خود بعد از اینکه مایه بریده شود و از او  
اگر بشردند جزو مادر و موجود باشد و بقول مالک حیرت میسازد و میشود مادر میسازد

نکته  
صفتی که تمامه شود و مثل او اگر توحیح نماید او را بگری و بقول احمد در روایت دیگر  
و شایع و قول اخیر اینکه از برای او دست نقطه و از این جهت که اگر بود باید  
و دیگر که در وجه صفت باشد که خواهد تمامه نماید مثل او را واجب بود نقطه  
و این را از قول شایع است و بقول مالک اینکه نقطه نیست بر وجه صفت و از آن  
قولیه حنفیه اینکه اعضاء از بدن نقطه و کسوت مایه نمیکند از برای زوج و اگر  
دست از او بر جدا کرد تا برای خود کسی نموده محصل نقطه و کسوت نماید و بقول مالک  
اینکه مایه میشود از برای زوجیه صفت بواسطه اعتدال و رفع از نقطه و کسوت و کسوت  
بگذرد و زمانی و نقطه نماند و مایه نیز یک خود ساقط میشود از او نقطه و بقول مالک  
ماذای که حکم کنند با و حای با اینکه انقائ شایع بر بدن و معلوم میسازد و این نقطه  
درین اصلاح در بین و بقول مالک و شایع و ظاهر و روایات و اینکه نقطه در وجه  
نمیباشد و کسوت زمان بلکه درین میشود و زوج نعلیه اینکه نقطه در مقابل  
و استعمال است و از این جهت است که هرگاه در وجه مایه زن مایه زن در  
خود سفره جزو اجزای ساقط میشود و از زوج نقطه او و بقول مالک و شایع میسازد  
عجیزه زوج و وجه از طلع بر بدن و از زوج نقطه او و از این جهت است قولیه حنفیه که  
ماذای اجزای مثل مایه بجهت بر بدن اولاد خود پس اگر در آنجا کسی باشد که مدتی  
بشردند با قبول بر بدن را میل خود نماید باید بمسوا و او را بدید بغیر او در ساقط  
و نوزاد او را بشردند و بقول مالک در یکی از روایات است که مادر او است و بگوید  
و احمد مادر او است و اگر یافت شود بشردند بر ما یا با من المثل حیرت میسازد  
بگوید با اینکه اولاد را میسازد بر بدن همان المثل که بد بگری بید و از این جهت است  
اینکه مادر نمیتوان بگری نمود و بشردن اولاد خود بعد از اینکه مایه بریده شود و از او  
اگر بشردند جزو مادر و موجود باشد و بقول مالک حیرت میسازد و میشود مادر میسازد































المالك

اگر عاقله جانی و سعادتمند غلبه دهنه زانداشته باشد مشغول میشود و بهر او تسوی  
 و از آنجمله است قول ابی حنیفه که هرگاه بوده باشد جانی از دیوان پس هرگاه عاقله  
 غافلانه او پیش باشد و معذوم میشود بر عصبه در غلبه بر سر اگر او عاقلانه باشد پس  
 هنگام غلبه میشود عصبه و هم چنین عاقله با داری اهل با دارا و میباشند پس  
 نزد یکسان او پس هرگاه آنها عاجز شوند اهل محل او داخل میشوند پس هرگاه و  
 نداشتند باشند آنها نیز اهل بلد او داخل میشوند و لازم میشود در این صورت و  
 شهری که این فرزند سوار اوست و بقول مالک و شافعی و احمد و بر اینها منقول میشود  
 مدبر مکرر آنکه بوده باشند اما در جانی و از آنجمله است قول ابی حنیفه آنکه دهنه  
 تسویه باید نمود بین عاقله و سر گرفته میشود از ایشان از سه در هم با چهار در هم  
 و نیت آنکه غلبه میکند ادا عاقله او بر سر عصبه و عاقله و عاقله و عاقله و عاقله  
 و بقول مالک و احمد و بر ندادن و گرفته نشود است و سرچ که هر یک چه در و چند  
 بلکه این دهنه بحسب آنست که بر عاقله مسلط باشد و منصرف نشود و بقول شافعی آنکه  
 غلبه او شده است پس بر عصبه نصف دینار و بر متوسط الحال ربع دینار و است فکرها  
 نمیشود و از آنجمله است قول ابی حنیفه و احمد و شافعی و دیگران و قول او آنکه غایب  
 و حاضر از عاقله ضا و بند و در محله و بهر و بقول مالک آنکه غایب محمل نمیشود با حاکم  
 اندر هر دو عاقله عاقله و عاقله و عاقله و عاقله و عاقله و عاقله و عاقله و عاقله  
 هستند بلکه هم میکنند تسویان حاضرین او و الغافل را از کسان که او را در عاقله  
 با ایشان و از آنجمله است قول ابی حنیفه که هرگاه قبل نماید و در عاقله تسوی شافع  
 با تسوی ملک چند پس هرگاه خود و برقی شخص و قبل و سا و از آنکه عاقله عاقله  
 ادا و نموده باشند و نموده باشد با ایشان حاضر است آنکه که تلف شده است  
 و او عاقله غیر نموده باشند ضامن نیست و بقول مالک و احمد و دیگران و در و نیت

هر دو که بر اوست ضامن اگر غیر نمکند او را و دینار نموده است مالک بشرط آنکه شافع  
 بر او ارضاع غیر نماید و در نیت و بقول مالک و در و نیت و دیگر که هرگاه و بر سر خود  
 عاقله که این نمیشود شخص یا از تلف ضامن است آنکه را که تلف شود با او خواه عاقله  
 قبل از او شده باشد یا نشده باشد خواه شاهد بر او گرفته باشد یا نکر گرفته باشد و  
 احمد و در و نیت و دیگر و صاحب شافعی و صاحب در و نیت آنکه ضامن نمیشود صاحب بر  
 و از آنجمله است قول ابی حنیفه که هرگاه کسی صحیح زنده بر طفل یا دینار که ایشان بر  
 با دیناری باشند پس میفشد و میبرد یا عاقله طفل یا بالغ یا بالغ زایل شود یا بالغ  
 عاقله باشد و میفشد یا امام طلب نماید و نیز اسوی مجلس حکم بر از خون طفل او سقط  
 شود یا عاقله او زایل شود پس ضامن نیست در غیر آنها و بقول شافعی آنکه بر عاقله  
 دهنه و در محله آنها مکرر در حق باقی که ضامن عاقله نیست در خون یا ذوال عقل یا بالغ یا نابالغ  
 پس و بقول احمد آنکه دهنه در این محله آن بر عاقله است و بر امام است در حق طبله  
 بحسب حکم و بقول مالک و بهر دو محله آنها بر عاقله است مگر در ذوال عقل زن و سقوط  
 دهنه بر واحد نیست و از آنجمله است قول ابی حنیفه و مالک آنکه هرگاه کسی بر زن شکرت و  
 که طفل او سقط شود مدینه پس بعد از ششم بر سر ضامن بر عاقله یا عاقله یا عاقله  
 و بر آنجا که کسیکه زده است آن زن را دهنه را است و بقول شافعی و احمد که سقوط  
 هم دهنه را دارد و از آنجمله است قول ابی حنیفه که هرگاه کسی با او در پیش خانه نمکند  
 ضامن نمیشود آنکه را که در ذوال عقل شود و بقول مالک آنکه ضامن بر او نیست و از آنجمله است  
 قول ابی حنیفه که هرگاه کسی بین نماید بر دیناری را در مسجد یا یکد جا هر چه عاقله  
 با یا و بعد از آن نمکند پس عاقله شود این جمله انسانی بر او اذن نموده باشند او را  
 عاقله آنکه در این اعمال ضامن نمیشود و بقول احمد که اگر در دینار او و شافع و دیگر  
 از و قول خود آنکه ضامن بر او نیست عاقله آنکه هرگاه و کتب نماید و از آن مسجد یا دهنه و بلف



بسیار اشکاف بر زمان بر او نیست بدین خلایق و از آنکه او را به حقیقت و شکر و کرم  
 در خانه خود بگذارد و سلسله دین را بر او احل شود بخانه او اشکاف و حال آنکه در آن  
 در آن خانه سلسله دین است پس او را هم بر این ضمایر و بر این احتیاجات نیست مطلقا و بجز  
 آنکه بر او است ضمایر که بر او است احتیاجات و علو داشته باشد که آنکه در دین است  
 و بقول احمد در آن امر و در آن است و آنکه ضمایر بر او نیست **در حدیث** و در حدیث  
 در شریع مقرر میاید در فسخ خطا که در هر یک از اینها لازم میشود خود جانی در آن و او  
 عاقله و نیک نباشد مگر در صورتی که عاقله از او ای دین که در این صورت باید جانی  
 ادا نماید و عاقله شخص منسوب باید عاقله باشد و در آن عاقله نباشد و در آن  
 در آن و اهل بازاری در محله و شهر عاقله نباشد مگر آنکه منسوبان بدو و از آن  
 و بدو و اولاد و بر اهل عاقله محسوبند و مقرر میاید در آن عاقله محسوب میاید یکصد نفر  
 باید بدهد و اگر متعدد باشند نصف میشود بر آن اتفاق گرفته داشته باشند و در آن  
 قدر معین از شایع فرسیده که غنی چه غنی بدهد یا متوسط و فقیر چه غنی بدهد  
 محصل امام و مال امام است که هر یک و محصل آنها باید نصف و بویع بر او باشد و عاقله  
 و حاضر عاقله در نفی بر او میباشد و هر یک که باشد عاقله باید نصف محصل عاقله  
 نباشد و مقرر میاید هرگاه و بویع خانه کسی قبل نماید شایع یا مالک غیر خانه است و باید  
 یا بعد قبل نماید و بر کس و باقی شود ضمانت صاحب خانه و بر او از آن کس و اصلح از آن  
 باشد و در صورتی که عاقله نباشد و اینها هر یک که یکی بکشد بر او یا مالکی یا بر او  
 یا بر مالکی که قتل داشته باشد پس بر او یا عاقله اش را باید شود و بویع و در آن زمان  
 در او عاقله از آن قبیل نباشد و امام نیز از مجلس حکم که برسد و طفل را و اسطخود یا  
 او را بیل شود ضمایر را امام دارد و میشود و یکی و بر چنین و یک مال است و اینها  
 اگر کسوفن حامله ازین که طفل او ببرد و اسطخود و بعد خود زن فوت شود چه

ملاک

ضمانت آن در دین و اینها مقرر میاید هر یک که کسوف و ملاک خود چاه و یا بکند اگر کسوف را در  
 حلال شود صاحب چاه ضمانت میشود و بر کسوف بکند چاه و در مسجد اگر کسوف را در بکند و حلال  
 شود ضمانت بر کسوف لازم نمیشود و هم چنین است مگر در کسوف بکند بر او یا با کسوف بر او  
 مسجد را یا قندیل او بر او نباشد اگر بر کسوف و یا با اسطخود بر او یا کسوف بر او یا کسوف بر او  
 یا عاقله از او نیست ضمایر بر کسوف این کارها عاقله بکند و اینها مقرر میاید هر یک که  
 که در خانه شخص باشد کسوف و اینها مقرر میاید و اگر بکند صاحب خانه و اهل خانه و ملاک  
 ضمانت و اگر بعد از آن داخل شده باشد ضمانت بر صاحب خانه عاقله بکند و **در حدیث**  
 در میان اثبات و بدست آوردن بر آن عمل میاید که اخلای شده است و در آن  
 بر آنکه شیعی که باعث از برای ضامه میشود و این ضامه است و در آن  
 طلبه و صاحبان ایشان با اهل محل محله و خانه و مسجد محله و کسوف شده انچه از کسوف  
 در او ضامه اسم است از برای حق که او را بر حلال یا بر حقیقت نمودن در حلال او باشد  
 خون او و مایع یا کسوف بر او برین باید پس او کسوف است که ضامه در او میشود و است  
 ملاک سبب مقرر و ضامه اینست که مقول خود بر کسوف خون من و در کسوف خلافت  
 دان کسوف سلسله و باقی فایده و فایده باشد خواه فایده باشد یا عاقله بر او باشد یا در آن  
 هم از برای او ای خودش کسوف محسوب میشود و اخلای نمودن این اصحاب را ملاک  
 ملاک شاهد و بودن رجای آن پس شرط نموده است این فایده او را و انچه نموده است  
 لشخص فایده و ذوق و از آنهایی که باعث ضامه میشود فرد مالک بجز خلافت از او  
 باعث شود کسوف شده در مکان و است که عاقله باشد و عاقله و ملاک بر او باشد  
 خون او و مقول شایع شیعی که باعث ضامه میشود و لو شایع و در آن شایع  
 میشود برای حدیث با آنکه هرگاه و در آن شود کسوف و محله و باقی که این اصل آن محله  
 و برین آن مقول علاوه ظاهر باید با آنکه حقیقت شود از کسوف و در آن

استان







با سجد و یا شایع یا دیبا با لوث نیست و در یو یو بیب المانک و شرط است و شرط  
 لوث خالص بودن از شک و شرط نیست و در بیوت لوث با شرف شدن از زخم و غیر آن جایز است  
 نیز بعد از شرف لوث و غسل آن لازم میشود بر آنکه آتشند قبل بچاه سوکند و در غسل عمدی  
 این در غسل خطا که بپوشن غایب خالی از فعل از این جهت از چند قسم خارج نیست آنچه  
 و دیگر آنکه ای ندارد با دارد و در صورت اعتدال و خوردن سبب از چاه سوکند را با دارد  
 با دارد و نماید بر سجد و سجده و صورت داشتن اقام از چاه نقره باشد و باید سوکند  
 میدهند و دیگر اینچاه سوکند خود شرب و اگر زاده از این عذر داشته باشد چاه  
 اختیار میکنند از این خود برای سوکند و اگر از این عذر داشته باشد مکرر سوکند از این  
 بالیویر چاه سوکند و دست باید و این در صورتی بود که مذکور شد بکشد و باید  
 جمعی مذکور باشند چاه سوکند برایشان نیست میشود بالتوبه و مکرر ملایم بیا  
 بر بکشد و باشد و سوکند را در خروج نماید و هرگاه از این چاه سوکند را در غسل عمدی نماید  
 و صفت در غسل خطا و اگر عمدی بکشد و در صورتی که سوکند با او ایستاد از این  
 با او ایستاد با ندارد هرگاه ندارد خود شرب باید چاه سوکند را نماید و اگر اقام دارد  
 همان شعوی اقام مذکور دارد و در سوکند و صفت آن و اصل مشرب سوکند  
 برای شکات و در صورتی که در سجدی بکشد و در ایستاد سوکند بعد از آن ندارد  
 هرگاه که سوکند و بعد از ایستاد نماید و در اقام مکرر باید چاه سوکند و در وقت  
 نماز و نماز در صورتی که سوکند چاه سوکند و در وقت نماز باید چاه سوکند  
 و نماز در وقت نماز باید چاه سوکند و در وقت نماز باید چاه سوکند  
 وجه در خطا **باب کفاره التکلیف** و در آن کفاره و تکیه است بر آنکه تکیه بر آن  
 اختلاف نموده اند و قول آمده است بر آنکه واجب میشود کفاره در تکیه و مطلقا  
 و در غسل نیز مثل یا بر می شود و قبول مالک واجب نیست و کفاره در غسل و نماز

قوله ایستاد و مالک واحد در یکی از دو روایت او که در غسل کفاره واجب میشود و  
 واحد در روایت دیگر آنکه واجب میشود و از این جهت است قول شافعی و احمد آنکه در کفاره  
 کفاره برای غسل مسلم خطا و قبول ایستاد و مالک واجب میشود بر او کفاره و در آن  
 قول آمده است که در تکیه و بر طاعت و در نماز کفاره مثل و قبول ایستاد و واجب میشود  
 قول ایستاد و مالک و شافعی و راجع و در قول خود واحد در یکی از دو روایت که بخیر نیست  
 در کفاره و مثل خطا و قبول شافعی و احمد و در روایتی از این هر دو آنکه بخیر نیست و از این جهت  
 قول مالک و شافعی و احمد آنکه واجب است کفاره بر آنکه تکیه کند بر آنکه تکیه نماید  
 با نصب حریم و با کفاردن سکر و در و قبول ایستاد و واجب است مطلقا و اگر کسی بگوید  
 اجماع بر وجودی در صورتی که مطلقا در این **باب شرب** و در وقت شرب چاه سوکند و در وقت  
 واجب میشود کفاره جمیع بصل و کفاره شرب قبل خطا و بر غیرت اعمال و کفاره  
 خطا بعد از آن که از صوم و شرب و در وجه کفاره و میا شرب قبل و در تکیه و واجب  
 مثل کفاره چاه با نماندن سکر یا حریم و در آن بافت قبل کفاره و در وقت شرب و در وقت شرب  
 با جزئی بر سجد کفاره واجب میشود و بر کفاره و مثل میل بر کفاره لازم نیست و در وقت  
 و مثل نیز مطلقا کفاره واجب میشود **باب حکم امر و نهی احکام** ساحر است و آن  
 اختلاف نموده اند و در آن مالک واحد است آنکه مثل میکنند ساحر را بحد و یاد گرفتن  
 و استعمال آن و هرگاه که ساحر را بحد و یاد گرفتن میشود و در زمانه تکیه و کفاره است  
 آنکه کشته میشود و ساحر را بحد و یاد گرفتن بحد و یاد گرفتن بحد و یاد گرفتن  
 قتل و در وقت شرب است آنکه کفاره ساحر را بحد و یاد گرفتن بحد و یاد گرفتن  
 است آنکه بحد و یاد گرفتن است و در آن تکیه که کفاره ساحر را بحد و یاد گرفتن  
 بحد و یاد گرفتن است و در آن تکیه که کفاره ساحر را بحد و یاد گرفتن  
 و در آن تکیه که کفاره ساحر را بحد و یاد گرفتن است و در آن تکیه که کفاره ساحر را بحد و یاد گرفتن







از نداد بلوغ و عقل و اختیار پس زید شدن طفل با باغ اگر چه بجهنم باشد و فرزند  
 و فرزند بجهنم نیست و اعتباری ندارد و حکم حکم قتل و زانی تمام از برای مرد است پس هر  
 زن مرده شود او را نکشند بلکه حکم او حبس و امانت در این قسم مرده و در قسم دیگر  
 که بعد از او بشود و باید او را در احوال نماز و حوض و سب است نماید و در این قسم حکم  
 مرده بر او جاری میشود و قسم دیگر از مرده است که مملکتان شده باشد بعد از کشته شدن  
 شود پس چنین مرده را طلب و بر او میگویند طلب غیر از او واجب است و مستحق  
 داده میشود و اگر غیر خود ضلیم میشود و اگر امتناع نمود حکم او قتل است و اولاد هر دو  
 از مرده حکم ضلیم بر او جاریست اگر باقی شده باشد با سلام حرف و راویست و اگر ضلیم و کفر  
 خود غیر ضلیم باشد اگر غیر خود ضلیم و اگر بعد از مرده باشد باید او را قتل  
 او شده باشد و مادام که ضلیم باشد حکم انهم مثل او است و اگر ما در قسم مرده باشد  
 پس اولاد ایشان محکوم بحکم پدر و ماد است و صغیر باید در جوار بندگی کوشش اولاد  
 از برای بیخ خود بخورند و داشت و اولاد قول و قسم بیخ است که نمیتوان بندگی گرفت و ضلیم  
 حکم او تمام اهل مدینه که بر او است که بر او از این دو قسم مرده باشد احکام خود را بر ایشان  
 و بعضی از این اوصاف اصل بلد دار الحریص میشود و آن بلد بکریا ضلیم است و شرط کفایت  
 در اقیان و اولاد ایشان هر حکم اولاد مرده باقی میماند و اگر پلایند نکند و پلایند نکند و اولاد  
 اولاد ایشان هر مثل آن دو قسم سابق است **باب حکم ابقا** در بیان حکم باقی است پس اگر  
 اخلاف خود را اندر این یا بفعل مالک و شاهی و احمد است آنکه باقیست و در هر قسم  
 که پیشتر از جنگ داده و مال اهل بی دجانب پیشا آنکه باقیست و در حقیقت آن و غیر  
 از حقیقت جوار است این عمل ما را که واجب بر ما باشد بر هر کس که در حقیقت خود  
 بیو و ایشان و از آنکه است فل مالک و بی حقیقت و شاهی در جلد و باقی است و احمد  
 بکمال اند و روایت خود که آنچه تلف نمائید و اولاد اهل بی از اهل عدل و حال نال از نفس

ضامن نمیشود و بقول شاهی و در قسم واحد و در روایت دیگر آنکه ضامن نمیشود **کتاب**  
 در تعدد جوع خیار یعنی در تریع میفرماید آنکه از حبیب مال اهل بی و باقی انگیز است  
 که خروج نماید بر امام عادل یا بر کسیکه نصب نموده باشد و از امام و هر کس اهل بیضا  
 لشکر و جبهه باشند که خروج نبوی لشکر و جبهت خود نمایند و در جوار است تمام  
 که بفرستد ایشان و بخیر و نجاتشان و اگر صاحب جبهه نباشند پس چون مقصود از حاکم است  
 شرفی نمودن کلی اوقات بر ضابط و بخیر و نجات ایشان یا بر زینت و هر کس اهل  
 تلفت نماید در حال حریص مال یا خنثی از عدل و اهل بی باشند **کتاب الزنا** و در بیان  
 حد و زنا است بر آنکه مایل که اختلاف نموده اند در اولاد به حقیقت و مال است  
 آنکه از برای اهل احصا آنکه اسلام است و بقول شاهی و احمد اسلام از برای اهل احصا نیست  
 میزنند و توبه از زنا و زنی شاهی و احمد و از آنکه است اولاد و حقیقت و مال و احمد و دیگران  
 روایت او که هر کس زنا نماید مرد بکر بکر بعد زنا نماید در حال احصا بیخ میشود  
 برای جلد و بجم و از آنکه است اولاد از بعد از هر کس زانی مملوک باشد و خروج نماید  
 در حلال نماید با زوجه در نکاح صحیح و جم نمیشود و بقول ابو ثور و جم میشود و از آنکه است  
 قول ابو ثور آنکه زن و مرد زنا کند که از او دیگر باشند جم میشود و در حلال و در حلال  
 و بفرستادن و بکمال چنانچه بطور گفته اند بکر و عجز و عتق و عتق و عتق  
 و باین نحو گفته اند عطا و اوس و بقول ابو حنیفه جم نمیشود و در نمودن از برای جلد  
 و بخواهد بکسر بفرستادن و باجم میشود و برای ایام بکر اگر مملکتی و در غیر پیدا  
 میفرستد مرد و زن را بکسر مملکت دیده و بقول مالک واجب میشود که بفرستد زن  
 زن زن را بفرستادن بفرستادن بفرستادن خود است که مده بکمال نماید و از آنکه است  
 قول ابو ثور که عتق بکسر هر کس زنا نماید بکسر او میشود بلکه مانده از زنا میشود  
 خواه عتق باشد یا نباشد و گفته اند این قیاس و مجاهد و بکسر جایی که عتق



اگر خصم نکند پیش از آنکه برایشان بنشیند و اگر خصم را نشاندند ایشان بجایه نماند  
و بعضی از آنها گفته اند مثل آنچه از حدیث ابو طالب در حق کعبه که ایشان مثل آن  
میا باشند در آن حکم پس اگر خصم را نشاندند ایشان سنگسار نمودند و اگر نباشند  
حدیثان بجایه نماند از آنست و او گفته است که ما را با نه غلام بکشد و ما را با نه کتو  
و ای و بکشد اشکه حدیثان مثل آن را بکشد ما را با نه از آنست و از آنجمله است قول آن  
ثالثه که واجب نیست فریب در زنی غلام و کتو و بفرساشی در آنچه از قول آن  
شما لغز باغ حالت و از آنجمله است قول ابی حنیفه و احمد که هرگاه مردی با زن شود شرط  
و در هر دو زن و شوهر زن و بکری ثابت میشود احصا یکی از این دو نفر و قول مالک و شافعی  
آنکه باید بشود از برای آنکه که باشد شرط احصا در او پس از آنکه زن باشد هر دو حد  
و در حق آنکه است که احصا از او باشد و در جمیع بر آنکه است که احصا از او ثابت شده و گفته  
شده بافت شدن احصا در یکجا اند و چون در زن بکری اینست که در حق ما در هر دو زن  
خود را با و در حق ما با و در حق خود را که حاکم در حق ما باشد و در حق ما  
مرد را که کتو و فرج شده و از آنجمله است قول ابی حنیفه و مالک آنکه ثابت میشود احصا  
از برای بکری هرگاه زن باشد و در حق ما با و در حق خود را که حاکم در حق ما باشد و در حق ما  
در حق او مشور میشود چون در حدیث حنیفه و مالک بکری از شرط احصا اسلام است و کتو  
حدیث ما با نه بر او لازم میشود در نزد ابی حنیفه و در نزد مالک صورتی میباشد از آن  
تجلی بجایه خود شود و بفرساشی و بکری و محسن میشود و در جمیع بر او لازم است حدیث  
احصا برای کار میشود اسلام و در نزد شافعی و احمد شرط احصا ثابت حیا نیست  
و از آنجمله است قول مالک و شافعی و احمد آنکه زن خانه هرگاه بکری نماید و از آن  
پس آن مرد و بفرساشی و از آنکه زن با آنکه زن با مرد خانه برون و بکری واجب میشود  
بر عاقلان آن دو نفر و بفرساشی حنیفه و ابی حنیفه و احمد و در عاقلان زن عاقل و از آنجمله

که زن  
قول مالک و شافعی و احمد که هرگاه مردی بر زن حیا خودش و بر زن حیا نماند  
خود او باشد آنکه مرد و زنی صدای زن و صدای خود را بفرساشی بکری از حیا و حدیث  
و در حق ما با و در حق خود را که حاکم در حق ما باشد و در حق ما  
حدیث و کتو لازم میشود و بفرساشی حنیفه و احمد و در حدیث و از آنجمله است قول آن  
و احمد آنکه در فرساشی ثابت نگردد و ثابت میشود و کتو با فرساشی حیا و بکری  
با بودن از آنکه در باغ و عاقل و بفرساشی ثابت میشود بکری از او و از آنجمله است  
آنکه ثابت که هرگاه چهار نفر شاهد شده زن و بکری بکشد برایشان ثبت میباشد و از آن  
و برایشان حد لازم میشود هرگاه شاهد زن را از او حیا مستند و حدیث  
شافعی آنکه با بکری بفرساشی نموده و در حق ما با و در حق خود را که حاکم در حق ما باشد  
و مالک در حدیث حنیفه و احمد که آن انبوه است که نموده و بفرساشی حیا و بکری  
شود و در بکری حنیفه و احمد و مالک و بفرساشی حنیفه و احمد و مالک و بفرساشی حنیفه  
مفقود بودن شرط اثبات زن از آنکه زن با جمیع باجماع و بفرساشی حنیفه و احمد و مالک  
و حنیفه شاهد دادند از احصا شرط نیست بلکه هر زمانه شاهد زن با حدیث حنیفه و احمد  
بعد از بکری باشد واجب میشود حدیث و بفرساشی حنیفه و احمد و مالک و بفرساشی حنیفه و احمد  
شهادت و هرگاه جمعی نمایند نموده و در بکری حنیفه و احمد و مالک و بفرساشی حنیفه و احمد  
اگرچه حنیفه و احمد باشد و از آنجمله است قول آنکه ثابت که هرگاه مردی از او زن با بکری حیا  
از او قبول میشود و جمیع او و ساخط میشود حدیث او و بفرساشی حنیفه و احمد و مالک و بفرساشی حنیفه و احمد  
بعد از او در حدیث و در حدیث حنیفه و احمد و مالک و بفرساشی حنیفه و احمد و مالک و بفرساشی حنیفه و احمد  
او بکشد و در جمیع از او و از آنجمله است قول مالک و شافعی و احمد آنکه از او با و بفرساشی حنیفه و احمد  
و بفرساشی حنیفه و احمد و بفرساشی حنیفه و احمد و مالک و بفرساشی حنیفه و احمد و مالک و بفرساشی حنیفه و احمد  
قول مالک و شافعی و احمد آنکه زن و بکری حنیفه و احمد و مالک و بفرساشی حنیفه و احمد و مالک و بفرساشی حنیفه و احمد











و کشتند نعلن بیکدیگر بر جلی ایستند حکم بیکدیگر بر جلی کنند نیز برانهم میشود  
 و در بکر اینکه منبأ او را صاحبش را بدیدد اگر ملک خود را بفراشد و بکر آنکه حرام میشود  
 حیوان بر او و ذبح او واجب میشود ما سوزانیدن او و گوشت و شیر و شکر او حرام میشود و اگر  
 داخل و غیره و اهل و هر که ما کول اللحم باشد آن حیوان با باشد و اهل آن سزاوارد باشد  
 و بر اهل و غیره و دادن غنیمت او با کشتن لازم میشود و ذبح آن لازم نیست و بلکه ازان ملک  
 او را بجای دیگر برده و بفرستند و بفرستند از غنیمت او را از غنیمت غنایم و بفرستند  
 با کله او را از غنیمت شده و بفرستند و اگر اهل خود مالک باشد غنیمت او را بعد از بیع خود و بفرستند  
 و بفرستند و هرگاه کسی که از غنایم و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند  
 نادره عقد نموده و بفرستند با علم بخرید حکم بر او لازم میشود و هرگاه و بفرستند  
 با کشتن خود که بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند  
 صفر ما بیک شهادت و در نادره و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند  
 اعمال و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند  
 در صورت ظهور و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند  
 مثل ما بیک شهادت و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند  
 از آنچه بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند  
 او بر بیک المال و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند  
 باعث شد و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند  
 بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند  
 علان که بر حسب حدیث با مال او را خود بدید و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند  
 حکم و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند  
 و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند

و در صورتی که بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند  
 حکم بر او لازم میشود و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند  
 که از حدیث شده است و در او حدیث جفتد و مالک در حدیث خود را و است که هرگاه کسی بفرستد  
 نماید صاحب را بیک حکم بر او جاری شود و خواه در ذوق نموده باشد یا نه بیک حکم با بیک حکم  
 و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند  
 و در واپس او که در ذوق نموده باشد هرگاه صاحب را بیک حکم بر او جاری میشود  
 حکم فلف نموده باشد بیک از برای هر ذوق بیک جاری میشود و بفرستند و بفرستند  
 ملک بیک از آنچه است منفرد بفرستند از برای هر ذوق بیک جاری میشود و بفرستند و بفرستند  
 اینکه بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند  
 بیک فلف نموده و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند  
 و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند  
 مثل مذکور ما بیک و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند  
 او بیک باقی بر روی با او و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند  
 باشد و بیک ملک بیک که این سزاوارد باشد و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند  
 بیک و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند  
 کرده و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند  
 می کرد و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند  
 بر استیفاء و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند  
 نادره و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند  
 از او بیک بیک گفته است هر زمان که بفرستند این را و بفرستند و بفرستند و بفرستند  
 منفرد و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند  
 بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند و بفرستند







و این حکم را  
خلافه گفته اند  
بنا بر این می کنند

منازع را دست او را قطع میکنند بقول واحد و در آنکه از میان سرزمین را ببرد  
و سابقین از برای احوال مالک در دولت و در آنچه در دولت سابقین را ببرد دست برون نشود  
و خاصه قطع میکنند و بقول احمد دست هر دو را قطع میکنند و بقول ابو حنیفه قطع  
نمیکنند و بنا بر این است که گویند که در میان صاحب زمین و سابقین مالک است و سابقین  
و احمد که هرگاه کسی ببرد که بعد از صاحب قطع از او بداند که قطع دست او را  
و بقول ابو حنیفه و مالک قطع نمیشود دست او و از آنچه است قول ابو حنیفه و احمد  
از دو روایت است که هرگاه ستمگر کسی را ببرد که دست را ببرد و پا او را ببرد و  
و در مینماید باشند بعلت آنکه دست و پا را قطع میشود و بحدی که قطع میکنند  
او را و بقول مالک و شافعی و در ستمگر دست چپ او را می برند و در ستمگر چپ او را  
راست او را قطع میکنند و این روایت دیگر از احادیث و از آنچه است قول ابو حنیفه  
مردی ثابت میشود با او را ببرد و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید  
او را ببرد و او را ببرد است قول ابو حنیفه که جمع نمیشود ببرد و بگوید و بگوید  
دست و هرگاه آنچه در دست ببرد بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید  
قطع دست او نمیشود و اگر اختیار قطع دست او نمود و ستمگر را ببرد و بگوید  
نمی ماند و بقول مالک اگر کسی ببرد و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید  
نمی ماند و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید  
بر ساری قطع دست و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید  
سهم ما بد نصیب قطع دست و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید  
و بپار خودش باشد و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید  
اینست که از هر دو روایت بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید  
مشرطه با بیکر فضل داشته باشد و او را بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید

حرز نمیشود و اگر کسی ببرد که برای خود مالک باشد و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید  
مختص با اختلاف احوال تفاوت میکنند ستمگر را که در زمین این فاعل را بگوید و بگوید و بگوید و بگوید  
میگویند با آنکه بحدی حرز بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید  
که در بین الفساد باشد و شل طعام و پیوه حرز نیست و تفاوت ندارد و بعد از قطع است  
در بین فساد و بپار و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید  
و این مورد قطع غلنی میگوید و هرگاه کسی ببرد و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید  
اگر آن درخت در حرز باشد جای دو درخت و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید  
در حرز را بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید  
و هرگاه کسی مالی بطریق امانت نزد او باشد و اختیار نماید از قطع دست بگوید و بگوید  
میگوید و هرگاه در وقت خبر اگر بیک نصیب قطع را که بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید  
باشد بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید  
قطع بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید  
لازم نمیشود و اگر کسی از بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید  
و هرگاه در وقت بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید  
و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید  
میشود و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید  
ولی بعضی مال را بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید  
لازم نمیشود و اگر بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید  
پا در بپارند و آن یک از خادج و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید  
منازع را بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید  
بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید و بگوید

در صورتی  
است



هرگاه دزد مرتبه سیم دزدی نمود اگر انگشتی او دست داشته باشد یا چیزی را زینت  
 در دزدی سیم بعد از دزدی دست و یا برای مرتبه اول و دوم دیگر قطع است  
 حکم او عیس و بیست و اگر مرتبه اول و دوم دزدی کرده باشد قطع نموده  
 دست و پای او را در دزدی سیم قطع میکنند دست او را فقط در صورتی که  
 مرتبه چهارم که قطع دست و پای او شده باشد و عیس باشد یا در عیس دزدی نماید  
 یا بگوید مثل او آدم میشود و بگوید دزدی چه سه مرتبه باشد یا ده مرتبه اگر  
 دزدی قبل قطع نشد مانند چیزی از دست و پای او مثل اهل و غیره محسوب است  
 و در افراد دزدی مجامع اجرای حد و مرتبه افراد آدم است بگویند ثابت میشود  
 صفر یا یک جمع میشود بر شخص دزدی از مال در صورتی که ناف و زردین در  
 بقا مال با قطع دست و پا هرگاه صاحب مال بخیر را که دزدیدن را بخشد حد  
 او را ساقط میشود یا اگر قبل از این و دزدی فرد حاکم برای مرتبه دزدی اعوان  
 نماید ساقط میشود اما بعد از آن ساقط نمیشود بیهوده یا عفو از آنجمله است  
 بد چینه که قطع دست میکنند بگویند و شوهر را برای دزدی از مال دیگر  
 دزدیده باشد از تمامه شخص بگویند این دو وقت را از خانه که هر دو با هم نمانند  
 و قبول مالک و احمد در بکار دزدی او خود و شاعی در ارج احوال خود که قطع  
 میشود عید دزدی زن از شوهر یا شوهر از زن هرگاه از تمامه شخص دزدی کرده باشد  
 و زباده عوده است مالک که قطع میشود اگر دزدیدن باشد بگویند از بکری از خانه  
 که هر دو در آن سگه دارند یا هم و قبول احمد در دو باب دیگر و شاعی در دو باب دیگر  
 اینکه قطع لازم میشود بر ایشان مطلقا و قول سیم شاعی اینکه قطع بر شوهر لازم میشود  
 حاضر و از آنجمله است قولی که قطع دست بر او لازم نمیشود و بگوید از مال  
 و قبول مالک قطع واجب میشود بزرگوار او را مال بدهد و مادر را بجهت بودن  
 در آنجا

شدن ادا

و از آنجمله است قول ابو حنیفه و احمد اینکه قطع لازم میشود بجهت دزدیدن بزرگوار  
 یا فقره باشد و صفاتی در یک گن آن لازم میشود یا صفاتی علماء و قبول مالک و شاعی  
 اینکه قطع لازم میشود بزرگوار و از آنجمله است قول ابو حنیفه که هرگاه کسی را بپای  
 حاکم بدهد که بزرگوار یا بانی باشد قطع لازم میشود بر او اگر در شب دزدیدن نماید  
 و اگر در روز بزرگوار یا بانی قطع لازم نمیشود و قبول شاعی و احمد در بکار دزدیدن خود  
 قطع لازم میشود مطلقا و لفظ او را بپایان است که خبر کسی اگر بدهد و چیزی در  
 که عارس و محافظه کنند یا شتر مانند پس بر او قطع لازم است و اگر از چنین مانی باشد که حد  
 ندارد یا کسی سفارش حفاظت او نماید و او قاتل شود پس قطع لازم نمیشود و از آن  
 قول ابو حنیفه و احمد دزدی کنند عین غصب کرده شد قطع بر او لازم نمیشود  
 دزدی کنند عین دزدیدن را قطع ندارد پس هرگاه دزد اولی که این مال را برده  
 شد باشد دزد ثانی قطع بر او نیست و اگر او را از قطع نکند باشد دزد دوم از آدم  
 قطع و قبول مالک هر دو از قطع لازم است و قبول شاعی و احمد دست دزدی کنند  
 دزد را قطع میکنند و هر چینی دزدی کنند عین مضمونه را از غاصب و از آنجمله است  
 بد چینه و احمد و شاعی در دو باب و احباب شاعی اینکه قطع دست دزد موقوف  
 مطلقا صاحب مال و قبول مالک و احمد در بکار دزدیدن و در آنجا که محتاج نیست میشود  
 صاحب مال و از آنجمله است قول ابو حنیفه که هرگاه مردی مرد دیگری را قتل نماید در خانه  
 و بگوید داخل خانه من شده بود که دزدی نماید دفع نمیشود مگر قبل پس قصاص و کفاره  
 نیست اگر مردی را بکشد یا شخص کشته شده و اگر مردی را بکشد و بپایان بر شاعی  
 میشود صاحب خانه و در عوف و قبول ابو حنیفه و احمد صاحب میشود صاحب خانه  
 اینکه نامه بپوش نماید بر صفت خود و از آنجمله است قول ابو حنیفه و احمد که اگر  
 در سگها و هانی که ملک شده باشد هرگاه از حرم دزدیدن شوند دم چینی را حبس



















کتاب الفقه

باینست غیر متعین چنانچه که رسید ضابط حد و غیره باید چون ذکر شد حد  
 غیر متعین متوطر برای وصلی که میشود و برای برای حال غیر متعین میشود  
 باطلان اینها بیان پس باید که میشود و شد و ضعف بهم میرساند بواسطه آنکه  
 و وصلی حال که دیگر حد متعین ندارد و مقرب باید در اجرای حد و غیره  
 اینها در وقت آنکه میزنند و در غیر هر وقت میزنند بجهت آنکه در وقت  
 و در حد و نام و در وقت میزنند و در غیر هر وقت میزنند و در وقت  
 و در حد و نام و در وقت میزنند و در غیر هر وقت میزنند و در وقت  
 او که صلاح باشد و باید اجتناب نمود از آن صورت و فرج و مواضع مخصوصه  
 حد و مقرب باید در وقت و در حد و مقرب و مقرب و مقرب و مقرب و مقرب  
 در حد و نام و در وقت میزنند و در غیر هر وقت میزنند و در وقت  
**مضان الوالد و البهائم** در بین اکام دفع حیوان فروع صد کنند باذن و رضا و آواز  
 بهایم است پس از آنکه است خلاصه آنکه در جایز است و مقصد کنند از آن بهایم  
 بر نفس یا بر اعضاء یا بر عین یا بر مال خود یا بر مال غیر خود و در حد و نام  
 و در حد و نام و در وقت میزنند و در غیر هر وقت میزنند و در وقت  
 کسی که در حد و نام و در وقت میزنند و در غیر هر وقت میزنند و در وقت  
 همان نماند و مقبول مال و در حد و نام و در وقت میزنند و در غیر هر وقت میزنند و در وقت  
 که در حد و نام و در وقت میزنند و در غیر هر وقت میزنند و در وقت  
 او را همان چم و مقبول است و در حد و نام و در وقت میزنند و در غیر هر وقت میزنند و در وقت  
 این دو مقرب است و در حد و نام و در وقت میزنند و در غیر هر وقت میزنند و در وقت  
 بواسطه آن که در حد و نام و در وقت میزنند و در غیر هر وقت میزنند و در وقت  
 مقبول طایفه شده است که در حد و نام و در وقت میزنند و در غیر هر وقت میزنند و در وقت

مضان و البهائم

بر وقت واحد و اگر بزمانه نماند باشد پس از برای آنها باید در این صورت و در حد و نام  
 این آن دو وجه است که ضایع را بر اینست و اینها حد و نام و در حد و نام  
 حیوان غیر از آنکه صاحبش را و سوار را و این ضامن میشود صاحب آن غیر از آنکه  
 نیست و در حد و نام و در وقت میزنند و در غیر هر وقت میزنند و در وقت  
 نماید ضامن میشود سوار شود و در حد و نام و در وقت میزنند و در غیر هر وقت میزنند و در وقت  
 الشریع از آن داده شده است و در حد و نام و در وقت میزنند و در غیر هر وقت میزنند و در وقت  
 باید و باید با آن را در حیوان خود ضامن میشود و اگر در مکان باشد که شریع از آن داده  
 مثل راه شلین و در حد و نام و در وقت میزنند و در غیر هر وقت میزنند و در وقت  
 و در حد و نام و در وقت میزنند و در غیر هر وقت میزنند و در وقت  
 از حد و نام و در وقت میزنند و در غیر هر وقت میزنند و در وقت  
 و مقبول شایع آنکه ضامن میشود صاحب حیوان آنکه در حد و نام و در وقت میزنند و در غیر هر وقت میزنند و در وقت  
 در حد و نام و در وقت میزنند و در غیر هر وقت میزنند و در وقت  
 و در حد و نام و در وقت میزنند و در غیر هر وقت میزنند و در وقت  
 سوار بر او باشد پس همان را بر اینست و اینها حد و نام و در حد و نام  
**در حد و نام و در وقت میزنند و در غیر هر وقت میزنند و در وقت**  
 که مقصد از این و بر نفس شخص یا بر اعضاء شخص یا بر عین و مال او باشد و اینها  
 باشد و در حد و نام و در وقت میزنند و در غیر هر وقت میزنند و در وقت  
 یا در حد و نام و در وقت میزنند و در غیر هر وقت میزنند و در وقت  
 غایب نماند و مقبول است و در حد و نام و در وقت میزنند و در غیر هر وقت میزنند و در وقت  
 و در حد و نام و در وقت میزنند و در غیر هر وقت میزنند و در وقت  
 و در حد و نام و در وقت میزنند و در غیر هر وقت میزنند و در وقت  
 و در حد و نام و در وقت میزنند و در غیر هر وقت میزنند و در وقت



مافی بیکدیگر و معبر باید هرگاه که طالع شود بر خانه و نگاه بر معبره که که نام دارد باشد  
 بنام چندین وجه مرد و نام سوره و بکین زن عود و است کبریا بدین معنی نمایند  
 او را مکرر در بر نمازند پس اگر میجو و معنی دست بردارد و او را از نایب جان است آنجا  
 او را بریزی و اگر بچشم با جای دیگر او می خورد و زخم نماید یا معبره نماید و معنی  
 ندارد و معبره طالع بر معبره مکرر نگاه نمودن در خانه غیر باید و معنی آن دیگر معنی  
 و معنی ندارد و طبعاً معبره باید که هرگاه که در اجرای حلقه یا غیر بر شخص بیاید یا  
 از او نماید یا او بکشد و معبره دیگر ندارد و معنی آن بر جای کشتن حد که امام بانا است  
 معنی بیکدیگر و این معبره باید که هرگاه است با حیوان دیگر چیز را تلف نمایند  
 خالی از این نیست که مال آن سوار بر او باشد یا هرگاه او باشد اگر سوار او نباشد  
 میشود و معنی آن بر کشتن با سوار او بر کس فراداد و هم چنین است خالی از این  
 جلو و است او را میکشد و اگر هرگاه او باشد ضامن میشود آنچه را که بکشد و باید  
 تلف نماید و معنی آن بر کشتن حیوان را که در واسطه دادن چیز را تلف نماید ضامن میشود  
 او را بکشد و اگر معبره صاحب کسود یک حیوان را برین معنی تلف نمایند  
 ضامن میشود و هم چنین است حیوان ضامن میشود آنچه را که فراسطه و اندن آن  
 تلف نمایند خواه بکشد یا با پا یا سر یا بکشد **کتاب السیر** و بیان میان جهاد است  
 بالاحیان پس از حمله ماله که اختلاف نموده اند و آن قول است که است آنکه در  
 و در وجه جهاد یافت شد و از و احاطه مثل حج و قبول مالک واجب نیست و محال  
 که جهاد است که معنی شود جهاد بر اهل ملایم که معنی آن است که جهاد جهاد علیه  
 ضرر نماید و این جهاد است و این جهاد و مالک آنکه میبایست هرگاه و بگوید  
 اهل حق را و معنی شود بریدن اموال با اهل آن و سب و کینه با اهل آن  
 تلف نمودن اموال را بگوید حج میکنند حیوان را و میکنند سلاح را و باید میکنند

مافی را

مافی را و قبول ساقی واحد آنکه جان بکشد تلف نمودن مکرر برای مالک اموال  
 بقدر از ضمت محقق میشود و از آنجهاد است قول ابو حنیفه و مالک واحد و است  
 در یکی از قول خود آنکه بر مردان کفار و کوفران ایشان هرگاه صاحب فعل و است  
 و در دیگری نباشد جان بکشد مثل ایشان و قول شافعی در یکی از قول دیگر خود  
 آنکه اگر هرگاه جان قتل ایشان است و از آنجهاد است قول ابو حنیفه و مالک آنکه در کلام  
 میشود و بر کسی که یک شخص را که معنی اسلام یا و بکشد یا بکشد و بیاورد آنچه  
 نقل نموده اند از مذهب غیر و از حج شافعی خالی است و از آنجهاد است قول مالک  
 که هر کس از امانه که در دین باشد مکان ایشان بکشد بر دعوی با ایشان در کینه  
 احتیاج مدعیه ندارد که قتل از قتال بلکه معنای مدعیه میشود یا او را اشد و اما آنچه  
 مکان ایشان دور باشد از مسلمین بر دعوی نمون قتل از قتال بیرون است  
 قطع شده باشد و کینه است ابو حنیفه که اگر دعوی با ایشان در کینه باشد باید  
 با و قتل بخشد که جز بر قربان قرار میدهد قتل از قتال و اگر دعوی با ایشان  
 فرسیده باشد پس نه از او نیست که اشد و قتل ایشان نمایند و کفر است شافعی بکشد  
 احد از مکررین را که قانع باشند و در بین ثلث و حوب و دعوی با ایشان فرسیده باشد  
 بر هرگاه دعوی با ایشان فرسیده معنای مدعیه میشود با ایشان تا آنکه بخشد اشد با ایشان  
 این را و اگر کشته شود بگو از ایشان قتل از دعوی بر علیه قاتل و بر او و قتل  
 به حنیفه چیزی بر قاتل نیست و ظاهر از مذهب مالک از است و از آنجهاد است قول ابو حنیفه  
 و شافعی آنکه امان نهاد حج نیست مکرر است باقی عامل بخشد و حج نیست  
 طلل و در نوزاد و نوزاد و و قبول مالک و حنیفه صحیح است امان دادن طفل و در  
 همان را و از آنجهاد است قول ابو حنیفه که حج نیست امان غلام مسلم از برای کار  
 با برای اهل بکشته و مضر شود امان او بر او خود نوزاد اندر مذکورین و قبول این است حج نیست

بیشتر از مردان کوفران ایشان هرگاه  
 صاحب فعل و است  
 نباشد جان بکشد مثل ایشان  
 و قبول شافعی در یکی از قول  
 دیگر خود آنکه

بیشتر از حج نیست  
 امان



























با خواهر ولی هرگاه خاصا واحد مثلا باشد جبران است بدقت کراهه و انباشته نماید  
 ناب گرفتن و در جهاد و ناما پیش از برای کسیکه مخصوصه بچین جهاد تراوند  
 باشد چنانکه امام و اگر کبریا باشد و شخصه بچین نماید جبران باشد ناب گرفتن در صورت  
 جواز بنا بر صحیح میشود ناما پیش بقرار داد و اجرت با بخرج و هم چنین است حکم راجعه  
 حفظ راه و سرحد که بنا بر دوا و اینها بپایست و از آنجمله است قول که چینه که هرگاه  
 و طما بد بکل از غنمه بریدن و کثیرها را نیزها را قبل از تقسیم بر سر چید بپایست  
 او است عفو بر و هم چنین ثابت میشود نسبتا و لا و او بکل آن اولاد بنده این که باید  
 بقیه شود و بقول ما لان آن شخص را نکاح و حرم شود و حرم اولاد است و بقول  
 ما احدا بیکه حکم بر او نیست و ثابت نیست آن اولاد و از ادای او و بر او حبس نه  
 و حرم او و در میشود و با بام اولاد میشود آن کثیر احد گفته است میشود  
 و راجع و قول خود گفته است که میشود و از آنجمله است قول که چینه و مالک و  
 در بکار دود و پای خود که هرگاه حاجت و در کتب ما بیند بکشتن میفکند و در کتب  
 اگر باشد نجاه نداشتن باشد شخص را با فاختن خود را در آب و نه در مایه  
 بر خفا و است بین صبر و کشتن و بین انداختن خود در آب و بقول احمد اگر باشد  
 و ماند اختن و آب باشد میاندازد خود را اگر باشد نجاه و در ماندن کشتن و آتش  
 صبر میکنند و اگر هر دو طرفه ای باشد هر چه خواسته باشند میکنند و اگر  
 بدان باطن قائلان و در ماندن کشتن و آتش باشند میکنند و اگر صبر میکنند  
 قائلان و در ماندن کشتن و آتش باشند میکنند و در و اینها ظاهر از این دو بیند  
 بپایست آنکه امید نجاه در او نیست و بپایست قول قائل شده است محله الحسن و ثابت  
 و در و پایست و بکار داد و از آنجمله است قول مالک آنکه هدیه و غنمه از عسکر  
 برای لشکر اسلام اگر فرستاده باشند و اصل غنمه است پس در او خبر بپایست  
 غنم

و غنم نمیشوند ما و گفته است اگر هدیه نبوی امری از امرای مسلمین فرستاده باشد  
 چنین است چون بجهت خوف و ترس است و اگر هدیه دشمن برای بکار مسلمین باشد  
 همینند از آن خداوند و غنم میکنند میشود و در پایست نموده است محمد الحسن از لایه  
 و گفته است که بوقت آنچه که بپادشاه دوم هدیه نبوی میر بشک فرستاده باشد در  
 حرم پس او غنم امیر است و هم چنین است آنچه عطا رسول شود و در کتب خلاف  
 از لایه چینه و شایسته گفته است هرگاه هدیه را نبوی دلی بفرستد پس اگر محله خبر  
 که از لایه با و صاحب مید برای دفع او یا اندام او یا بیکه حق باشد یا باطل پس حرام است  
 بود لایه حکم نیز آن بطل آنکه حرام است نزد لایه گرفتن چیزی بر خوفا و غرض  
 لازم نموده خداوند و از اجرای حق و اما اگر من چیزی بر باطل پس حرام است  
 خود باطل پس اگر هدیه فرستادن نبوی دلی بجهت خبر این دو هدیه باشد  
 و لشکر پس بپایست بپایست پس اگر قبول نماید و از امیاست و از او در صد  
 و غیران نزد هر کس که نادر و مکرر آنکه بقد آن هدیه بلاف با و نماید و اگر از هدیه  
 باشد نبوی کسی که هیچ تسلط و سلطنت بر او نداشتن باشد و نبوده باشد و در  
 که بآن بلد آن شخص تسلط مکرر شده است از او پس واجب قبول آن و فرار داد  
 از برای اصل بکار با و اگر از دین صاحبش بکشتن خبر از یکی مکارا و در کتب  
 اخذ نموده و با و قبول مالیت نموده حرام نمیشود بر او و گفته است احمد که بکار از دو  
 آنکه هدیه اخلاص نموده و بآن کس که برای او فرستاده اند بلکه آن هدیه را اصل  
 و غیر از آن دو در و پایست و بکار و غنم امام است و از آنجمله است قول احمد و بکار  
 دزدی کنند از غنمه که از کس اسلام باشد قبل از جمع نمودن آن اگر از برای دزد  
 دزدان خبر باشد اسباب داد را سله دزدی نمیشوند و محروم از تمام خود از  
 نمیشود و بقول احمد میسوزانند تمام اسباب او را که همراه دارد مگر آن آنچه در دفع



باشد از خواران و آنچه اسباب جنگ باشد مثل اسلحه بدین حرف و اما در آنکه محرمه  
 خود میشود پس در این دو مورد است و اما آنچه است قول به الحیفه و احدی  
 از و آنکه مال بی آن مالیت که گرفته شده باشد از مشرک محفیه کفر او که جز در غیر  
 حق الارض باشد و آنچه را که از خوف و ترس و کرب و محنت جدا کنند و مال برینند و محفیه  
 رد و او را کشته باشند و مال کافر که بلایند و مرد و باشد و آنچه از غش و ارتداد  
 بکشد و در صورتی که در بدست مسلمین باشد یا بکشد یا بکشد و آنچه آنها میباشند از آنرا  
 مسلمین پس حشر ندارد بلکه جمیع آنها از برای مصالح مسلمین است و بقول مال حکم آنها  
 صرف میشود و در مصالح مسلمین بعد از بر داشتن حاجه امام از او و بقولش حق آنکه  
 حشر از آنها جدا میشود و بطریق حشر آنها فوری است برای رسول خدا ص و در آنکه  
 بعد از موت آنحضرت چه باید بود و در قولش بکجا آنکه برای مصالح مسلمین است و در  
 آنکه برای حجاب و کشته است و اما آنچه حشر از او جدا میشود و در قولش بقول حنفیه  
 او حشر است و در باب دیگر از احدی نیز چنین است و در قولش حشر ندارد مگر آنکه  
 کفار جدا کنند و در قول از خوف و ترس **مهرم کوبد** و در حدیث علامه علیه السلام  
 ندانم مگر ما بد هرگاه و در حدیث دیگر از غنیمت بودند که کفر ابر شده را جدا کنند  
 و باو جاری میشود و بعد از آن سایرین در آن کفر او عالمی بجزیه و طری باشد و در صورتی  
 که احدی بر او نیست و در صورتی که طاعت او و بوجوب هر دو قولش طاعت کفر یا بر فوری  
 شیخ طوسی ام الاولاد میشود و ایضا مواش فاعده کلمه هرگاه و جماعه در کشای باشند و در  
 در کشای باشند و تکلیفها احکام کثیر دفع میباشند از خود و آنچه احتمال بخلاف خدا و او را  
 از هر دو کشای و انباده و انکسار و طری که در حق غالب و مدعیان با آن ملازم عمل نماید و در  
 کشای طریقی چنین میباشد و در هر دو طرف هر یک از اینهاست و ایضا  
 صغیر ما بد هرگاه از کفر او بیرون که اسلام او بفرستند و آنکه از کفر او

نزد آن

فرستاد اند و خواه برای بزرگ و کوچک باشد و خواه برای یکی از کسان و در صورتی که حلال  
 و اگر قصد صاحب همه چیز باشد که در حق اجماع با اعدا و محفیه از سایرین باشد و در حق  
 جایز نیست و اگر قصد او جز غنیمت و شکر چیزی دیگر بوده که در حق او عیب ندارد و ایضا  
 صغیر ما بد هرگاه و بکجا از کفر با آن اسلام که صاحب تمام از غنیمت باشد و بکجا در حق  
 مثل از غنیمت از غنایم و در از او مال غنیمت بود پس این است اسباب سوری که حمله دارد و محفیه  
 علما و عیان نیست و بدینهم خود میشود بواسطه ددوی و ایضا صغیر ما بد مال که از  
 بدین طرف غلبه گرفته شود و آنچه از خوف و ترس و فرار جدا کنند و داخل حق است و  
 بمقتضی رسول ص و ما مستطارد و بعد از اخضا صغیر ما بد مال دارد و مال از هر دو  
 انکار و بلایند و در این دو امام است و مال ایشان اخضا صغیر ما بد مال دارد و آنچه عباد  
 بکشد محفیه و در بلاد اسلام با صلح نموده باشند و با دین مسلمانی آن عباد اخضا صغیر ما بد  
 دارد و مال الصلح از هر یک از اینهاست **باب الحزم** و در بیان انتقام جویان  
 صاحب که احکام نموده اند و در قولش و قولش و قولش و قولش و قولش و قولش و قولش  
 احکام غایب نیست و بقول دوم از شافعی بکسر اخلاص میکنند و از آنچه است و در حدیث  
 کسیکه صاحب غایب نباشد و صاحب شده بخاید یا بدین مثل است و در جمیع جزیه از ایشان  
 میشود و اگر از غریب باشد چیزی گرفته میشود و بقول مال از هر یک جزیه میگیرد و چیزی  
 مگر از هر یک برین فرستد و بقول شافعی و احمد و مالک و در این خوفه دولت میشود و  
 بت برسان مطلقا و از آنچه است و قول به حیفه که جایز نیست از برای او آنکه بکشد  
 و در باب طاعت و در کجا حکم نماید و افسان از او استانی بخیر و باطل یا بدین بگوید  
 احدی بخای بگوید نمیشود و گفته اند اصحاب شافعی که بخای بگوید طاعت مدعیان در حق  
 و در حدیث و از آنچه است و قولش و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث  
 و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث















هر دو را سوگند داده تا آنچه را قسم میکنند بین هر دو پس یکی از این دو نفر سوگند کند  
 نود و ده یکی نکول نمود حکم میشود بهام آنچه از برای سوگند یاد نموده و چون نکول کند  
 از قول شایع شود هر دو طرف ساخط میشود با هر دو و میشود مثل عا اینکه هیچ شاهد  
 مانند و از آنچه است قول او حقیقت و مال آن هرگاه ادعا نماید مردی که من نفی را عهد نموده  
 بعد نمودن هیچ شری پسند میشود ادعا او و قبول شایع و احدا اینکه متوجه است ادعا  
 او مگر بعد از ذکر شری که حصر عقد موقوف است بر ما و او را نیست که بگوید مردی بود و نام  
 بولی بریند و در شاهد عادل و در آن ذکر کرده بگوید که در حق ما نیست و باید داد  
 قول به حقیقت که هرگاه نکول نماید متوجه است سوگند نموده و نماید بلکه حکم میشود  
 و قبول احدا اینکه در مشهور و حکم نکول حکم میشود و قبول مال آنکه در مشهور  
 بتکول او در آنچه ثابت شود ثابت است سوگند با این شاهد مرد و در وین و قبول شایع  
 و در مشهور سوگند برسد و حکم میشود بر میگردد علیه بتکول و در جمیع چیزها و از آنچه است  
 که قضاوت در سوگند میشود بر زمان و ضرر متکلمان و قبول مال و شایع و احدا و در یک سو  
 او که قضاوت سوگند بر زمان و متکلمان میشود و از آنچه است قول به حقیقت که هرگاه شایع  
 بدین حد شاهد عادل برسد که از ادعای خود است بده خود را بر آنکه و مال آن  
 صحیح نشود شهادت آنها و قبول امر نشود حکم میشود با دافعان نیز و از آنچه است  
 که هرگاه اختلاف نماید زن و شوهر و یا سایر بخواهد که هر دو و سایر باشند و زن خواند  
 هر دو بر آسایش ثابت باشد و شاعری نداشته باشند پس آنچه مرد دست ایشان نمایند  
 پس مال هر دو است و آنچه مرد و زن ایشان با شما از برای حکم پس آنچه صلاحیت دارند  
 مردان مال مرد است و قول فلان است و از آنچه صلاحیت داشته باشد برای زن مال زن  
 و قول فلان است و زن و آنچه صلاحیت برای هر دو دارد پس مال هر دو است و در جمیع موارد  
 برای اکثر است از این دو نفر که باقی نماید و قبول مال آنرا یا نیست که صلاحیت آنرا

هر دو دارد پس او را مال مرد است و قبول شایع پس اینان قسم میشود بعد از آن  
 و قبول احدا اگر متنازعی غیر از آنچه صحت که صلاحیت برای مردان دارد مثل فلان  
 و تمام پس قول قول مرد است و در او اگر صلاحیت برای زن مان دارد مثل متعذر و غیره  
 پس قول قول زن است و در او اگر برای هر دو صلاحیت دارد بین هر دو است بعد از آن  
 پس دیگر حرفی ندارد که در دست هر دو باشد از طریق شایع یا از طریق حکم و در جمیع  
 و در احکام و در ادعا پس قول قول اکثری باقی مانده از این دو نفر و قبول باقی  
 اینکه قول قول زن است و از آنچه عادت جاری شده باشد بر همان مثل آن از برای زن  
**مهریم کردن** در مدعی حق و یا آنچه در شایع می نماید هرگاه کسی بگوید بکسی ادعا  
 باشد و طلب نماید یا صفا نماید از آنکه شریک طایع نباشد و احدا و هرگاه او مال خود  
 که بقی حق خود مدعی علیه باشد و یا اگر احدا او در صورتی که در آن ملوک  
 و بداند دیگر باشد که در آنجا حکم شریک نباشد بجهت اجرای حکم از آن میشود احدا او  
 می نماید یا جزای است حکم نمودن بر عاقل متظلم یا آنچه ساقی محلات نباشد و هم چنین  
 حکم نمودن بر کسی که بگوید یا نباشد بعد از آنکه شاهد بر او متظلم و می نماید و ادعای غیره  
 و در غیره و در این معیار از آنکه شایع شود محتاج سوگند است نظایری نیست نیاز است  
 چون در مدعی صفا میده و از آن کار او نیست چه شخص معوث مثل ما باشد یا کافر  
 یا بر این تعارض نمیشود مگر بر او شریک نباشد هرگاه کسی بگوید در حال اسلام یا کفر  
 نباشد و در کفر از او بخواند بگو مسلم و یکی کافر و هر یک شهادت نماید بر اینکه  
 بر وجهی از این امر چون است او بر آنست مثل از هر یک و همچنین بگوید کافر باشد  
 و در هر یک مسلم و یکی کافر از او بخواند است بر او است مسلم او برسد و عقد شود  
 اسلام او بعد از موت حکم اسلام بر او جاری میشود و می نماید هرگاه کسی ادعا بگوید  
 نماید و بگوید شاهد دارم یا هر شاهدی را بگویم کذبت و بعد از آنکه شاهد نماید مؤثر شود

ثابت شود و اگر صورت بخورد  
 و جواب دادن مدعی علیه  
 ج







بر این مدون غیر دین این شخص و عیال و بکری استغاثه نماید بعد از آنکه خود را  
 او من باب نفاص و رد میکند آنچه را بداند نماند و بکری خود را عیال و دین  
 و بکری مال و مندرجات که اخذ میکنند مگر بادن صاحب مال و اگر از این  
 و بکری را بداند جایز است استغای حق خود از مال او بدون اذن خواه مضایقه  
 داشته باشد خواه نداشته باشد خواه صاحب حق باشد خواه نداشته باشد  
 و خواه از جنس حق خود بردارد یا از غیران و بقول شافعی از برای صاحب حق جایز است  
 نفاص نمودن مطلقا بغير اذن مدیون و هم چنین جایز است اگر شاهد هم داشته  
 باشد و مگر خصم باشد از برای او کون حق خود بغير اذن عاقله و برحق ازین  
 شافعی جایز اخذ است اگر چه مدیون از برای طلب او داشته باشد و کون از این  
 بواسطه نوع و سلبت بر این **مهرم کرد** در مذهب حنفی ثبوت مسئله نفاص جایز  
 در شرایع سنی و بدین تعلیلات که هرگاه کسی از عین المال خود چیزی بردارد  
 کسی بکری داشته باشد پس از برای او جایز است گرفتن حق مال خود از او بغير اذن  
 و هرگاه نماند که با حق فساد و فتنه شود و موقوف نیست بر اذن حاکم و هرگاه حق  
 و غیره باشد بکری و شخص مدیون اقله داشته باشد و مضایقه از او بغير اذن  
 نماند پس شافعی مدیون اذن حاکم از او اخذ نماید اگر آن شخص مدیون  
 باشد و برای صاحب حق شاهد باشد که ثابت نموده باشد فرد حاکم در وصول شود  
 مدیون ممکن باشد برای او است که حوائج نفاص است در این صورت مدیون اذن  
 و اگر شاهد نداشته باشد باید بدست دعوای حاکم شریعت داشته باشد و باید بدست  
 خود از مدیون چیزی را بستاند و مستغلا استغای نفاص حق خود را بپایند و اگر از  
 جنس حق خود چیزی بپایند جایز است بلکه بهتر است از آن جنس در عوض حق خود  
 بردارد و در مال مدیون جنس و در جنس شرط نیست و مدیون بپایند

بکری غیر ظاهر کنند و بخود آن تفاوتی در حوائج نفاص ندارد **کتاب الشهادت**  
 در بیان شهادت دادن و اوصاف شهادت پس از جمله مسائل که اختلاف نموده  
 در او قول است حنفیه است اینکه تکلیف ثابت میشود بشهادت بکری و دوزن داد  
 و قبول مالک و شافعی واحد در بکری از دوزن و ایشا و اینکه ثابت میشود بشهادت  
 بکری و دوزن و از اینجمله است قول شافعی و حنفی اینکه تکلیف منعقد میشود بحدود  
 و قبول احد و بقیه اینکه منعقد میشود بشهادت و در نقد ظلم و از اینجمله است  
 اندک باشد یا اینکه شحبت شاهد گرفتن در بیع و قبول داد و اعیان و از اینجمله است  
 قول ابی حنفیه بر اینکه قبول میشود شهادت زنان در آنچه غایبا مثلا از اطمینان  
 نشوند بخیر و بر این مثل تکلیف و ملائق و عموما مثالا منها خواه منفرد باشند و زنان  
 این شهادت با وجودیه باشد یا مردان و بقول ابی حنفیه قبول میشود شهادت زنان  
 و امنیت و بر این مسئله قبول میشود شهادت زنان در قرض مال و در غیر مال و  
 نفاص بکری بغير مال از غیر و خصمه و بر این که نطیع خود بر آن چه است بکری غیر زنان  
 و بر این قول قائل شده اند شافعی واحد و از اینجمله است قول ابی حنفیه و احمد و  
 از دوزن و ایشا خود اینکه عدد شرط نشده است در شهادت زنان بلکه قبول میشود  
 شهادت بکری و بقول مالک و احمد در دوزن و بکری بکری قبول میشود شهادت بکری  
 از دوزن و بقول شافعی قبول میشود مگر شهادت چنانچه از اینجمله است قول ابی حنفیه  
 بر اینکه صدق او از او بدون قسط ثابت شود بشهادت و در مذهب مالک بکری و دوزن  
 بکری بکری و این شهادت ثابت میشود و در شر و امام و حنفی و مالک و ایشا و  
 پس قبول میشود شهادت بکری به شافعی و بقول مالک قبول میشود شهادت  
 زن و بر این باب و بقول شافعی قبول میشود شهادت زنان منفرد بغير مکرر یا بیان  
 نباشد و بر این باب بکری بکری یا بر اصل و فاعله فردا و شرط است که مکرر از چهار نفر



و بقول احد شهادت براسلام قبول میشود شهادت بگویند و از اجماعات قولی بپند  
 قبول میشود و شهادت مضایع مکرر در هر یک بایمان و در وزن و قبول میشود در شهادت  
 شهادت در زبان منفرد و بقول مالک و شافعی قبول میشود شهادت در زبان بجمع  
 در مضایع مکرر آنکه در مشهور از قول مالک شرطت شهادت دادن در وزن و زبان  
 و بقول شافعی شرط است شهادت بجمع از وزن و بقول مالک در زبان و بکر او که قبول  
 در در مضایع شهادت بکلیت وزن و این روایت را مالک در کتاب بیوان کرم نموده  
 بقول احد شهادت در زبان بر شهادت در مضایع قبول میشود و مجرب و در این باب شهادت  
 بکلیت در آنچه مشهور است و از اجماعات قولی نه بلکه بر آنکه شهادت اطفال قبول  
 و بقول مالک آنکه قبول میشود شهادت اطفال در جراح هرگاه جمیع شهادت باشد  
 امر شافعی قبل از آنکه منفرد شوند و بایستاد از احد کم این نوع است و در این سیم  
 آنکه قبول شهادت ایشان در هر چیز شرط است و باین امر و از اجماعات قولی بپند  
 که قبول نمیشود شهادت کس که بعد از آنکه قلع بر او جاری شده باشد اگر چه غیر نموده باشد  
 هرگاه و بر او بعد از آنکه باشد و بقول احمد و مالک آنکه بعد از آنکه شهادت او قبول میشود  
 بعد از آنکه غیر نموده باشد یا قبل از آن مگر آنکه مالک شرط نموده است باینکه  
 نمیشود شهادت او در حد اخیان که اقامت شده است و از اجماعات قولی بپند  
 غیره قلع کشته این طوری است که بگوید قلعی که من کرده ام یا جلد و حرارت و بیانی  
 عمل و بگویم که من قلعی که من کرده ام و بقول مالک و احمد آنکه بعد از آنکه غیر نموده  
 من خود است که بعد از آن قبول میشود شهادت و در آنجا در زبان و از اجماعات قولی بپند  
 که باقی شرطی حرام است و هرگاه کسی را بایستاد از امر و در مشهور شهادت او  
 آنکه شرطی ما بین حرام نیست مگر آنکه بعضی باشد یا مشغول شود یا از زبان  
 و شکل نکند بر او بیضاقت و از اجماعات قولی بپند شهادت بر آنکه شرطی بپند چون

از اخیان شده است و شهادت را میکند ما را می که منفرد باشد و بقول مالک و احمد  
 از دو روایت او آنکه حرام است و ما را می میشود شهادت او و در مشهور شهادت او و در مشهور  
 احد مثل مذکور بپند و از اجماعات قولی بپند که شهادت ما را می قبول نمیشود  
 و بقول مالک و احمد آنکه قبول میشود در هر حال که شرطی شهادت در زبان و زبان  
 مطلق و در هر دو مورد و باینکه در هر دو مورد و باینکه در هر دو مورد و باینکه در هر دو مورد  
 حرام و در حالت کفر و عمل نموده باشد این شهادت با و در حالت بیانی و بعد کوشه باشد  
 شهادت شخص اخص در حد بیانی قبول میشود بگویند و آنچه را شهادت با و استناد باشد و باینکه  
 در آنچه هرگاه بخاطر بیاید و بر آنست و منتهی از او را مثلاً بر آنست و بعد از آن  
 مان مان که از او شهادت خود را بر او بیاید و از اجماعات قولی بپند و احمد بر آنکه  
 شخص بگوید قبول نمیشود اگر شهادت نموده شود و بقول مالک و بکر او در وجه اخیان  
 آنکه قبول میشود و از اخیان شهادت و باینکه از اجماعات قولی بپند که شهادت قبول میشود  
 مطلقاً و بقول احمد و در مشهور از او آنکه قبول میشود و در هر حال و در هر حال و در هر حال  
 قولی بپند و شافعی که هرگاه بپند و در حالت بیانی و بعد از آنکه شهادت او  
 او قبول شهادت نماید قبول میشود و بقول مالک و احمد که شهادت بعد از آنکه شهادت  
 او در حد بیانی و بعد از آنکه شهادت او در حد بیانی و بعد از آنکه شهادت او در حد بیانی  
 اشکافانه در آنچه قبول نموده باشد کافر قبل از اسلام خود شهادت او را قبول  
 از بیعت خود بپند و این نزد هر یک از ائمّه بان نوعی است که در هر یک از ائمّه  
 در حد بیانی و بعد از آنکه شهادت او در حد بیانی و بعد از آنکه شهادت او در حد بیانی  
 و اخصان شهادت آنکه در هر دو مورد و باینکه در هر دو مورد و باینکه در هر دو مورد  
 میشود و در هر دو مورد و باینکه در هر دو مورد و باینکه در هر دو مورد و باینکه در هر دو مورد  
 کوفت شرطی در هر دو مورد و باینکه در هر دو مورد و باینکه در هر دو مورد و باینکه در هر دو مورد











فرع فاشی و قبول مالک و احدی بیک جایز نیست و از آنجمله است قول آمدن تکه کجای از  
 اینک شهادت میدهد و معتقد بر این است که شهادت از شهود شاهدین است و این  
 خاتمه شده است شاهی در آخر و قول خود و قول دیگر او اینکه محتاج است در حق  
 چهار نفر پذیرفته باشد هر یک شاهدی از شهود است و شاهد فرع و از آنجمله است  
 قول مالک و این حقیقت است شاهی در قدیم و آنکه هرگاه دو شاهد شهادت دهند بنا  
 پس مجموع نماید و شهادت خود بعد از آنکه آن برایشانست غرض آنست که شهادت  
 در حدیث است که چیزی برایشان نیست و از آنجمله است قول این حقیقت که هرگاه شهادت  
 دو شاهد حکم نماید پس مطلق رجال ایشان شود بعد از آنکه مستغنی بشود حکم او و قبول  
 و احدی و شاهی در یکی از قول خود که مستغنی بشود و از آنجمله است قول این حقیقت  
 غیر بر لازم میشود و شاهد در فرع که بلکه تکه میارند و از آنجمله است قول  
 و بگویند باین که این شاهد نفع و کذب و قبول نه بلکه آنکه معتبر میباشد  
 و تکه میارند و در میان قوم و قبیلها و از آنجمله است که این شخص شاهد دور و کذب  
 و معتبر است مالک شرم میدهد او را و از آنجمله است و از آنجمله است و از آنجمله است  
 و در نهایت حق و بیکدیگر در برابر یکدیگر که عدل و دین مایع در میان میشود  
 خیار و شهادت و قبول میشود و بر خلاف و اما عدل و دین مایع از قبول شهادت میشود  
 خواه بخند و قبول یا نرسد و عدل و دین مایع میشود و از آنجمله است قول خود که شهادت  
 دشمن میکند شود و بیکدیگر حال او خوشحال یا اینکه مایع شود بین ایشان نسبت میدهد  
 با یکدیگر و باین که در شهادت در مقام شهادت بر غیر خود و اما شهادت برای نفع و  
 صحیح است و این شهادت و از آنجمله است و بر برادر و برادر و برادر و برادر و برادر  
 و در حق قبول میشود و شهادت هر یک برای نفع خود و بر نفع خود قبول میشود و  
 بقیه دین برای شهود و بر شهود شهادت میدهد قبول است و این شهادت باید بیکدیگر

قبول شهادت و این است پس شهادت و خبر اهل ایمان قبول میشود مطلقا خواه اصل قبول  
 در اصول دین باشد یا در فرع دین پس هر شهادت بجزای مرد و در شهادت است  
 مد و حق کو باشد یا نباشد و در بیک شخص یا باینکه در دین طایفه ندارد و از آنجمله است  
 که طایفه خطایست فرض از شهادت که باین دافعه اندازی شهادت را قبول مطلقا هرگاه  
 در دین خدا داشته باشد و صادق باشد بیکدیگر بگوید از ملاک طلب فایده قبول و از آنجمله است  
 خود شهادت دارد و نقل خود خط خود اند باینکه اجماع فرقه است و از آنجمله است  
 و بعد از آنکه شهادت شهادت است بلکه آنچه معلوم شده است این مسئله مدبر محقق  
 شهادت فرایز است که از طایفه غلام و فرزند حیدر که شهادت مایع نماید و از آنجمله است  
 نصیحت نموده و شهادت بیکدیگر باینکه شهادت از شهادت مایع و از آنجمله است  
 و شهادت و شهادت از ناحیه معتبر است بر دست ابو القاسم حسین بن دین میون آمده و از آنجمله است  
 او بر سلطان آن عصر از آنکه شهادت مایع و از آنجمله است قبول شدن شهادت  
 با اهل شهر ندارد هر یک از اهل ایمان که عادل باشد قبول شهادت است خواه بیکدیگر باشد  
 و خواه فرقی پس شهادت بدین فرقی قبول میشود و بیکدیگر قبول است و از آنجمله است  
 اجرت گرفتن بر شهادت و باینکه شهادت مطلقا خواه معتبر شده باشد یا نباشد  
 و این شهادت باید که شهادت بر شهادت قبول میشود و در معنی تا بر خواه معویه یا شهادت  
 یا این معویه مثل طلاف و شهادت مایع یا باینکه مثل فاضل و فریق و کل معویه یا شهادت  
 یا باینکه مایع است که غالباً مطلع میشوند و باینکه مایع مثل معویه یا باینکه در کلام و از آنجمله است  
 اما شهادت و بر شهادت در حدیث قبول میشود خواه شهادت باشد مثل شهادت تا و از آنجمله است  
 یا شهادت باشد مثل حدیث و در حدیث و از آنجمله است مایع یا باینکه شهادت  
 باینکه شهادت شهادت بدین معنی شهادت است در نزد حاکم شهادت بدین معنی است  
 شهادت فریق کو شهادت میشود و از آنجمله است که در حدیث شهادت میدهد یا باینکه

قبول



و نیز در برای شریک او چنان است پس آنکه حصه خود را از او بکشد یا بدهد و از بعضی بدارد  
 که چیزی محصل نماید برای او از او نمودن سهم او یا آنکه ضامن نماید شریک او از کسب و کار  
 او بفرماید و اگر بفرماید پس از برای شریک اختیار است که با سهم خود را از او نماید یا بدارد  
 بفرماید و اگر در برای او ضامن نمودن شریک نیست و از آن جهت قول مالک در صورتی که او را  
 که هرگاه بوده باشد بدهد مثلاً در دین سه نفر از برای یک نصف او و برای دو دیگر یک شش او  
 و برای دیگری ستر او باشد پس آن نصف و ستر او را نماید حصه خود را یا خود را  
 یا کسی را بکشد یا بدارد و آن بکشد حصه خود را از او بدارد یا بشود محل آن بدهد و در هر دو  
 از او بکشد لازم میشود و بدهد حصه باقی مانده که ثلث آن باشد و بدهد حصه این دو نفر  
 از آنکه بپرسد یا بشود از برای شریک این دو نفر از او بپرسد چنان بدهد و بگوید آنکه  
 ثلث آنکه بپرسد و بدهد از او بکشد لازم است که حصه شریک خود را با السویه بدهد چنان  
 نصف هر حصه شریک خود و در ثلث دیگر از مالک نیز چنان است و از آن جهت است  
 قول ابی حنیفه که هرگاه کسی از او نماید مثلاً از خود را در دین موت و مالی غیر از او  
 باشد و با او نکند و در جمیع عتق از او میشود از هر بدهد ثلث او و سحر میکند برای او  
 و دینی و بگوید آنکه از او میشود و ثلث از جمیع ثلثان بفرماید و از آن جهت است قول ابی  
 حنیفه که هرگاه کسی از او نماید بدهد از بدهد که حصه شریک خود را بدهد یا بدارد  
 او بپرسد هرگاه از او بخواهد باشد معین نماید و بگوید مالک واحد خارج میکند  
 از او را بفرماید و از آن جهت است قول ابی حنیفه که هرگاه از او نماید بپرسد بدهد از او  
 موت خود و غیر آن ملایم او بپرسد و بپرسد معنی باشد باید طلب خود را بپرسد  
 بدهد و بپرسد خود بپرسد موت خود را از او بپرسد و بگوید آنکه از او بپرسد بدهد از او  
 از او نمودن صحیح میشود و از آن جهت است قول ابی حنیفه که هرگاه کسی بپرسد خود بپرسد  
 که بپرسد بپرسد از او بپرسد بپرسد موت خود را بپرسد و بگوید آنکه از او بپرسد بدهد از او

و این شخص بدهد باشد چنان است که شهادت بدهد و این دو نفر در مرتبه یکند است  
 فرق در بدهد اول و این است که شهادت بدهد بگوید یکسکه شهادت بدهد بگوید یکسکه  
 میدهد بر ثلثین بن ثلثین از برای ثلثین بملکی عنوان و این مثلاً و این بگوید از اشخاص بگوید  
 و بگوید بگوید شریک است و شهادت بدهد و بگوید شهادت بدهد شهادت بدهد شهادت بدهد  
 که از برای شهادت عدلین چنان است که شهادت بدهد فرق لازم میشود و چنان است که بگوید شهادت بدهد  
 اصل محل شهادت نماید و اینها بفرماید که هرگاه و هرگاه شهادت بدهد از او شهادت بدهد  
 نماید از شهادت خود اگر بگوید از برای شهادت بدهد چنان است برای حال که نمودن و اگر  
 بعد از آنکه باشد محالی از این نیست که اگر شهادت بدهد بگوید خواهد یا شهادت بدهد یا شهادت بدهد  
 هرگاه بعد از آنکه و بعد از آنکه باشد و بعد از آنکه حکم بر باشد حکم باطل میشود و  
 شود ضامن میشود و اگر بعد از آنکه باشد از او شهادت بدهد پس اگر احدی بدهد یا شهادت بدهد  
 باطل میشود و هم چنین اگر خائن با شهادت بدهد و در معاوضی حد و از خود  
 دیگر که با شهادت باطل میشود و بعد از آنکه و اما هرگاه بعد از آنکه و سلم مال بگوید یا  
 با خودن بین چنان است باطل است حکم معین را نمیتوان بگوید که بگوید هرگاه یا شهادت بدهد  
 از حکم معلوم شود قسم میشود که در وقت ادای شهادت ناسور بدهد از حکم باطل بپرسد  
 و اینها بفرماید و اینها بفرماید شهادت بدهد بگوید بعد از آنکه بپرسد بدهد  
 در بدهد که شهادت بدهد و بر آنکه این شخص شهادت بدهد بگوید بگوید بگوید بگوید  
 و نسبت شود برای سایرین شاید در این حکم از آنجا باشد **کتاب العتق** و در این احکام از او  
 میباشد بپرسد بپرسد که در بپرسد و بپرسد از او بپرسد از او بپرسد از او بپرسد از او بپرسد  
 از او نماید کسی بپرسد بپرسد بپرسد بپرسد بپرسد بپرسد بپرسد بپرسد بپرسد بپرسد  
 بدهد و ضامن میشود حصه شریک خود را و اگر بپرسد از او بپرسد و بگوید بپرسد بپرسد بپرسد  
 و بگوید بپرسد بپرسد از او بپرسد بپرسد بپرسد بپرسد بپرسد بپرسد بپرسد بپرسد



ازاد میشود باین جهت و از این جهت است فراوانی بجمله که هرگاه کسی بگوید ببیند خود را ازاد  
شد ببین نواز از این حد او ندی و مقتضای ازادی را باینجا بازاد میشود و بقول آنست نظیر بیک  
میشود و از این جهت است قول مالک که هرگاه کسی مالک شود باید و مادر خود را ازاد  
باین از پدر و مادر یا احد یا بعضی خود واجب نزدیک باشد وجه دوران ازاد کردن  
بر او نفس مالک شدن چیزیست قول در فقه مالک هرگاه مالک شود مستحب رازد و حرام  
باید و مادر و خود را مقول و بی بجمله این است الحال مقتضای ازاد نمیشود تراز و هر چنان  
مهر و از بجمله نسب هرگاه بوده باشد وجه جانب نبش تو و بج ا و از بزر و خود ش و بقول  
از کسی مالک شود بکی از اسماء و خود را از طول پیدا باماد و باین ا و رفع خود را از بجمله  
ایک مرد باشد باین ازاد میشود تراز خواهد بیک و یک بیک بهر انسانی بیشتر باین اختلاف شود  
خواهد مالک و مقتضی شده باشد مثلا رت با اینها دشته باشد مشترک در این باجه شده  
و مقول خاوند ازادی قدوات میشود و لازم نمیشود انتقص از ازاد مورد این مذکور  
مرد دست بعضی خیال چند در شایع میر باید که هرگاه ازاد باینجا بعضی خود  
دورینه مستمرک جمع آن ازاد میشود چون بکی از اسماء ازادی شاید و باین باین  
شاید خود را باید عد و چنین باشد مقتضای ازاد کننده و اگر فرض باشد بینه خود باید بجی  
فیه حقه شاید را بجست باید و باید دهد و اگر بینه عاجز باشد از بجست باید  
خود با امناع از تو باید مقتضی اگر ازاد شد مال خود بینه است و مقتضی از مال  
آخر بجست نمود بعضی مال خود و بعضی مال آ و بیشود و بعضی از بعضی از ازاد بعضی  
بر خود داشت و اینجا هرگاه بینه مقول باشد چنین سه بقت بکی صف او را داشت باین  
و بکی سند بکی ثلث بهر در مقتضی از این هر و حقه خود را از ازاد باید بجی  
ازاد میشود و باید هر و فیه آن حقه باشد مانند و باین باید دهد و نماید باین صاحب  
بقت بعضی صاحب سند باید سند مقتضی باین مانند و باین باید دهد



آن بند را از ثلث مولا حاکم میکنند و جمیع اولاد میشود و اگر ثلث میت بعد از  
 میت او شود ازاد میشود و انا و بعد از آن ثلث میت او شود و حرف میت در این  
 بین مدبر مطلق و معبد در نزد مالک و بقول شافعی آنکه جایز است بیع عتق مدبر بشرط  
 آنکه بده باشد بالغ و ادب و بی مال و بی مال باشد جایز نیست بیع او و از آنکه  
 قول ابو حنیفه آنکه حکم اولاد بند مدبر حکم پیدا است مگر آنکه ابو حنیفه فرموده که بده  
 در بین بند مدبر مطلق و معبد و گفته است جایز نیست بیع بند مدبر مطلق و اگر معبد  
 بشرطی مثل مراحمه و تسبیح و ازین چیز جایز است بیع او و باین قول مالک و  
 مالک و احمد و گفته اند حرف نیست در بین مدبر معبد و مطلق و بقول شافعی بیا  
 از دو نفوس و اگر اولاد بند مدبر تابع مادر میشود و مدبر میشود **مهریم** گویند در دین  
 محقق حنایه در شرایع مهرها بدعا جز است فروختن بند مدبر در مال احکام مولا  
 و بعد از فروختن مولا چون اراد میشود جایز نیست بیع او پس مدبر مطلق باشد و چه  
 و چه گاه بر مولا عتق مدبر پس نباشد محبط بیکر او جایز است فروختن بند و پند  
 او باطل میشود و در صورتی بودن دین محسن فروختن مولا ازاد میشود و از ثلث بیکر  
 او را محو و بیدارند و ایضا مهرها بیک حکم اولاد بند مدبر حکم پیدا است چه اولاد  
 مطلق باشد یا معبد و چه گاه مولا رجوع از بند بر مادر طفل که مدبر نموده بماند  
 رجوع از بند بر طفل و از این نیست فان طفل مدبر محلیست و معبد مدبر مطلق  
 اینست که مولا بر بند خود بگوید نوازی عتق از من بیا و فرقی که مهریم نوازی و صفه  
 مدبر معبد اینست که بگوید هر گاه من در این سفر بیاورم من بیاورم مال مهریم  
**باب الحاکم** در دین ازاد نموده بند است با او بیع بیکر او عتق مدبر مطلق  
 نموده اند و از قول احمد و ثلث است و قول احمد است در بیکر او فروختن خود آنکه  
 ندارد حکم از نمودن بند که بیع او از برای او نباشد و بقول احمد در دین

آنکه مکر و من و از آنکه است قول ابو حنیفه و مالک بر آنکه بخانه جمیع است و بقول  
 اگر چه اصل در کتاب بوده است و بقول شافعی و احمد آنکه جمیع نیست بفرق بند  
 و جایز نیست مکر بعد از دادن مؤخر محبت و انا آن بند دوماست و از آنکه  
 قول ابو حنیفه آنکه بند کتاب هر گاه امتناع نماید ازاد نمودن مال المکار و حال  
 آنکه در دست او نباشد آنچه را که باید بدهد جبر کرده میشود و از آن که اگر بخرید  
 در دست نداشته باشد جبر نمیکند او را بیکر نمودن و بقول مالک جایز نیست  
 بند کتاب عاجز نمودن فقر خود را از کتاب بدهد باین پس بدین صورت جبر کرده  
 میشود بر اکتساب و بقول شافعی و احمد جبر کرده نمیشود بلکه در این صورت  
 جبار دفع برای مولا ثابت میشود و از آنکه است قول شافعی که اندازه و ازاد داد  
 ندارد و در آنچه عطا می نماید از برای بند کتاب و بقول احمد آنکه در بعضی  
 و او اینست که انا ازان مال المکار بند که بر بند خود فروخته است و بیع او از آنکه  
 و با عطا نماید بعد از آن ازاد و بیع آنکه را گرفته مادر نماید و بقول بعضی از آنکه  
 آنکه حکم قند این برای واجبه و خود معین میباشد مثل عطا بر وجه در مقام  
 حنایه در دیار نکاح ذکر کرده و بقول بعضی دیگر آنکه انا انقدر میکند بر بند که  
 نصر او را بان خوشتر نماید و از آنکه است قول ابو حنیفه و مالک بر آنکه جایز  
 بیع نمودن دین بند کتاب را مگر آنکه مالک احباده نموده بیع مال المکار  
 و این بیع نمودن دین موجب است بشن نقدی و این بیع در صورتی جایز است که  
 آن بند بخرید و این مسئله مطابق قول حنایه از مدبر شافعیست و بقول احمد  
 بیع دین و کتاب و بیع باعث قسح کتاب نمیشود پس در صورتی مهریم نام  
 در مقام مولا و این بند و از آنکه است قول احمد و ثلث که هر گاه بگوید انا بیکر خود  
 کتابت علی القدرم یعنی تمام نمودم از این بیکر از دهم پس هر گاه ازاد نمود آن



مبلغ را ازاد میشود و دیگر اجناس ندارد آنکه بگوید هر وقت ادا نمودن آن  
 برای من پس از ادا دین من ضولی نماید و بقول شافعی آنکه لا بد است از گرفتن  
 کلمات یا بخت و از آنچه است قول الله ثلثة که هرگاه کسی کتاب نماید که خود را در شرط  
 نماید و طی او را در عقد کتابه جایز نیست و بقول احمد جایز است **مهرم گوید**  
 در مذهب حنفی و حلیه در شرایع صفر نماید کتاب نمودن بنده از جمله صحابا  
 در صورتی این بودن بنده و قدر را بر کسب و یا بودن این در شرط مباح است  
 و اگر اهو ندارد و معنی کتاب است که اقامت دهد خود مبلغ معین و در عقد که هر  
 از اید حد ادا باشد و صفر نماید صحیح نیست کتاب نمودن بنده را در کسب  
 بلکه باید بود معین باشد مثل بکاه یا در ماله یا در سال حد برای فله و غیره  
 همین قدری که مدتی بر او طلاق شود که بتواند محصل آن وجه را بناید صحیح است  
 و هرگاه بنده مکاتب اصناع نماید از ادا مال المکاتبه جایز است حیر نمودن  
 بر کسی داد و هرگاه قدری بر کسی داشته باشد و اگر عاجز باشد از کسب مال  
 از برای اقا و و است که با فتح نماید یا آنکه صبر نماید با او و ایضا صفر نماید که  
 مستحق عطا نمودن چیزی بر بنده مکاتب بطریق اعانت بر او و قدر معین  
 برای این عطیه نیست و حد این عطیه تفاوت ندارد که از وجه کتاب چیزی را بدهد  
 بعد از گرفتن از او یا آنکه چیزی که نماید از آن وجه برای او یا از مال خود بدهد  
 بعد از گرفتن از او یا آنکه چیزی که نماید از آن وجه برای او یا از مال خود بدهد  
 و ایضا صفر نماید بیع نمودن دین بنده مکاتب جایز نیست و در وجه مال المکاتبه  
 که از او طلب کاواست میتواند بگیری مستعمل نماید چنانچه در مذهب مالک این  
 بود و ایضا صفر نماید هرگاه کسی مکاتبه نماید یا بنده خود و بگوید کتاب نمودن  
 خود را بر او بدهد که در آخر مدتی بکاه مدعی دین ادا نماید یا بنده بعد از ادا  
 در غیر

در ضمن این کلام صحیح است و با ادا مبلغ ادا میشود و دیگر محتاج نیست بعد  
 این کلام که بگوید و اینکه این مبلغ را از اموالی که من پس از ادا دین و ایضا  
 که جایز نیست شرط نمودن و طی کتب مکاتبه خود در عقد کتاب و هرگاه چنین  
 نماید عقد نامستوفی شود **کتاب امتهان الاولاد** در بیان احکام کتبهای صاحبان اولاد است  
 پس اطلاق نموده اند امر را بر غیره بر آنکه مادرها اولاد از کثران فرزند بنهند و  
 مستند مذهب معتدین و متاخرین ضمایا و اعصار را اهل سنت و جماعت و معتد  
 ذاب که جایز است بیع کثران مادرها و اولاد و بیان فعل فاعل شده اند بقول ارجح  
 و از آنچه است قول الله ثلثة که هرگاه کسی بود که نماید که غیر خود را پس اولاد ادا  
 بعد مالک شود و از ام الولد میشود و جایز است بیع او و ادا میشود بوقت مالک  
 بقول ابی حنیفه ام الولد میشود و از آنچه است قول ابی حنیفه و مالک در یکی از دو  
 او که هرگاه کسی بفرزند کثیر خود که حاصل از خود شایسته ام الولد میشود و بقول  
 در دو ذات دیگر ام الولد میشود پس جایز است بیع او و ادا میشود بوقت او و از آنچه است  
 قول الله ثلثة که هرگاه کسی صاحب اولاد نماید کثیر یا غیر خود را بوقت ام الولد میشود  
 و بقول شافعی آنچه دو قول است ام الولد میشود و از آنچه است قول ابی حنیفه  
 و مالک که هرگاه کسی و علی نماید یا کثیر یا غیر خود و اولاد از او نام رسا بد لادم میشود  
 او را حبش آن کثیر و حبش اولاد او و هر کثیر هم بر او لادم میشود و در قول قدیم مالک  
 لادم نمیشود و از غیره اولاد کثیر و بقول احمد لادم نمیشود او را غیره اولاد کثیر  
 و بقول احمد لادم نمیشود او را غیره کثیر و غیره اولاد و غیره و از آنچه است  
 قول الله ثلثة بر آنکه جایز است برای اقا اجاره ام الولد خود و بقول مالک جایز  
 از برای اقا اجاره این کثیر و اینست احیضا مضار بر او شده است و احتجاج  
 شده است که کتاب میران شعر بنده فی غرض شهر محم الحارثی ۱۲۸۸







1/2 115  
801